

خبر

جلد دوم

۹۴

■ سال یازدهم، شماره ۹۴
■ صفر ۱۴۳۳، آذر ۱۳۹۱

خون ما که از
ابا عبدالله رنگین تر نیست!

گفتاری منتشر نشده از امام موسی صدر
که سال‌ها پیش در حسینیه عمادزاده اصفهان ایراد شده است

با تشکر از:

محمود عبدالحسینی،
حجت الاسلام سید حمید میرباقری،
محمد عاشق، فاطمه بوجار،
علی جعفر آبادی
چاپ: رواق
توزیع: نشر گستر امروز

صفحه آرای:

و طراحی جلد: احسان حسینی
عکس: حسین موسوی فراز، هدی
زعیمی و مهدی رضایی مهر
مالي: رسول کریمی
هماهنگی: محمد رضا صالحی
روابط عمومی: محمد جواد رزاقی
پشتیبانی: امید مقتصدی

تخریریه:

هیات: حمید محمدی محمدی
محمد رسولی، حسن صدایی عارف
زینبیه: زینب السادات شاه صاحبی
سمیه وظیفه خواه، متین انصاری
اهل بیت: محمد رضا باقری
وجیهه محمد طاهری
فرهنگ: راحله شاکر
ریحانه فدایی، محسن قرلی
قرآن: سعید موسوی
آزاده غلامی، جواد نصیری

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

محمد رضا اناری
جانشین مدیر مسئول و سردبیر:
مهدی خدا جوان
معاون سردبیر:
عطاء الله اسماعیلی

نخایا ۹۴

صفر ۱۴۳۳
آذر ۱۳۹۱



افتادہ ام از پاتو دستم بگير

ذکر معین الضعفا خیلے
را بہ آرزوی شان برای
زیارت امام رضا علیہ السلام
رسانده است

دکتر حاجی ابراهیم استاد دانشگاه
امیر کبیر، از آن روحانی هایی است که
همیشه دورش شلوغ است



مروری کوتاه بر روزهای همکاری
باسید مهدی شجاعی



خیمه یاد تو بهشت من است

بجاس حضرت سید الشهدا خون آمدید

فرهنگ

۴۸ عادت کرده ایم فقط انتقاد کنیم
گپ و گفتی با سید مهدی
شجاعی درباره دغدغه های
فرهنگی، اخلاقی و دینی اش

۵۶ پدر، عشق و پسر
دیدار با سید حسن شجاعی
پدر آقای نویسنده!

۵۷ طنز دینی؛ دین فروشان دنیا دار،
سالوسان مردم فریب
بعد از خواندن «کمی دیر تر» اثر
سید مهدی شجاعی

۶۰ بنر هایی که جوانه زد
مروری کوتاه بر روزهای همکاری
باسید مهدی شجاعی

۶۱ محتوایست، تکنیک هشدار!
مصایب نوشتن در روزگار حرفه ای ها!

۶۳ روندگان کم اند و به مقصد
رسیدگان کمتر!
پاسخ مکتوب سید مهدی
شجاعی به نامه زهرا زواربای

اهل بیت علیهم السلام

۳۲ خاک پای زائر حسینم
اربعین که می شود، اینجا همه
منت زائران پیاده اباعبدالله را
می کشند

۳۸ تاثیر کار حضرت زینب
به اندازه خون شهدای کربلاست
نقش حضرت زینب سلام الله علیها
در ماندگاری عاشورا در گفت و گو
با حجت الاسلام والمسلمین
محمدیان

۴۲ افتادہ ام از پاتو دستم بگير
ذکر معین الضعفا خیلے
آرزوی شان برای زیارت امام رضا
علیه السلام رسانده است

۴۴ دلار و عرصه جنگ و صلح
گذری کوتاه بر دوران زندگی
بایرکت امام حسن مجتبی علیه السلام

۴۶ برای امور دنیایی عصبانی
نمی شد
ویژگی های پیامبر رحمت
از زبان سید الشهدا در کلام
استاد حسن رحیم پور ازغدی

هیات

۱۴ هیچ چیز سرچایش نیست
دکتر حاجی ابراهیم استاد دانشگاه
امیر کبیر، از آن روحانی هایی است
که همیشه دورش شلوغ است

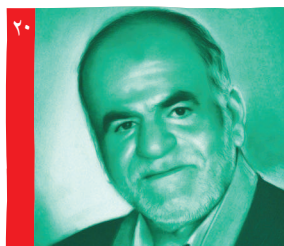
۲۰ سفر در بامداد آدینه
حاج حسن ارضی، کمیل خوان
حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام
سه ساله ای در کربلا دارد

۲۴ بامناح ها ز یاد قاطی نشوید
سید مهدی میر داماد
جوان ولی با تجربه است

بسم الله

۴ یادداشت سردبیر

۶ اسم دزدی از بیت المال را
گذاشته ایم فساد اقتصادی!
وضعیت دینی و اخلاقی جامعه
در گفت و گویی صریح با دکتر
محسن اسماعیلی



یادداشتی از صادق کریمیار
بعد از خواندن «کمی دیر تر»
اثر سید مهدی شجاعی



سید مهدی میرداماد
جوان ولی با تجربه است



گپ و گفتی با سید مهدی شجاعی
در باره دغدغه‌های فرهنگی،
اخلاقی و دینی اش



مهرت ای ماه در سرشت من است | شکر گویم خدای را شب و روز | پای بوسیت سرنوشت من است

ضمیمه

۶۶ خون ما که از ابا عبد الله رنګین تر

نیست!

گفتاری منتشر نشده از امام
موسی صدر که سال‌ها پیش در
حسینیه عمادزاده اصفهان ایراد
شده است

۷۴ مدیریت نمونه اسلامی در کار

فرهنگی

نگاهی تحلیلی به سخنرانی امام
موسی صدر

توضیح تکمیلی

مصاحبه حاج محمد رضا طاهری

در شماره قبل ماهنامه خیمه و در مصاحبه با حاج محمد رضا طاهری مطالبی به نقل از ایشان عنوان شده بود که به علت خلاصه شدن متن این مصاحبه برخی از مطالب بگونه‌ای ناکامل و مبهم انعکاس پیدا کرده که نیاز به توضیحات تکمیلی دارد. ماهنامه خیمه در راستای اثبات حسن ظن خود و همچنین جهت برطرف شدن نقاط ابهام مصاحبه که به دلیل برخی ناهماهنگی‌ها، پیش آمده و جلوگیری از سوء برداشت‌های احتمالی و حفظ حقوق مداح متعهد اهل بیت جناب محمد رضا طاهری بر خود لازم دید که نکاتی را یادآوری کند:

۱- در بخشی از مصاحبه خبرنگار خیمه سوال کرده است «بارزترین ویژگی مداحان هم نسل خود را چه می‌دانید؟» حاج محمد رضا طاهری در قسمت‌های پایانی پاسخ به این سوال به خروجی جلسات خود اشاره می‌کند و در انتها این طور بیان می‌کند «یک ترسی هم که ما داشتیم و باعث شد کمی ترس را بکشیم این بود که دیدم مثلاً فلافی و فلافی آمدند، به عنوان پله از ما استفاده کردند و رفتند به یک سمت و سوی دیگر. ما حتی کلاس گذاشتیم و بعد از دو سه سال تعطیل کردیم.» مطلب عنوان شده در خصوص این که برخی از افراد آمدند و بعد به سمت و سوی دیگر رفتند مربوط به کلاس‌های مداحی ایشان می‌شود نه جلسات هیأت، که به علت خلاصه شدن مطلب ممکن است این منظور به روشنی انعکاس پیدا نکرده باشد. همچنان که در پایان جواب این سوال اشاره‌ای به کلاس‌های

مداحی شده و در سوال یکی مانده به آخر در خصوص این کلاس‌ها و علت تعطیلی آن که یکی از دلایل همین مطلب مذکور می‌باشد تفصیلاً صحبت شده است.

۲- در پاراگراف پایانی مصاحبه، محمد رضا طاهری اشاره‌ای به برگزاری جلسات هیأت رهروان در سالن لاله‌های سرخ و بعد از آن در حسینیه پنبه‌چی و همچنین علت تعطیلی هر دوی این جلسات می‌کند. در توضیح علت تعطیلی هیأت رهروان در این دو مکان، در متن اصلی مصاحبه دو بار واژه «غیر اخلاقی» به کار برده شده که ممکن است برداشت ناصحیحی از آن صورت پذیرد که توضیحاتی را در این خصوص ارائه می‌دهیم. همانطور که در متن چاپ شده هم اشاره شده است، در سال‌هایی که برنامه هیأت رهروان در سالن لاله‌های سرخ برگزار می‌شد، در جلسات هیأت بعضاً نسبت به برخی از جوان‌هایی که ظاهری متفاوت و به قول معروف امروزی تر داشتند «بد اخلاقی» هایی می‌شد. لذا منظور آقای طاهری از واژه «غیر اخلاقی» در خصوص سالن لاله‌های سرخ همین «بد اخلاقی» ها بوده که تصمیم به تعطیلی هیأت می‌گیرند.

سال‌هایی هم که جلسات هیأت در حسینیه پنبه‌چی برگزار می‌شد گاهی اوقات این جلسات برای برخی از همسایه‌های ایجاد مزاحمت می‌کرد که از آن به عنوان مسأله‌ای غیر شرعی یاد شده. با توجه به این اتفاق محمد رضا طاهری ادامه برگزاری جلسات در این مکان را «غیر اخلاقی» دیده و تصمیم به تعطیلی آن می‌گیرند. در واقع عمل غیر اخلاقی که در متن مصاحبه بازتاب پیدا کرده مربوط به ادامه یافتن جلسات هیأت در این مکان بوده نه این که اتفاق غیر اخلاقی‌ای در آنجا رخ داده باشد.



روضه‌های ساده‌خانگی، سبک‌زدگی ماست

محمد رضا زائری

هیأت‌های مذهبی به عنوان هسته‌های اصلی جامعه مدنی شیعی خاستگاه بسیاری از جریان‌های اعتقادی و دینی در جامعه‌اند و نقش کانون‌هایی اساسی را ایفا می‌کنند که در متن آنها همبستگی‌های اجتماعی اصیل و بنیادین شکل می‌گیرد و ارزشهای ماندگار در روابط بین نسلی منتقل می‌گردد.

این مجالس نورانی که در طول تاریخ پرفراز و نشیب شیعه میراث معرفتی پیشوایان نور را برای امروز ما حفظ کرده‌اند هنوز هم در عصر جدید مهم‌ترین پایگاه‌های انتقال این میراث به کسانی هستند که به هدایت الهی پیروی از مکتب اهل بیت را می‌پذیرند و در گوشه و کنار دنیا از رنگ‌ها و نژادها و ملیت‌های مختلف همه در زیر پرچم توسل به ابوالاحرار هوای آزادی و آزادی را به ریه‌های خسته جانشان می‌رسانند.

در این میان روضه‌های خانگی به دلایل گوناگون اهمیت و ارزش دوچندان دارند و برکات و رحمت‌های فراوانی را برای خانه و اهل آن به ارمغان می‌آورند و آسیب‌ها و مشکلات بسیاری را از خانه و اهل آن دور می‌کنند و در پرتو نور عنایت الهی خانه‌های شیعیان را به محفل یاد خدا

و بهترین بندگان خدا بدل می‌سازند. امر و توصیه اهل بیت علیهم السلام به اقامه چنین مجالس عزایی و تأکید بر این موضوع در سیره و کلام معصومین علیهم السلام گذشته از آن که اهمیت آن در مسیر حفظ بنیان‌های اعتقادی را نشان می‌دهد از اثر و نقش تربیتی آن در نظام خانواده حکایت دارد.

وقتی خانه برای برپایی مجلسی بی‌ریا و خالصانه به محل ذکر خدا و یاد دوستان و برگزیدگان و اولیای او و به طور خاص سیدالشهدا و یاران او تبدیل شد این خانه برای ساعاتی روضه بهشت و بقعه مزار آنان است و محل نزول ملائک و فرشتگان خواهد بود و عطر حضور آنان بوی طهارت و پاکی را در خانه منتشر خواهد کرد.

وقتی خانواده برای اقامه مجلس ذکر پیامبر خدا و اهل بیت او علیهم السلام دست به دست هم می‌دهند هر کدام از این مشارکت و جهاد ایمانی بهره‌ها می‌برند، از پدری که فرش می‌اندازد و سیاهی می‌زند تا مادری که چای دم می‌کند و ظرف می‌شوید تا فرزند و فرزندانی که پذیرایی می‌کنند و بر آستانه در به مهمانان خوش آمد می‌گویند.

در این میان، هم حفظ ارتباط بستگان

و خویشاوندان صبغهای الهی می یابد، هم ارتباطات اجتماعی گسترده با همسایگان و دوستان و همکاران رنگ و بوی دینی می گیرد و هم بسیاری آشنایی ها برای ازدواج و همکاری و حل مشکلات و امثال این ها در محیطی معنوی رخ می دهد.

این سبک زندگی ماست که به نسل های بعدی منتقل می شود. پسر بر زانوی پدر نشسته و گریه کردن او بر مصائب خاندان رسالت را لمس می کند و دختر در آغوش مادر شیر می خورد و اشک ریختن او را می بیند و به خاطر می سپارد و در همین مجالس است که والدین امانت فرزندان را به دست امین اولیای الهی می سپارند.

باید اعتراف کنیم که این نعمت بزرگ الهی را قدر ندانسته ایم و روضه های ساده خانگی را دست کم گرفته ایم. اگر به خاطرات دور و نزدیک ذهن مان برگردیم و فضای زندگی امروز را که به دلایل گوناگون از روضه های خانگی دور تر شده است مقایسه کنیم در خواهیم یافت که آرام آرام و بی سروصدا داریم چه فرصت آسمانی ارزشمندی را از دست می دهیم.

دلایل متعددی خواسته یا ناخواسته در رقم زدن این سرنوشت مؤثر هستند: از اقتضائات

زندگی آپارتمانی و مشکلات و محدودیت های اقتصادی که با ترویج تجمل گرایی و توقعات نادرست از میزبان تشدید می شود، تا گسترش ارتباطات و توسعه رسانه های شبه دینی که نوعی اشباع کاذب ایجاد می کنند. از مسائل سیاسی و استقرار حاکمیت دینی در جامعه که تفکیک بین اساس دین با رفتار مسئولان و مدیران را بر جسته نمی کند تا نارسایی برخی واعظان و ذاکران که ممکن است پاسخگوی نیاز مخاطب نباشند.

هر چه باشد امروز داریم اندک اندک از این بهره آسمانی فاصله می گیریم و بی تردید آسیب های بسیار جدی از این رهگذر به جامعه و نسل های آینده وارد خواهد شد. تأکید کلامی و عملی امام خمینی و رهبر انقلاب بر این موضوع همین ضرورت را نشان می دهد.

همه علما و بزرگان از جمله امام راحل و رهبر معظم انقلاب علاوه بر اقامه این مجالس در دفتر و حسینیه خود به شکل خاص این مجالس را در منزل خود نیز برگزار کرده و می کنند و این سیره عملی به خوبی اهمیت و ضرورت حفظ این میراث ارزشمند را نشان می دهد.

نشریه خیمه به تجربه یازده سال کار مستمر و جدی در عرصه مجالس حسینی و محافل ذکر

و یاد خاندان رسالت توجه جدی به این موضوع اساسی را رسالت جدی خود می داند و بر این باور است که ترویج مجالس خانگی ذکر فضایل و مصائب اهل بیت و خصوصاً سالار شهیدان اثری به سزادر حل بسیاری از مشکلات خانوادگی و نقشی بی بدیل در درمان فراوانی از دردهای اجتماعی داشته باشند.

طبیعتاً این موضوع مهم نیاز به مطالعات گسترده و اهتمام اهل علم و نخبگان در حوزه های گوناگون دارد. از خبرگان در زمینه معارف و علوم اسلامی تا اهل فن در عرصه روانشناسی و جامعه شناسی و علوم تربیتی و البته کسانی که خود در همین آب و هوا نفس کشیده و در همین محیط تربیت شده و به خوبی با اقتضائات و خصوصیات آن آشنا باشند.

نشریه خیمه در راستای این رسالت از همفکری و همراهی همه صاحب نظران استقبال می کند، به این امید که با توجه و اهتمام افزون تر به این موضوع هم ویژگی های مثبت و ابعاد گوناگون کارکردهای مفید این مجالس شناسایی و بر جسته شوند و هم با آسیب شناسی دقیق برای حل تهدیدها و آفت های احتمالی و نگرانی های ممکن چاره اندیشی شود.

وضعیت دینی و اخلاقی جامعه
در گفت و گویی صریح با دکتر محسن اسماعیلی

اسم دزدی از بیت المال فساد اقتصاد



عطا الله اسماعیلی

نگران اوضاع اخلاقی جامعه است و دلسوزانه حرف می‌زند. معتقد است که نقد لازم است و امروز چابلو سی جای نقد صحیح را گرفته. دکتر محسن اسماعیلی از سویی حقوق‌دان است و از سویی دیگر مجتهد. نگاه دقیق و موشکافانه‌ای دارد و با استناد به احادیث صحبت می‌کند. گوشه کنایه‌های ظریفش نمونه‌ای از نقد منصفانه است و در کنار آن راه و مسیری که درست است را هم نشان می‌دهد. چند روز بعد از گفت‌وگوی مان حادثه‌ای باعث شد که بستری شود و تایید مصاحبه کمی به تاخیر بیفتد اما به هر حال ما امانت را رعایت کردیم و او وفای به عهد را.

خوبی باشی بهتر است مسایل اخلاقی را هم رعایت کنی؛ وگرنه ضرورت حیاتی ندارد. در حالی که این حرف، نه از نظر تحلیل علمی درست است و نه از نظر متون دینی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آورنده این دین است خودش می‌گویند انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق. یعنی اگر قرار باشد من برای یک چیز آمده باشم آن مکارم اخلاق است. "انما" از ادات حصر است که البته در اینجا مقصود حصر اضافی است. قرآن هم رمز موفقیت پیامبر اسلام را همین اخلاق حسنه اجتماعی‌اش می‌داند.

از طرف دیگر بایک نگاه تحلیلی می‌بینیم که اگر مبانی اخلاقی جامعه استوار نباشد اعتقادات صحیح و عمل صالح یا اصلاح شکل نمی‌گیرد و یا اگر شکل بگیرد ماندگار نیست. یعنی منهای اخلاق حسنه، عقاید صحیح و عمل صالح نمی‌ماند. کسانی که در طول تاریخ دچار سوء عاقبت شده‌اند مشکلات اخلاقی داشته‌اند. حسد، تکبر، جاه‌طلبی و امثال اینها است که باعث شده از حق منحرف شده و در برابر آن بایستند. مثلاً اکثر کسانی که در مقابل امیر المومنین ایستادند اینگونه نبود که در اعتقادات یا اعمال ظاهری مشکل داشته باشند. یعنی شهادتین را می‌گفتند، نماز و قرآن‌شان را می‌خواندند و روزه هم می‌گرفتند. آنچه باعث شد در برابر حق بایستند حسادت‌شان بود. حتی از قرآن فهمیده می‌شود که شیطان هم به خدا، قیامت، نبوت و حتی عدالت و امامت اعتقاد داشته است. آنچه باعث سقوط شیطان شد این است که، اَبی‌واسِئَکَبَر و کَانَ مِنَ الْکَافِرِین. تکبر داشت و سیئات اخلاقی مشکل او بود.

■ پس اگر کسی اخلاقش خوب باشد اعتقاداتش هم درست می‌شود.
مرحوم نراقی در جامع السعادات جمله جالبی

اخلاق اجتماعی در فرهنگ دینی ما و خصوصاً در سیره ائمه علیهم السلام از چه جایگاهی برخوردار است و در چه اولوبیتی قرار دارد؟



این معروف است و ریشه روایی هم دارد که آموزه‌های دینی مادر سه بخش قابل تقسیم‌بندی است. بخش اول اعتقادات است. چیزهایی که باید به آن‌ها باور داشته باشیم و ممکن است مستقیماً نمود خارجی هم نداشته باشند. مثلاً باور به وجود فرشتگان و مبدا و معاد. بخش دوم از آموزه‌های دینی احکام عملی هستند که به آن‌ها فروع و عادات می‌گوییم. مثل نماز و روزه و حج و جهاد و بالاخره بخش سوم هم توصیه‌های رفتاری است. که نام آن را اخلاق می‌گذاریم.

برای آنکه به معنای واقعی متدین باشیم و یک جامعه دینی داشته باشیم باید در هر سه بخش تابع و عامل باشیم. یعنی کلید خوشبختی افراد و جوامع این است که به هر سه مقوله‌ی اعتقادات و احکام و اخلاقی به طور موازی پرداخته شود، ولی حالا اگر فرضاً قرار باشد ما یکی از این‌ها را انتخاب کنیم به نظر شما کدام اولویت بیشتری دارد؟ سیاست‌های تبلیغی و گفتمان‌های فرهنگی ما بیشتر بر کدام یک از این سه بخش باید استوار باشد؟

در پاسخ به این سوال برخی می‌گویند اعتقادات مهم‌تر است چون اینها اصول دین است و اصول دین را باید محکم نگاه داشت. بعضی‌ها هم به احکام دین و ظواهر شرع تاکید می‌کنند. ظاهراً هر دو گروه پذیرفته‌اند که اخلاق جنبه طفیلی و تشریفاتی دارد؛ یعنی اگر شد که بهتر ولی اگر هم نشد که نشد. برای همین است که اخلاق در جامعه ما به عنوان یک ضرورت حیاتی شناخته نمی‌شود. یک کالای لوکس است که اگر خواستی انسان

راگناشته‌ایم سادگی!





جمله پیامبر اکرم دارند و نکته‌ای اضافه می‌کنند. می‌فرمایند به طول رکوع وسجود هم نگاه نکنید! چرا که بعضی از این‌ها که رکوع وسجودشان طولانی است معتاد این کار هستند؛ نه از روی عشق و علاقه. لا تنظر وای طول رکوع الرجل وسجوده، فإن ذلک شیء اعتاده، عادت کرده‌اند و مانند هر معتادی ترک عادت برای‌شان سخت است. فلو تر که استوحش لذلک ولكن انظروا إلى صدق حدیثه وأداء أمانته.

امام صادق علیه السلام هم فرموده‌اند که همین دو چیز بسیار مهم است. یکی اینکه دروغ می‌گویند یا نه؟ دوم اینکه ادای امانت می‌کنند یا نه؟ جامعه‌ای که در آن دروغ رواج داشته باشد و امانت رعایت نشود، جامعه اسلامی نیست. حالا مناسک ظاهری‌اش هر چقدر می‌خواهد باشد، ملاک تعداد شرکت کنندگان در اعتکاف نیست. گرچه این امتیازی است و جای شکر دارد ولی ملاک این است که ببینیم در جامعه‌مان چقدر صداقت وجود دارد. ضمناً ما می‌گوییم ادای امانت به ذهن‌مان این می‌آید که کسی می‌خواهد به مسافرت برود و کوزه‌ای پر از طلا نزد ما می‌آورد تا از آن مراقبت کنیم. در حالی که اصلاً امانت در مفاهیم دینی ما به معنای مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی است.

خودمان اگر بخواهیم احتمالاً به چیزی اهمیت بدهیم حق الله است. برای ما نقل گفته‌ها و شایعات راجع به افراد اصلاً اهمیت ندارد ولی قرآن می‌گوید همین چیزی که شما می‌گویید چیزی نیست، نزد خدا خیلی مساله بزرگی است! خداوند توبیخ می‌کند که چرا شما وقتی راجع به دیگران چیزی می‌شنوید، بدون تحقیق آن را برای دیگران تعریف می‌کنید و به فکر آبروی یکدیگر نیستید. اکثر ما به جای اینکه در رعایت حقوق و آبروی دیگران حساسیت داشته باشیم در وضو و غسل وسواس داریم. در کشیدن مدو لا الضالین کلی وسواس به خرج می‌دهیم. در حالی که در انجام مناسک دینی وسواس جائز نیست.

ما باید در این وسواس به خرج دهیم که بیشتر به فکر آبروی دیگران باشیم.

البته مناسک، یعنی عبادات ظاهری، جزء دین و گاهی تظاهر به آن هم لازم است. ولی یادمان نرود که روح مناسک نیت است و ما به نیت افراد دسترسی نداریم. ما اگر بخواهیم درباره افراد قضاوت کنیم نگاه می‌کنیم که چقدر نمازش طولانی است، نافله می‌خواند یا نه؟ ولی پیامبر اکرم فرمودند اگر خواستید درباره کسی قضاوت کنید لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم و صومهم، و كثرة الحج، والمعروف. به زیادی نماز و روزه و حج یا زیادی کار خیر او نگاه نکنید که مثلاً چند تا بیمارستان ساخته است. حتی پیامبر فرمود لا تنظروا إلى ... طنطنتهم بالليل. به ناله‌های شبانه‌شان هم نگاه نکنید. این‌ها ملاک خوبی و بدی نیست. پس چی؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند و لكن انظروا إلى صدق الحديث و أداء الأمانة یعنی به راستگویی و امانت داری او نگاه کنید. حالا ما چقدر به این توصیه روشن عمل می‌کنیم؟!

■ چقدر هم صریح گفته‌اند که به نماز و روزه نگاه نکنید.

بله، حتی امام صادق علیه السلام اشاره‌ای به همین

دارد. او می‌گوید اخلاق کشتزار اعتقاد و عمل است. از اخلاق خوب، اعتقادات و اعمال خوب هم در می‌آید و بالعکس؛ یعنی بدون اینکه یک زمینه درست اخلاقی داشته باشیم نمی‌توانیم درخت اعتقاد یا عمل صالح را بکاریم. پس اخلاق مهم‌ترین بخش مباحث دینی است که ما از آن غافل شده‌ایم و چون از آن غافل شده‌ایم اعتقادات خودمان و مردم هم لطمه می‌خورد. قرآن می‌گوید فیما رحمہ من اللہ لنت لهم ولو كنت فضا غليظ القلب لانفضوا من حولك. لطفی که خدا به پیامبر کرده این است که با مردم مهربان است و لذا مردم دور او جمع می‌شوند. اگر با مردم بداخلاق بود؛ از دور او پراکنده می‌شدند؛ ولو اینکه پیغمبر است و بهترین اعتقادات و عمل را دارد. سپس قرآن می‌گوید فاعف عنهم. یعنی بر مردم خرده نگیر. از خطاهایشان چشم پوشی کن. واستغفر لهم و شاورهم فی الامر. مردم را به حساب بیاور و با آنها مشورت کن. اینها باعث شد مردم به پیغمبر خدا گرایش پیدا کردند.

■ یعنی می‌شود گفت که اقبال مردم به یک فرد هم به نوعی ریشه در همین اخلاقیات افراد دارد؟ بله. اگر ما می‌بینیم مردم به ما گرایش ندارند، بخاطر این است که اخلاق دینی قابل قبول نداریم. تقوی جامع همه محاسن اخلاقی است و در مصباح الشریعه است که: المتقی محبوب عند کل فریق!

■ آیا می‌توان گفت که در حال حاضر در جامعه بیشتر به مناسک توجه می‌شود تا اخلاق و باورها؟ چرا چنین شده است؟

یکی از مشکلات ما این است که نظام ارزش گذاری ما با نظام ارزش گذاری اهل بیت علیهم السلام متفاوت است. گاهی آن چیزی که ائمه خیلی مهم می‌دانستند ما چندان اهمیتی برایش قائل نیستیم. مثلاً این یک قاعده مسلم فقهی است که حق الناس بر حق الله مقدم است. ولی ما در جامعه

بود. تجمعات چندین هزار نفره خیلی خوب است ولی جای جلسات چند نفره را نمی‌گیرد. همان جلساتی که یک روحانی می‌آمد و جایی و خرمایی می‌دادند، باری هم بر دوش کسی نبود، این‌ها اخلاق را آهسته آهسته و خودجوش درست می‌کردند. من منکر نقش تجمعات بزرگ و رسانه‌ها نمی‌شوم ولی این‌ها رقیب هیئت‌ها نیستند. مکمل آن هستند و باید به جای شکل گرایشی و تنسک مآبی دنبال گسترش اخلاق

من معتقدم ما در حق هیأت‌های مذهبی جفا کرده‌ایم؛ در حالی که هر چه داریم از همین هیئت‌ها داشته‌ایم و داریم. شما اگر یک مطالعه جدی جامعه شناسانه داشته باشید می‌بینید که همه کسانی که این انقلاب را به وجود آوردند یا حفظ کردند، دست پرورده‌های همین هیئت‌ها هستند. بعد از انقلاب این هیأت‌ها مورد کم لطفی قرار گرفت. هیئت‌های خانگی که بدون حمایت‌های دولتی در خانه‌ها برپا می‌شد، انسان ساز

هیأت‌های خانگی انسان ساز بود

مشارکت دارد بلکه به تعداد نماز گزارانش نگاه می‌کنیم. ریشه کن کردن خرافات با آگاه کردن مردم امکان پذیر می‌شود. دین ریشه در قلب انسان دارد و آنچه نشان داده می‌شود نماد است ولی گاهی این نمادها دارد اصل می‌شود.

اگر ما سیاست‌گذاری درستی داشته باشیم و اخلاق مان قرآنی باشد دیگر این همه درگیری و از هم‌گریزی وجود نخواهد داشت.

یکدیگر را تحمل می‌کنیم و بدون آنکه در دام تساهل و تسامح بر سر اصول بیفتیم، جذب حداکثری خواهیم داشت. مرحوم مسعودی در مروج الذهب آنجا که احوالات عمر بن عبدالعزیز را مطرح می‌کند نمونه‌ای از اخلاق اسلامی را می‌آورد. می‌گوید دو نفر هستند که در آن زمان با هم زندگی می‌کردند و هر کدامشان در اعتقادات سیاسی و مذهبی عالم برجسته‌ای بوده‌اند. از یک طرف هشام بن حکم بود که نظریه پرداز دینی زمان امام صادق بود و همه جا مدافع جدی اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شد.

آن طرف هم کسی است که از سران فرقه اباضیه است که گروهی از خوارج بوده‌اند. مرحوم مسعودی می‌گوید که هشام بن حکم که اینقدر مدافع تشیع بود با شخصی به نام عبدالله بن یزید اباضی که او هم نظیر همین جایگاه را در مذهب خود داشت، با هم در مغازه‌ای شریک بودند و تا آخر عمر با هم اختلافی پیدا نکردند. حتی می‌گوید گاهی شاگردان هشام بن حکم به مغازه او می‌آمدند و هشام به ایشان درس تشیع می‌داد و عبدالله بن یزید اباضی هم آنجا نشسته بود و گاهی هم بالعکس. جایی هم می‌گوید عبدالله بن یزید به خواستگاری دختر هشام رفت.

به هشام گفت تو مرا می‌شناسی دخترت فاطمه را به من بده. هشام گفت دختر من شیعه است و جواب منفی داد. ولی این هم تأثیری در روابط دوستانه آن‌ها نداشت. حالا به بعضی از خودمان نگاه کنید که خط و خطوط سیاسی حتی هم در

خیانت نکرده ایم؟!

نظام ارزش گذاری اسلام این است. سخنرانی و قیافه ملاک نیست. برای برخی از مردم مباحثات تراشیدن ریش بسیار بیشتر از زشتی ریختن آبروی دیگری است. در حالی که ترک حلق لحيه علی المشهور نهایتاً احتیاط واجب است، اما غیبت را به راحتی مرتکب می‌شویم که از گناهان کبیره منصوصه است. ما اگر ببینیم جوانی به کسی نگاه نادرستی می‌کند که البته کار زشتی است چقدر ناراحت می‌شویم؟ ولی اگر ببینیم کسی غیبت برادر دینی را می‌کند به همان اندازه ناراحت می‌شویم؟ این از مسلمات روایات ماست که الغیبه اشد من الزنا. ولی مادر این ارزش گذاری‌ها برعکس عمل می‌کنیم و جایجا شدن معیارهای ارزشی خود به خود جایجا شدن معیارهای اعتقادی و عملی را هم در پی دارد.

لذا ائمه ما در اداره جامعه اولویت‌شان این بود که تا می‌توانند مردم را دین شناس کنند. ساختن جامعه عالم و آگاه هدف ائمه ما بود. البته در این صورت جامعه عابد هم می‌شوند ولی اگر آگاه نباشند هر چه بیشتر عبادت کنند ضررشان برای خودشان و جامعه بیشتر است. یادمان نرود آنچه کمر امیر المؤمنین را شکست یکی همین جاهلان متنسک بودند.

■ برای این حرف مستندی از سیره می‌شود ارائه داد که ائمه به دنبال جامعه آگاه بودند؟

فراوان! پیغمبر اسلام روزی وارد مسجد می‌شوند و می‌بینند دو گروه از مسلمان نشسته‌اند. یک گروه در حال عبادت و گروهی در حال بحث علمی. ایشان می‌فرمایند هر دوی شما مشغول کار نیک و عمل صالح هستید ولی من در جمع گروهی که بحث علمی می‌کنند می‌نشینم. این ارزش گذاری است. حالا ما اگر بخواهیم مسجد موفق و فعالی را معرفی کنیم نگاه نمی‌کنیم که چقدر اثر گذاری علمی دارد یا در ترویج گفت‌وگوهای اخلاقی

بعضی از این‌ها که رکوع و سجده‌شان طولانی است معتاد این کار هستند



امانت در عرف اسلام معنای اولش مناصبی است که در جامعه به انسان داده می‌شود. ادای امانت یعنی آیا انسان درستی را برای این سمت انتخاب کردی یا نکردی؟ شما دائم شعارهای خیلی خوب بده ولی اگر آدمی که برای فلان پست انتخاب می‌کنی بی لیاقت باشد طبق موازین روشن دینی شما خیانت در امانت کرده‌ای. امام صادق علیه السلام روایتی دارند که در تحف العقول نقل شده است می‌فرمایند از نظر من فرقی ندارد که آدم خائنی را مسئول کاری قرار بدهند یا آدم بی عرضه‌ای را. در انجام مسئولیت انسان خائن و بی‌عرضه تفاوتی ندارند. اتفاقاً انسان‌هایی که ظاهر دینی دارند و بی‌عرضه هستند و تخصصی ندارند ضربه‌شان برای دین و اعتقاد و اخلاق مردم بیشتر از این است که انسان‌های فاسد اما توانمند کارها را به دست بگیرند. پیامبر اکرم فرمودند هر کسی دیگری را به کاری بگمارد در حالی که می‌داند از او بهتر در مردم هست، فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین. این به خدا و پیغمبرش و به تمام مسلمانان تا قیامت خیانت کرده است. چون که مسلمانان را بدنام کرده. اگر ما با شعارهای خوب و دینی بر سر کاری آمدیم و امیدهایی دادیم ولی مردم با دیدن کارنامه ما از آن شعارها زده شوند،



باعث احیای امر ما، یعنی بر پا ماندن دین می‌شود. ما باید به دنبال تقویت این هیئت‌ها باشیم. دنبال فرهنگ سازی برای این گونه هیئت‌های مذهبی خانگی کوچک باشیم و البته این هیئت‌ها هم باید کارگردشان گسترش اخلاق باشد و در کنارش از چاشنی احساس و عاطفه هم استفاده کنند. والا احساس و هیجان به تنهایی انسان ساز نیست به همان سرعت که می‌آید به همان سرعت هم می‌رود.

بروند. این جلسات باید محلی برای تولید معرفت اخلاقی باشد نه صرفاً جوشش احساسات و عواطف که البته آن هم در جای خودش لازم است. در روایات ما هست که امام صادق علیه السلام به فضیل بن یسار فرمودند شما شیعیان با هم جمع می‌شوید؟ گفت بله. حضرت فرمود: شما که با هم جمع می‌شوید گفت‌وگو هم می‌کنید؟ امر ما را هم بازگو می‌کنید؟ گفت: بله. حضرت دعایش کرد و فرمود این مجالس است که

خواستگاری هایمان یا تبریک و تسلیت هایمان اثر می گذارد.

پیامبر اکرم با صاحبان صحبت می کردند که جنازه های را عبور دادند. پیامبر به احترام جنازه بلند شدند. حتی راوی اینگونه می گوید که و قمنای بقیامه. به خاطر بلند شدن پیامبر ما هم بلند شدیم. جنازه را بردند یکی از اصحاب به پیامبر گفت آنها جنازه یهودی. اینکه جنازه اش را بردند یهودی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله بر افروخته شدند و فرمودند الیست نفساً مگر انسان نیست؟ اذرا یتیم جنازه ی قموالها. این اخلاق پیغمبر باعث شد که اسلام را این گونه در سطح جهان گسترش دهد. ولی ما امروزه مجلس ختم مان هم سیاسی شده است و اگر بخوایم بر اساس وظیفه شرعی و اخلاقی به یک مصیبت زده هم تسلی بدهیم باید مراقب باشیم که الان چه برداشتی می شود.

■ چه اتفاقی می افتد که گاهی جامعه اسلامی به این سمت می رود که جای معیارها تغییر می کند؟

ریشه اش جهل است؛ جهل به معارف دینی. اینجا مبلغان دینی هم مقصر هستند که معیارهای ارزش گذاری دینی را در جای خودش به ما یاد ندادند. به قول مرحوم شهید مطهری در مقدمه داستان راستان افسوس که گذاشته ایم آنچه که باید برداشت، برداشته ایم آنچه که باید بگذاشت. باید در تبلیغ دینی توجه شود که دین را به مردم یاد بدهیم نه آنچه که ما آن را به عنوان

دین می خواهیم. ما باید معارف را آنگونه که هست به مردم یاد بدهیم.

■ همانطور که گفتید مسلمانان نقش مبلغین و عالمان دینی در این بین کم نیست.

اوایل انقلاب کمی مساجد خلوت شد و بیشتر به کنگره و کنفرانس علاقه پیدا شد! و عده ای می گفتند به جای سینه زنی، مجالس روشنفکرانه بر پا کنید. امام در همان زمان با آن بصیرت دینی که داشتند فرمودند که مساجد سنگر هستند و ما هر چه داریم از محرم و صفر است. این تربیت رو در رو و مذاکره طرفینی اثراتی دارد که هیچ گاه از طریق رسانه حاصل نمی شود.

می شود سی دی بهترین مجالس را گوش کنیم خوب هم هست اما مطمئن باشی که این کار جای رفتن به مسجد و شنیدن حدیث حتی از امام جماعت معمولی را نمی گیرد.

احیای فرهنگ مراجعه به علمای دینی و اخلاقی مهم است. منبرهای رسانه ای نمی تواند جای منبرهای حضوری را بگیرد. نقش رسانه رانفی نمی کنم ولی باید مجالس گفت و گو و موعظه حضوری اصل شود.

البته این مستلزم آن است که مبلغان دینی ما هم آسیب شناسی کنند و به مشکلات نظام تبلیغی بپردازند. مرحوم شهید مطهری در کتاب ده گفتار که مربوط به حدود ۵۰ سال پیش است، از آفت زدگی نگران است و می گوید: «روحانیون بزرگ ما باید به این نکته توجه کنند که بقا و دوام روحانیت و موجودیت اسلام به این است که زعمای دین ابتکار اصلاحات عمیقی که امروز ضروری تشخیص داده می شود را در دست بگیرند... امروز این ملت تشنه اصلاحات نابسامانی هاست و فردا تشنه تر خواهد شد... از طرفی مدعیان اصلاح طلبی که بسیاری از آنها علاقه ای به دیانت ندارند زیادند و در کمین احساسات نو و بلند نسل امروزند. اگر اسلام و روحانیت به حاجت ها و خواسته ها و احساسات بلند این ملت پاسخ مثبت ندهند به سوی آن

قبیله های نوظهور متوجه خواهند شد. فکر کنید آیا اگر سنگر اصلاحات را این افراد اشغال کنند، موجودیت اسلام و روحانیت به خطر نخواهد افتاد؟!»

واقعاً باید در مقابل این همه دقت نظر و شجاعت کرنش کرد. ببینید امروز بعد از ۵۰ سال باید دوباره به این گفته ها رجوع کنیم. ایشان با همه اعتقادی که به عظمت و کار آیی روحانیت دارد، و درست هم هست، از نقد مشفقانه ایابی ندارد.

■ در حالی که الان گاهی می بینیم چاپلوسی جای نقد را گرفته و انگار مسابقه ای گذاشته اند برای این کارها.

باید این تملق ها و چاپلوسی ها را کنار بگذاریم. اگر امام صادق را ملاک قرار بدهیم ایشان می گویند محبوب ترین دوست من کسی است که عیب های مرا به من می گوید ولی امروز کسی که عیب های ما را به ما می گوید مطرود و منزوی است. می گویم تحت تاثیر تبلیغات بیگانه است. امام خمینی (ره) می فرمودند که «انسان خودش هم نمی تواند بفهمد که چه کاره است. انسان باید یک کسی که دشمن او هست پیش او برود ببیند قضاوت او نسبت به این چه هست، تا عیب های خودش را بتواند بفهمد.

انسان نمی تواند از دوستان خودش تعلیم بگیرد. انسان باید از دشمنان خودش تعلیم بگیرد. وقتی که یک صحبتی می کند ببیند دشمن ها چه می گویند؛ و تفکر کند که عیب ها را دشمن ها می فهمند.

دوست ها هر چه هم شما عیب داشته باشید و ما عیب داشته باشیم، برای اینکه حق را برای حق نمی خواهند و باطل را برای اینکه باطل است دشمن ندارند، به ما می آیند و به شما می آیند و می گویند که چه قدر خوب صحبت کردی و چه مقاله خوبی نوشتی؛ چه مقاله کوبنده ای بود این؛ چطور حریف خودت را منزوی کردی؛ چطور حرف های حریف خودت را ولو هم صحیح بود، باطل کردی! دوستان انسان، دشمنان واقعی انسان اند. و دشمنان انسان دوستان، واقعی انسان اند.

با اینکه مسابقه و شرط بندی از نظر اسلام حرام است ولی سه جا جایز است. یکی در سوار کاری که الان هم در بین اعراب مرسوم است. اتفاقاً پیامبر شتری تیز رویی داشتند که با هر کس مسابقه می داد برنده می شد. کم کم در مسلمانان این اعتقاد به وجود آمد که این شتر نظر کرده است و چون شتر پیامبر است هرگز شکست نمی خورد. اتفاقاً روزی یک عرب بادیه نشین به شهر آمده بود و این مسابقه برقرار بود و او از



باید در تبلیغ دینی توجه شود که دین را به مردم یاد بدهیم نه آنچه که ما آن را به عنوان دین می خواهیم. ما باید معارف را آنگونه که هست به مردم یاد بدهیم.



این همه انرژی که ما برای تغییر ظواهر جامعه مصرف می‌کنیم اگر برای درست کردن اخلاق و معرفت جامعه می‌گذاشتیم بیشتر از این هاسود می‌بردیم.

حاشیه

درس استاد



حضرت آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی حق حیات به گردن من دارند و الان ۳۰ سال است که توفیق آشنایی و تلمذ در محضر ایشان را دارم. منتهی من در جایگاهی نیستم که درباره ایشان صحبت کنم. حالا به عنوان یک مطلب که متناسب با مجله شما هم هست، یادم افتاد که روزی در آستانه ماه رمضان از ایشان خواستیم که موعظه‌ای کنند. آن روز فرمودند: ماه رمضان است و شما می‌خواهید به تبلیغ بروید و لذا چند جمله‌ای در رابطه با تبلیغ با شما صحبت می‌کنم. فرمودند: تبلیغ دین یک عمل صالح و با ارزش است اما سوال من از شما این است که با اینکه فن سخن‌وری ما نسبت به گذشتگان خیلی پیشرفت کرده است و تکنولوژی رسانه‌ای هم در اختیار ماست چرا اثر حرف ما در مردم کم شده است؟ خودشان فرمودند اولین جوابی که ممکن است بدهیم این است که مردم لاپالی شده‌اند و پذیرش حرف حق در مردم کم شده است! اما این خودش از فریب کاری‌های شیطان است. چرا خودتان را نگاه نمی‌کنید و همه گناه را گردن مستمعین می‌اندازید؟ فرمودند مشکل نظام تبلیغی ما این است که به رغم اینکه از نظر فن و تکنولوژی و آداب سخنرانی رشد کرده‌ایم ولی تیت صادق و صوبیت عمل را فراموش کرده‌ایم. اینکه چه چیزی و چگونه بگوییم و چه نیتی داشته باشیم را فراموش کرده‌ایم و لذا تبلیغ دینی ما کم اثر شده است.

■ امر به معروف و نهی از منکر که این روزها زیاد مطرح می‌شود، چقدر در اصلاح اخلاقی جامعه می‌تواند نقش داشته باشد؟

خود امر به معروف و نهی از منکر دارای قواعد، معیارها و درجه بندی‌هایی است. آیا هر معروفی را باید امر کرد و هر منکری را باید نهی کرد یا نه؟ چه کسی و چطور امر به معروف و نهی از منکر کند؟ امر و ناهی باید بدانند آنچه به آن امر و نهی می‌کند معروف و منکر شرعی هست یا نه؟ خیلی چیزها را ما فکر می‌کنیم معروف است در حالی که الزامی برای دیگران وجود ندارد و در حوزه آن مباحاتی است که اسلام به هر کس اجازه داده است که خودش تصمیم بگیرد.

خدا می‌توانست این‌ها را واجب یا حرام کند. ولی این کار را نکرد برای اینکه خود مردم انتخاب کنند. پس اول باید یقین داشته باشیم که کار واقعاً معروف یا واقعاً منکر باشد. اما گاهی می‌گویند دیگر امر به معروف و نهی از منکر نکنیم چون الان فلان کار عرف شده. این هم درست نیست. خود امر به معروف و نهی از منکر برای فرهنگ سازی است. وقتی ما امر به معروف می‌کنیم فرهنگ سازی کرده‌ایم.

باز این مسئله با احتمال تاثیر فرق می‌کند. درست است که یکی از شرایط امر به معروف این است که احتمال تاثیر داشته باشیم. اما اثر هم مربوط به همان لحظه نیست ممکن است بعداً اثر کند. ممکن است من بگویم و روی کس دیگری اثر نگذارد. اینجا هم واجب است امر به معروف کرد.

ولی اگر ما بتوانیم با تولید و ترویج فرهنگ صحیح معروف و منکر را به همان اندازه‌ای که در نظام ارزش گذاری الهی مهم است به مردم بگوییم خودشان خود به خود انجام می‌دهند و نیاز به امر به معروف ما ندارد.

امام رضا علیه السلام فرمودند شما حرف‌های ما را آنگونه که ما گفتیم به دیگران برسانید خودشان انتخاب خواهند کرد. لآن الناس لو عرفوا محاسن کلامنا لاتبعونا. چون اگر مردم با این حرف‌های خوب ما آشنا شوند خود به خود دنبال ما می‌آیند. این فطری است. مردم دنبال زیبایی و کمال هستند و چیزی زیباتر از اخلاق ائمه علیهم السلام وجود ندارد.

پیغمبر خواست که مسابقه بدهند. در این مسابقه پیغمبر به اصطلاح باختند و خیلی‌ها دچار مشکل شدند. نمی‌توانستند باور کنند شتری بهتر از شتر پیامبر هم وجود دارد! اما پیغمبر فرمودند شتر شتر است و دست بالای دست بسیار است. پیغمبر نمی‌گذاشتند تصورات غلط در ذهن مردم شکل بگیرد. دستگاه‌های تبلیغی ما باید برای ساختن جامعه عالم و عارف به معانی دینی تلاش کنند. آن وقت تنسک و ظواهر هم پشت سر آن می‌آید. این همه انرژی که ما برای تغییر ظواهر جامعه مصرف می‌کنیم اگر برای درست کردن اخلاق و معرفت جامعه می‌گذاشتیم بیشتر از این هاسود می‌بردیم.

■ در حال حاضر وضعیت اقتصادی مردم چندان مناسب نیست. این مشکلات اقتصادی چقدر بر مسائل اخلاقی می‌تواند اثر داشته باشد؟

از رسول خدا نقل شده است که کاد الفقرا ن بكون كفرا. پیغمبر نمی‌گوید هر فقری کافر است ولی می‌گوید فقر و کفر به هم نزدیک هستند.

فقر زمینه ساز کفر است. جامعه فقیر جامعه عزیز نیست و چنین جامعه‌ای نمی‌تواند جامعه مؤمنی باشد. ولی مشکلات اقتصادی هم اکثراً به همین مشکلات اخلاقی و فرهنگی

بر می‌گردد. پیامبر فرمودانی ما آخاف علی امتی الفقر. من نگران فقر مسلمانان نیستم. و لکن اخاف علیهم سوء التدبیر. نگرانی من این است که تدبیر و مدیریت نادرست داشته باشند. مسلمانان از نظر اقتصادی چیزی کم ندارند و اگر کمبودی داشته باشند تحملش زیاد سخت نیست، آنچه سخت است تحمل فقدان مدیریت صحیح است. عدم مدیریت است که بد اخلاقی درست می‌کند. البته به قول استاد ما دام ظله خیلی از چیزهایی که ما اسم‌شان را بد اخلاقی گذاشته‌ایم، بی‌دینی است و نه بد اخلاقی. مثلاً طرف رقیب خودش را در انتخابات تخریب می‌کند، دروغ می‌گوید، لطمه به آبرویش می‌زند، بعد می‌گوییم بد اخلاقی. این بد اخلاقی نیست، بی‌دینی است. مثل اینکه اسم دزدی از بیت المال را گذاشته‌ایم فساد اقتصادی! ظاهراً اتهام فساد اقتصادی قابل تحمل تر است تا دزدی! برای گول زدن خودمان اسم آن را عوض کرده‌ایم.

فقر زمینه ساز کفر است. جامعه فقیر، جامعه عزیز نیست و چنین جامعه‌ای نمی‌تواند جامعه مؤمنی باشد.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
اداره کل امور فرهنگی

مسابقه کتابخوانی

دی ماه ۱۳۹۱

در شبکه کتابخوانان حرفه‌ای عضو شوید

www.booki.ir

آنلاین

ناشر	مؤلف	عنوان
قرآن کریم (جزء ۲۲ تا پایان جزء ۲۴) نهج البلاغه (خطبه ۱۸۸ تا پایان خطبه ۱۹۴) صحیفه سجادیه (نیاپیش ۴۱ تا پایان نیاپیش ۴۵)		
صهبا	سید علی خامنه‌ای	انسان ۲۵۰ ساله
مرکز مطالعات و تحقیقات سپاه	وفیق السامرائی	ویرانه دروازه شرقی
اندیشه جوان	حسینی کوهساری	نگاهی قرآنی به فشار روانی
امیر کبیر	احمد بهشتی	کودک در خانواده
فراهانی	هاشمی نژاد	درسی که حسین به انسان‌ها آموخت
موسسه فرهنگی هنری جام جم	سید امیر سیاح	حماسه تلخ
موسسه فرهنگی پژوهشی انقلاب اسلامی	دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای	نقشه‌ی نقش بر آب
دلیل ما	حکیمی	خورشید مغرب
انصاری	دفتر نشر انصاری	فریادگر توحید
سعیداصفهانیان	سعیداصفهانیان	راه فردا
امیر کبیر	رودولوف چرنین	شکست تابوها
کانون اندیشه جوان	حمید رضا شاکرین	حکمت احکام (از مجموعه ۴۰ جلدی چلچراغ)
نیستان	سید مهدی شجاعی	آینه راز
میراث اهل قلم	آرزو محمدی	میوه درمانی
کانون پرورش فکری کودکان	علی معلم	حکایت نامه
منادی تربیت	داوود غفارزادگان	هزار پا
افق	حمیدرضا شاه آبادی	لالایی برای دختر مرده
نشر جمال	عباس رحیمی	تجارت موفق
قدر ولایت	موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت	اقتصاد و عرصه اقتصادی از نگاه مقام معظم رهبری

مکتوب

ناشر	مؤلف	عنوان
اخلاق در خانه	حسین مطهری	اخلاق در خانه
فراهانی	هاشمی نژاد	دینی که حسین (علیه السلام) به انسان‌ها آموخت
اندیشه جوان	حسینی کوهساری	نگاهی قرآنی به فشار روانی

اصناف

ناشر	مؤلف	عنوان
زمزم هدایت	علی اصغر الهامی نیا	فقه در خانواده
جمال	عباس رحیمی	تجارت موفق
آموزش و پژوهش امام خمینی	مصباح	اخلاق در قرآن

کتابداران

ناشر	مؤلف	عنوان
موسسه فرهنگی هنری جام جم	سید امیر سیاح	حماسه تلخ
موسسه فرهنگی پژوهشی انقلاب اسلامی	دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای	نقشه‌ی نقش بر آب
تلاش	احمد لقمانی	چگونه شاد و خنده رو باشیم

کم بینایان و نابینایان

ناشر	مؤلف	عنوان
قدیانی	بوریس پولوی، ویراستار محمدرضا سرشار	داستان یک انسان واقعی
روزبهان	نادر ابراهیمی	یک عاشقانه آرام
دقایق	حسام الدین دولت مرادی	شیوه‌های مطالعه مطلوب برای دانش آموزان و دانش جویان
تلاش	مهدی رضوی	خواص میوه‌ها و سبزیجات

- برای شرکت در مسابقات آنلاین از تاریخ ۹۱/۱۰/۱ تا تاریخ ۹۱/۱۰/۳۰ به آدرس www.booki.ir مراجعه نمایید.
- مهلت ارسال آثار مکتوب تا تاریخ ۹۱/۱۰/۲۵ می‌باشد.
- برای دریافت فرم مسابقات مکتوب به کتابخانه‌های عمومی سراسر کشور مراجعه نمایید.
- اطلاعات بیشتر را از کتابداران محترم بخواهید.
- به برگزیدگان جوایز ارزنده‌ای از طرف اداره کل امور فرهنگی تعلق خواهد گرفت.

هیأت



بامداح‌هازیادفاطی نشوید
سیدمهدی میرداماد
دل پری از برخی مداحان دارد



سفر در بامدادآدینه
حاج حسن ارضی، کامل خوان
حرم حضرت عبدالعظیم
علیه‌السلام، سه‌ساله‌ای در کربلا
دارد



هیچ چیز سرچایش نیست
دکتر حاجی ابراهیم استاد
دانشگاه امیرکبیر، از آن
روحانی‌هایی است که همیشه
دورش شلوغ است



دکتر حاجی ابراهیم استاد
دانشگاه امیر کبیر، از آن
روحانی‌هایی است که همیشه
دورش شلوغ است

هیچ چیز سرچایش نیست

رسول کریمی

حجت الاسلام دکتر رضا حاجی
ابراهیم، این روزها یک پایش قم
است و یک پایش تهران! در قم
علاوه بر اینکه درس می‌خواند
تدریس هم می‌کند و در تهران
دبیر گروه معارف دانشگاه صنعتی
امیر کبیر و از اساتید این دانشگاه
است.

یکی از ویژگی‌های بارز او این است
که در میان صحبت‌هایش چه در
کلاس درس دانشگاه و چه روی
منبر، از اشعار حافظ و مثنوی مولوی
زیاد استفاده می‌کند و همین باعث
شده که میزان استقبال دانشجویان از
کلاس‌هایش در دانشگاه بالا برود.
شاید در بخش‌هایی از این گفتگو
فضای صحبت‌ها قدری از
فضای منبر فاصله گرفته باشد، اما
موضوعات مطرح شده مطالبی
است که قطعاً به منبر و تبلیغ دین
مربوط می‌شوند؛ انتقاد به مشکلات
ریشه‌ای که بسیاری از اوقات نسبت
به آن بی‌توجهیم و نمی‌دانیم که گیر
کار از کجاست!





در سطح کلان، برنامه‌ریزی فرهنگی درست و درمانی نداریم، حتی به عکس در برخی از برنامه‌ریزی‌ها چون نگرش دینی نبوده، اساساً برنامه‌هایی ضدفرهنگ دینی طراحی و اجرا شده

■ حاشیه ■

وحدت حوزه و دانشگاه از حرف تا عمل

در اصل تصور وحدت حوزه و دانشگاه یک اختلاف تفسیر هست. اگر آن حالت آرمانی و ایده‌آل وحدت این دو را در نظر داشته باشیم، می‌توانیم بگوییم که چقدر فاصله داریم و چقدر کار یا کم کاری شده. انتظارات باید خیلی شسته و رفته مطرح شود. به نظر من در جریان عمومی دانشگاه‌های ما به خصوص در سال‌های اخیر این فاصله نه تنها کم نشده که زیاده‌تر هم شده است، این هم بازتاب فضای اجتماعی ماست. شاید آن انتظاری که حضرت امام داشتند این بود که مقداری مبانی و مقاصد دانشگاهی‌ها در کارهای علمی و پژوهشی‌شان به اهداف حوزه نزدیک بشود؛ به این معنی که انگیزه‌ها مقداری الهی‌تر شود و اهداف، اهدافی باشد که کمک کند به ارتقا و تعالی امت اسلامی نه صرفاً جامعه ایرانی و امثالهم.

استادی داشتیم که می‌گفت وقتی یک دغدغه جدید کوچک وارد نظام تعلقات ما می‌شود، روابط ما را کاملاً تغییر می‌دهد. فرض کنید صبح از خانه آمده‌اید که به محل کارتان بروید و ماشینتان می‌افتد در جوی آب جلوی منزل. هر کاری هم می‌کنید در نمی‌آید. در این شرایط سلام و علیک شما با همسایه‌ها که رفت و آمد می‌کنند نسبت به روزهای گذشته گرم‌تر می‌شود تا کمکتان کنند ماشینتان را در بیاورید. یک دغدغه کوچک روابط و مناسبات ما را تحت شعاع قرار می‌دهد. این برداشت من از جانب دانشگاه در ایجاد این وحدت است.

از آن طرف روحانیت هم باید به‌روزتر شود و متناسب با دوره و اشکالات جدیدی که کیان دین را تهدید می‌کند و شبهاتی که برای اقشار مختلف پدید آمده، خودش را به روز کند. وگرنه مقصود این نیست که دانشجویان بروند درس طلبگی بخوانند یا طلاب بیایند دروس دانشگاهی بخوانند.

دارند، کارهایی می‌توانند بکنند که افرادی که فقط با یک ساحت آشنا ترند شاید آن قدرت را نداشته باشند. به نظرم هر دو ساحت برایم مفید بوده، البته الان علاقه خودم بیشتر به بحث‌های طلبگی است تا دروس دانشگاهی.

■ شما در دانشگاه جزو اساتید روحانی‌ای هستید که استقبال خوبی از کلاس‌هایتان می‌شود. قطعاً در شرایط امروز جذب قشر جوان و دانشجوی توسط یک شخصیت روحانی به سادگی گذشته نیست. چه کار ویژه‌ای می‌کنید که دورتان شلوغ است؟

البته استقبال دانشجویان تابع انگیزه‌های مختلف است. از باب شوخی مثلاً یکی‌اش این است که خوب نمره بدهی! ما در دانشگاه اساتید روحانی خیلی خوبی داریم که مورد استقبال دانشجویان هستند و بنده هم مزیتی نسبت به آن‌ها ندارم. منتها فکر می‌کنم شاید آن چیزی که برای بعضی از دوستان جالب و جذاب باشد، علاقه شخصی بنده به برخی از مباحث ادبی است. بنده هم در منبر و هم در کلاس از شعر خیلی استفاده می‌کنم؛ خصوصاً اشعار حافظ و مولوی.

بالاخره ما فارسی‌زبانیم و اکثریت افراد جامعه حتی تحصیلکرده‌ها خیلی عربی نمی‌دانند، با این که این زبان در مدارس تدریس می‌شود. آن اندوخته گرانقدری که واقعا هم متکی به وحی است و بزرگان هم بر آن تاکید داشته‌اند، اشعار شعرایی مثل حافظ و مولوی و سعدی است. جدای از این بحث‌ها من یک نمونه برای شما عرض می‌کنم. بعد از زلزله بم آقای شجریان آمد و دو شب برنامه اجرا کرد. شما اگر محتوای آن برنامه را دیده باشید می‌بینید که دو - سه شعر جدید خوانده و بقیه‌اش مولوی و سعدی است، ولی با همان غزل سعدی اشک همه حضار را درآورد. خب این قدرتی است که در ادبیات هست. قدرت هم فقط مال ادبیاتش نیست، مال اندیشه پشت اوست، چیزی که در برخی از این اشعار سپید امروزی وجود ندارد. اینکه حافظ می‌گفت:

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ

قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

یعنی می‌دانست این حرف‌هایی که می‌زند برخاسته از یک اندیشه عمیق است. بنابراین من و شما امروز واقعا حافظی فکر می‌کنیم. هم برایمان جذاب است، هم اختصار دارد، هم هنر ادبی دارد. همه این‌ها باهم جمع می‌شود و یک وقت می‌بینید حاصل ده تا آیه و روایت که من باید برای دانشجویانم در یک بیت شعر آمده



شما هم تحصیلات دانشگاهی در رشته‌های مهندسی دارید و هم تحصیلات حوزوی. در هر دو زمینه هم تا سطوح عالی

پیش رفته‌اید و در هر دو قسمت مشغول به تدریس هستید. اولاً کمی از روند تحصیلی‌تان برایمان بگویید. بعد هم این که جمع بین این دو فضا خصوصاً در عرصه تدریس چه دقت‌نظرها و ضرافت‌هایی را می‌طلبد؟

قبل از انقلاب دبیرستان را که تمام کردم چون رشته‌ام ریاضی بود، به صورت طبیعی کنکور دادم و در رشته مهندسی مواد وارد دانشگاه صنعتی اصفهان شدم. استاد بزرگوار در دانشگاه داشتیم که در اثناء لیسانس و چند ماهی قبل از انقلاب فرهنگی برای ما دو جلسه بحث‌های تفسیری کرد. این بحث‌ها خیلی برای ما یعنی بنده و دوستان دیگر جذاب بود. به ایشان گفتیم که اگر می‌شود ما تابستان بیاییم قم و مقداری درس عربی و مقدمات بحث‌های تفسیری را بخوانیم. ایشان هم موافقت کردند.

این زمان مصادف شد با انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه‌ها که باعث شد این مساله زودتر اتفاق بیفتد و چند نفری از دوستان اردیبهشت ماه به قم رفتیم و درس و بحث را شروع کردیم. انقلاب فرهنگی هم مقداری طولانی شد و ما از این زمان بیشتر بهره‌برداری کردیم، اما این مطالب و مباحث به قدری برای من جذاب بود که حتی بعد از بازگشایی دانشگاه، یک ترم سر کلاس نرفتم، یعنی مایل بودم در حوزه بمانم. بعداً با حاج آقا محبتی تهرانی مشورتی کردم و ایشان فرمودند شما بروید درس دانشگاه‌تان را تمام کنید بعداً هم برای حوزه وقت هست. بنابراین برگشتم و لیسانسم را تمام کردم. بعداً هم کارشناسی ارشد مهندسی هسته‌ای شریف قبول شدم.

شروع رسمی طلبگی‌ام بعد از جنگ، یعنی سال ۶۸ بود. بعداً دوباره آمدم سراغ کارشناسی ارشد فلسفه و کلام و در حین دروس حوزوی درس دانشگاه هم می‌خواندم. بعد هم که از دانشگاه تهران دکترای فلسفه و کلام گرفتم.

به نظر من هر دوی این‌ها لازم است. یعنی ما کسانی را نیاز داریم که هم در حوزه دین خیلی خوب و عمیق طلبگی کرده باشند و دست پری داشته باشند و هم در حوزه علم لاقلاً آشنایی خوبی با الفبای آن داشته باشند. یکی از فیلسوفان غربی به نام وایتهد می‌گوید: آینده بشریت تابع روابط و مناسبات علم و دین است. آن وقت کسانی که در هر دوی این حوزه‌ها ورود



است. اتفاقاً شاید آن یک بیت شعر برای خیلی‌ها بسیار ساده‌تر از ده آیه و روایت باشد. نمی‌خواهم بگویم این جای آن را می‌گیرد، اما باید بدانی که متناسب با مخاطب چه چیزی را انتخاب کنی. شاید اگر من بخواهم آن شعر را برای یک طلبه بخوانم، اولش باید آن ده آیه و روایت را بگویم و بعد به شعر هم اشاره‌ای داشته باشم. ولی برای یک دانشجو این شعر را می‌خوانم و بعد اشاره‌ای هم می‌کنم که حافظ این مطلب را از فلان آیه برداشت کرده.

روش خیلی از بزرگان ما هم همین بوده، مثلاً شما آقای حسن‌زاده آملی را ببینید یا مرحوم محی‌الدین الهی‌قمشه‌ای، بزرگان ما در ادبیات عرفانی غور داشتند. خودشان هم اهل ذوق و شعر بودند بنابراین تأثیرگذاری هم داشتند. شاید به خاطر علاقه‌ای که من به حافظ و مولوی و این‌ها داشتم و اندک استفاده‌ای که هم در کلاس و هم در منبر از آن‌ها کردم، یک مقدار جذابیت ایجاد شده؛ وگرنه حقیقت دین واحد است، حالا متناسب با مخاطب ممکن است کسی از شعری یا داستانی استفاده کند که برای مخاطب جذابیت بیشتر ایجاد کند. الان کسانی هستند که خیلی هم بار معرفت دینی ندارند و جلساتی را برگزار می‌کنند، اما چون طرف می‌آید دو خط حافظ

و مثنوی مولوی می‌خواند استقبال از جلساتش بالا می‌رود.

■ **من سر کلاس‌های شما و پای منبرهایتان بوده‌ام. صحبت‌های شما در کلاس و منبر جمع بین مباحث عمیق علمی دینی است که حتی گاهی فلسفی هم می‌شود و نکات و لطایف احساسی مثل شعر است. مثلاً یک علت و معلول فلسفی می‌چینید، اما نتیجه‌اش را با یک بیت شعر می‌گیرید. کنار هم آوردن معقولات و احساسات چه تأثیری در مخاطب می‌تواند بگذارد؟**

به این نتیجه رسیده‌ام که یک مبلغ دینی هرچه دستش هم در مباحث علمی دین پرت باشد و هم با مباحث معرفتی تمدن جدید آشنا باشد، طبیعتاً با کسانی که در کسوت دانشجو هستند، راحت‌تر می‌تواند گفت‌وگو کند. هر مبلغی هم برای هر مجلسی مناسب نیست. یک مبلغ به درد بچه‌های دبستان می‌خورد، یک مبلغ به درد دبیرستانی‌ها می‌خورد، یکی به درد دانشجویها، یکی هم برای اساتید و فضلا مناسب است. همه این‌ها اقتضائات خاص خودشان را دارند؛ در عین این که مشترکاتی هم بینشان هست. اما اگر بخواهیم یک مبلغ خوب باشیم، به خصوص در سطوح دانشجویی و یک مقداری

بالاتر، اولاً به یک قوت مبنایی در علوم دینی و بعد هم آشنایی با مظاهر تمدن جدید نیاز داریم. علاوه بر این‌ها، به نظر من آن چیزی که مباحث دینی را جذاب‌تر می‌کند ارجاع دادن مخاطب به آن روح عرفانی دین است. یک وقت هست ما در مورد نماز صحبت می‌کنیم و فقط مبطلات و احکام طهارتش را می‌گوییم. یک موقع هم هست علاوه بر این که این‌ها را می‌گوییم بالاتر از آن بیاییم از اثرات نماز هم بگوییم. اینجا نگاه به دین موضوعیت پیدا می‌کند. برای انسان جدید نگاه به دین باید آمیزه‌ای باشد از یک نگاه عرفانی و در کنارش یک سری از اشارات شریعتی که ناظر به احکام شرع است. و الا اگر بخواهیم شریعت محض بگوییم، دزدگی ایجاد می‌شود.

شما بزرگان دین مثل حضرت امام رحمه‌الله علیه، آقای جوادی آملی، مرحوم ملکی تبریزی و دیگران را ببینید. این‌ها راجع به نماز بحث‌های شریعتی‌شان را کرده‌اند، ولی آداب‌الصله و معارف و حکمت‌های صلاه را هم نوشته‌اند. یعنی در این نماز چیزهایی یافته‌اند که اتفاقاً همین‌ها باعث می‌شود وقتی سر کلاس صحبت می‌کنیم، افراد گوش کنند. بنابراین روح عرفانی دین خیلی مهم است. نمی‌خواهیم صوفی‌گری راه بیندازیم ولی روح عرفان را باید در تعالیم دینی پیدا کرد.

رفتار مادر جامع‌نباید زمینه‌های ریاکاری را زیاد کند. یاد دل‌های مستعذر از ما براند



گاهی يك اقدام با يك تصميم‌گیری سببانی ممکن است اثر سال‌ها کار تبلیغی و فرهنگی را به باد دهد



خارج از متن



انتقاد بدون انتقاجویی

یک مبلغ با گروهی از وظایف نظری و عملی روبه‌روست. از وظایف نظری‌اش توصیف و ترسیم کامل دین، دفاع در مقابل شبهات، اقامه استدلال‌هایی در حد فهم مخاطب به نفع باورهای دینی‌اش را می‌توان نام برد. این‌ها همه کارهای نظری یک مبلغ است، اما بعضی از وظایف هم کارهای عملی و روحیاتی است که باید در او موجود باشد. مثل شجاعت و صراحتی که در بیان برخی از مسائل باید داشته باشد یا جلب

همدردی و هم‌نوایی مخاطب با خودش؛ تا افراد بتوانند به او اعتماد کنند و به عنوان کسی که آشنای دین است و می‌تواند برخی از بیماری‌ها و مشکلات مردم را رفع کند، به او مراجعه کنند. ما در جلسات مشاوره می‌بینیم که برخی از مشکلات کوچک یک خانواده یا یک فرد را به شدت آسیب زده، در حالی که آن مشکل مشکلی است که اگر کسی یک تلنگر می‌زد، حل می‌شد. به نظرم می‌رسد که بازده کار مبلغین ما خیلی

در کنارش هم اگر زیبایی‌هایی که در نگاه عرفا و تعبیری که در کلامشان بوده بیاید و ضمیمه مطالب بشود، آن وقت آن مطلب شنونده را هم به لحاظ عاطفی درگیر می‌کند و هم به لحاظ عقلی و اندیشه‌ای.

■ گفتید که هر مبلّغی برای یک سطح و قشر مخاطب مناسب است، اما الان خودتان هم در دانشگاه صحبت می‌کنید و هم در هیأت. بالاخره یک نفر که نمی‌تواند دو گونه گویشی کاملاً متفاوت داشته باشد. شما همان حرف‌هایی را که در دانشگاه می‌زنید در هیأت چطور بیان می‌کنید تا آن پیرمردی که شاید سواد زیادی هم ندارد پای منبر تان بنشیند؟

خیلی آرمانی و ایده‌آل هم نمی‌شود فکر کرد. مثلاً من به درد صحبت کردن برای بچه‌ها نمی‌خورم، قدرت انتقال مفاهیم را به این قشر ندارم. ولی بعضی از دوستان هستند، در عین این که انسان‌های بسیار فاضلی‌اند، قدرت برقراری این ارتباط را هم دارند. مولوی جایی می‌گوید بعضی‌ها به من اشکال می‌کنند که کتاب تو همه‌اش قصه و شعر است، عرفان نیست! او در مقدمه اول کتابش می‌نویسد هذا اصول اصول اصول الدین، ریشه ریشه ریشه‌های دین! بعد

می‌گوید درست است که من اینجا قصه گفتم و با شعر حرفم را زده‌ام، اما هنر همین است که مطالب بلند را در شیوه بیان تنزل داده‌ام تا بتوانم در قالب شعر و داستان بیاورم، اصلاً همه هنر من همین است.

قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

لفظ و حرف و صوت را بر هم زنم

تا که بی‌این هر سه با تو دم زنم

بنابراین یکی از چیزهایی که در بیان مطالب کمک می‌کند و اصلاً شیوه قرآنی هم هست استفاده از قصص است، «نحن نقص علیک احسن القصص». سرّش هم این است که داستان مخاطب را به لحاظ عاطفی همراه و درگیر می‌کند و شما می‌توانید مطالب عمیق را در داستان‌ها به خصوص داستان‌هایی که جنبه تمثیلی دارد تنزل دهید تا قابل فهم برای همگان باشد.

خود قرآن نزول پیدا کرده، یعنی معانی بلندتری بوده و خداوند تنزلش داده برای این که انسان‌ها بتوانند آن را بفهمند. به همین جهت من ممکن است بحثی را سر کلاس فلسفی‌تر بگویم، ولی همان بحث را بیاورم در جلسه هیأت و بعد فلسفی‌اش را کم‌رنگ‌تر کنم و بعد تمثیلی یا بعد قصه‌ای‌اش را بیشتر بها بدهم تا مطلب قابل

فهم شود. این را هم در نظر داشته باشیم که لازم نیست همه افراد از صد درصد یک مطلب همه‌اش را دریافت کنند. کسی ممکن است ده درصد برداشت کند، یکی پنجاه درصد! بنابراین طیف مخاطب حاضر در جلسه هرکدامشان از بخش‌های مختلف صحبت یک مطلبی را می‌گیرند.

به عنوان نمونه شما صحبت‌های حضرت امام رحمه‌الله علیه را ببینید. ایشان بلندترین معانی عرفانی را در جلسات عمومی و سخنرانی‌هایشان بیان می‌کردند. اگر کسی با مبانی عرفان نظری آشنا باشد، می‌فهمد که امام در فلان قسمت از صحبت‌هایشان دارند به چه مفهومی از عرفان اشاره می‌کنند. استاد ایشان هم همین‌طور بودند، می‌گفتند مرحوم آقای شاه‌آبادی درس‌های عرفان نظری را که برای جلسات خاص و با فضایی طلاب مطرح می‌کردند می‌آوردند در یک جلسه عمومی برای بازاری‌ها می‌گفتند. ظاهراً نقل از حضرت امام است که از ایشان می‌پرسند آقا این حرف‌ها را چرا برای بازاری‌ها می‌زنید؟ و ایشان جواب می‌دهند بگذار این کفریات به گوش این‌ها هم بخورد، این‌ها هم می‌فهمند. یعنی بالاخره همه برداشتی از مفاهیم دارند. علی‌الخصوص اگر خیلی گزینش شده، ادبیات



ما داریم به اسم فقّه و دین
طوری رفتار می‌کنیم که
عملاً بگویم جامعه فقّه
نمی‌تواند اخلاقی باشد



سیاست‌های
فرهنگی‌مان «مثل
کن سفت کن» است.
این‌ها باعث تمسخر
می‌شود

بیاییم روی منبر راجع به مصادیق صحبت کنیم. ما در دانشگاه مرکز مشاوره هم داریم. مراجعات دوستان به این مرکز مشاوره به مراتب بیشتر از مراکز بیرون دانشگاه است. احساس می‌کنم توانایی دوستان و اساتید سر کلاس‌ها این زمینه را فراهم کرده که میزان اعتمادپذیری دانشجویان بیشتر شود. دانشجویان بالاخره باید به یک کسی اعتماد کنند که بیاید سر زندگی‌اش را با او درمیان بگذارد.

نیاز داریم به مطالعه و به روز بودن. به نظر من می‌رسد مقداری تأثیرگذاری تبلیغی منبر رفتن تنزل پیدا کرده، البته مسائل حاشیه‌ای هم خیلی موثر است در این قضیه، وجود رسانه‌های جمعی گسترده، تبلیغات سوء یا بعضی از سوء مدیریت‌های اجتماعی هم تأثیرگذار هستند. منبری باید در میان صحبت‌هایش کدهایی بدهد که مخاطبان در مشکلات نظری و خانوادگی‌شان مرجع پیدا کنند، این خیلی مهم‌تر است از این که

بهینه نیست و خیلی جای کار بیشتری دارد. جاهایی ما باید شجاعت بعضی از نقدها را در زمینه‌های اجتماعی داشته باشیم. انتقامجویی نباشد، ولی انتقاد باید باشد. برای این که روحانیت می‌خواهد در مسائلی که جامعه با آن درگیر است، ملجأ مردم باشد. این‌ها دیگر جزو آن وظایف عملی است. در وظایف نظری هم ما باید اول جامعه را بشناسیم و مشکلات و شبهات را بدانیم تا بعد بتوانیم گره‌گشایی کنیم. در این زمینه هم خیلی

نگاهمان به تبلیغات دینی این باید باشد که حق را بگوییم، ضابطه‌ها و موازین را بگوییم، افراد خودشان تشخیص می‌دهند



عرفانی ما، یعنی همان اشعار و قصص یک مقدار ضمیمه صحبت‌ها شود آن وقت تأثیرش به لحاظ عاطفی و روانی ماندگارتر است.

■ باوجود این همه تلاش و منبر و رسانه و ... اما این حس وجود دارد که نمودار اثرگذاری روند مثبتی نداشته و با این همه هزینه تناسبی ندارد. آیا هزینه‌ها در مسیر درست نبوده، روش‌ها مناسب نبوده یا چیز دیگری است؟

ما از تأثیرگذاری یک سری از عوامل اجتماعی غفلت می‌کنیم. اولاً حجم هجوم خیلی زیاد است و نباید آن را نادیده بگیریم. چهار تا سایتی که بهائیت راه انداخته و حمایت هم می‌شوند، می‌تواند اندیشه افراد را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار دهد و نسبت به جلسات مذهبی بدبینی ایجاد کند. پس یک مقدارش به خاطر شدت هجوم است. این واقعیت را هم بدانید که ما در کشور برنامه‌ریزی فرهنگی نداریم. وزارت فرهنگ و ارشاد ما سر و ته کار فرهنگی‌اش چیست؟ آن هم فرهنگ دینی!

نه این‌که مردم را جمع کند ببرد تخت جمشید، یا این‌که چهار تا هنرپیشه را بیاورد و از آن‌ها تقدیر کند. این کارها چه تأثیر دینی دارد؟ برنامه‌ریزی دینی ما یله است. افرادی هم که واقعا دغدغه دارند به لحاظ امکانات تا حد زیادی محدودند. مساجد کارهایی دارند می‌کنند، اما چند درصد جوان‌های ما الان در مساجد محلات حاضر می‌شوند؟

یک مقدار قضیه هم به خاطر برخی از گرایش‌های سیاسی است که در جلسات ظهور و

بروز پیدا می‌کند. نه این‌که بگوییم افراد نباید سیاسی باشند، ولی جلسات سیاسی نشود! من برای سخنرانی رفته بودم به یکی از وزارتخانه‌ها. آقایی آخر جلسه آمد گفت حاج آقا خیلی متشکرم، گفتم چطور؟ گفت برای این‌که هر کس می‌آید اینجا کم که می‌آورد یا توی سر انگلیس می‌زند یا آمریکا، شما امروز توی سر این‌ها نزدیدا! این‌ها آفت‌های ماست؛ وگرنه جلسات خوب زیاد است الحمدلله!

بنابراین اولاً در سطح کلان، برنامه‌ریزی فرهنگی درست و درمانی نداریم، حتی به عکس در برخی از برنامه‌ریزی‌ها چون نگرش دینی نبوده، اساساً برنامه‌هایی ضدفرهنگ دینی طراحی و اجرا شده.

در ثانی مجموعه‌های کوچک‌تر هم امکانات خوبی ندارند. به علاوه در برخی از جلسات تبلیغی آفت‌ها و آسیب‌هایی وجود دارد که قابل رفع‌اند. مثلاً یک مقدار بار یک جناح سیاسی را پایین‌تر بیاوریم، اساساً بحث دینی خالص تری مطرح شود.

حرف خوب مشتری خودش را دارد. اوایل انقلاب ما ۱۹-۱۸ ساله بودیم که آیت‌الله حاج آقا مجتبی تهرانی جلسات چهارشنبه شب‌های درس اخلاق‌شان را شروع کردند. الان چند سال از آن سال‌ها می‌گذرد؟ هنوز جلسات برپاست و هنوز هم جوان‌های ۱۶-۱۵ ساله تا افرادی به سن بنده و بالاتر می‌آیند و استفاده می‌کنند، مجلس گرمی هم هست. چون حرف خوب زده می‌شود؛ حرف خوب، پر محتوا و باصداقت، صرف نظر از زد و بندهای سیاسی. در عین حال ملاک هم دست افراد می‌دهد. یعنی این طور نیست که بگوییم مردم غیرسیاسی شدند. ما حق را بگوییم مردم خوشان مصادیق را پیدا می‌کنند. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود «عرف الحق تعرف اهله».

نگاهمان به تبلیغات دینی این باید باشد که حق را بگوییم، ضابطه‌ها و موازین را بگوییم، افراد خودشان تشخیص می‌دهند. لازم نیست ما بخواهیم با مصادیق تطبیق دهیم، از کجا معلوم تشخیص ما درست باشد. سیاسی شدن آفت است، البته این سخن لغزنده است. به این معنی نیست که منبرها را غیر سیاسی کنیم، بلکه موضع سیاسی خودمان را بروز ندهیم. ما باید حرف دین را برزیم نه این‌که بگوییم کی خوب است و کی بد است. حرف دین را برزیم تا همه طیف‌ها با هر سلیقه‌ای با دین آشنا شوند.

■ خلاهای اساسی در حوزه تبلیغ را در کجا می‌بینید؟

چند تاست. اول این‌که برنامه‌ریزی فرهنگی درستی نداریم. وقتی برنامه‌ریزی فرهنگی نباشد نیازهایمان را نمی‌شناسیم و متناسب با آن نیازها نیرو تربیت نمی‌کنیم. البته در حوزه کارهایی صورت گرفته و دفتر تبلیغات حوزه انصافا کار می‌کند، اما کم است. ما نیامدیم نیازهای تبلیغی‌مان را رده‌بندی نکنیم، به این معنی که هر بخش و قشر از جامعه چه و چقدر نیاز دارد. وقتی سطوح نیازمان را نشناسیم، برایش نمی‌توانیم

برنامه‌ریزی کنیم. مشکل هم از حوزه نیست. حوزه مگر در برنامه‌ریزی فرهنگی کشور چقدر دخیل است. این‌ها دارند خودجوش کارهایی می‌کنند. واقعا اگر مردم خودشان هیأت بگیرند و مساجد جلسات مذهبی تشکیل ندهند، برنامه‌ریزی فرهنگی کشور در سطح جامعه چقدر است.

■ شما به جلسات حاج آقا مجتبی تهرانی به عنوان نمونه اشاره کردید. آیا ایشان با برنامه‌ریزی و ویژه‌ای این جلسات را راه‌اندازی کردند یا این‌که خیلی ساده بحث‌هایی را مطرح کردند و از آن استقبال شد، برنامه‌ریزی در این جور فعالیت‌ها چقدر اهمیت دارد؟

ایشان به عنوان یک فرد حوزوی و کسی که قدرت بیان دارد، مخاطبان خودش را جذب کرده است. منتها یک سطح از نیاز و یک سطح از مخاطبان، مخاطبان ایشان هستند. یک سطح از مخاطب هم آقای قرائتی را می‌پسندند و حرف‌های آقای جوادی آملی را نمی‌فهمد، یک سطح از مخاطب آقای جوادی را می‌خواهد و شاید آقای قرائتی برایش قانع‌کننده نباشد. یک سطح از مخاطب هم از هر دو قشر پایین‌تر است. بنابراین ما باید سطوح نیازمندی‌ها را بشناسیم و بدانیم که کجاها باید کار کنیم. امروز هجوم و تنوع شبهات خیلی گسترده است. وهابی‌ها دارند ماه به ماه سایت‌ها و کانال‌های ماهواره‌ای جدید راه اندازی می‌کنند. همه‌اش هم حمله و شبهه علیه شیعه است. پس یک سری از افراد باید در فضای مجازی فعال باشند و به این‌ها پاسخ دهند. از آن طرف هم از سوی مسیحیت و گروه‌های ملحد، حمله به اصل دین به شیوه‌های علمی و تاریخی و ... دارد اتفاق می‌افتد. با توجه به گستره فضای مجازی و وب نیاز مضاعفی به توجه نسبت به این بخش داریم. برنامه‌ریزی فرهنگی همین‌هاست. در همین دانشگاه، دانشجوها چند ساعت از وقتشان را در وب می‌گردند و با این مقولات برخورد می‌کنند. کسی باید بیاید و این‌ها را پیدا کند و برای آن چاره‌ای ببیند. کارهای خودجوش باید باشد، اما یک نگاه گسترده‌تری هم در سطح کل جامعه نیاز است.

با این شرایط شاید لازم باشد ما مردم را یک مقدار سوق دهیم به این سمت که در مسائل فرهنگی نه دلتان را به آموزش و پرورش خوش کنید و نه به صداوسیما! طلبه‌ای به طلبه دیگر گفت: شنیدی فلاّتی درس خارج می‌دهد، پرسید چه خارجی، فقه یا اصول؟ گفت خارج از هر دو! الان آموزش و پرورش ما هم همین است. خارج از هر دو است؛ نه آموزش درستی دارد و نه پرورشی. بنده به عنوان پدر این را باید بدانم که از مدرسه بچه‌ام

من از همه حرف‌هایم دست می‌کشم اگر شما یک نفر را بیاورید که بگوید وقتی نیروی انتظامی به من تذکر داد من نسبت به حجاب اصلاح شدم. بی‌دین می‌شوند!

بهائیت و مسیحیت خیلی ساده خانه به خانه دارد تشکیل می‌شود، کلیساهای خانگی راه افتاده.

این‌ها محصول آن است که ما به خاطر چهار تار مو، زمین را به زمان می‌دوزیم. نیروی انتظامی جلوی اعتیاد و مواد مخدر را نمی‌تواند بگیرد می‌آید با چند خانم برخورد می‌کند. جالبش اینجاست به کسی که تذکر می‌دهند و او بی‌محلی می‌کند و رد می‌شود، کاری ندارند، اما کسی که می‌ایستد و می‌گوید مگر چه اشکالی دارد را سوار ماشین می‌کنند و می‌برند!

من از همه حرف‌هایم دست می‌کشم اگر شما یک نفر را بیاورید که بگوید وقتی نیروی انتظامی به من تذکر داد من نسبت به حجاب اصلاح شدم. بی‌دین می‌شوند! دانشجو آمده به من می‌گوید نیروی انتظامی دو ساعت مرا گرفته و من دیگر فقط خدا را قبول دارم.

آشفته‌گی داریم و هیچ چیز سر جای خودش نیست. عدم اجرای صحیح دین در جریان اجرایی کشور باعث ایجاد بدبینی نسبت به دین می‌شود. کسی که پرونده دارد باید پرونده‌اش پیگیری شود. چه معنا دارد که بیاییم بگوییم به خاطر مصلحت سیاسی پرونده کسی پیگیری نشود. کجای دین این حرف را زده؟ خب این اعتمادی باقی می‌گذارد؟ ما حرف دین را می‌زنیم اما متن دین در رفتارهایمان دیده نمی‌شود.

رفتار ما در جامعه نباید زمینه‌های ریاکاری را زیاد کند، یا دل‌های مستعد را از ما براند. مرحوم مجلسی در بحار این را تقریباً در ۶ روایت آورده است که «ولا تنظروا الی کثره صلاتهم و صومهم و کثره الحجّ و المعروف و طنطنتهم باللیل، ولکن انظروا الی صدق الحدیث و اداء الامانه» صداقت در جامعه ما در چند سال گذشته واقعا رشد داشته؟ صداقت فقط شامل سخن راست گفتن نیست، بلکه رفتارهای صادقانه را هم شامل می‌شود.

نکته دیگر این است که ما به تأثیرات اجتماعی خیلی از کارها بی‌توجهیم. گاهی یک اقدام یا یک تصمیم‌گیری سیاسی ممکن است اثر سال‌ها کار تبلیغی و فرهنگی را به باد دهد. پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمود: «أثمّا بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» ائما حرف حصر هم هست. جایگاه مکرمت‌های اخلاقی کجای دینی است که ما داریم از آن می‌گوییم؟ دشمنان یک حرفی زده بودند که به نظر الان با این وضعیت اجتماعی ما خوشحالند که حرفشان درست از آب درآمده، نظریه موهوم و خیالی که

جامعه فقهی و جامعه اخلاقی را با هم در تعارض می‌داند.

ما داریم به اسم فقه و دین طوری رفتار می‌کنیم که عملاً بگوییم جامعه فقهی نمی‌تواند اخلاقی باشد. این اولاً افراد را نسبت به فقه و به تبع فقه نسبت به دین زده می‌کند، بعد هم مردم روحیه دینداری‌شان از بین نمی‌رود، بلکه شکل عوض می‌کند. یا از دینداری سیاسی می‌ترسند که می‌شود دینداری فردی، که

این بهترین حالتش است. یا اینکه

اصلاً از اسلام می‌ترسند. الان در همین تهران جلسات

نباید خیلی انتظار داشته باشیم که او را به لحاظ دینی بالا بیاورد. خیلی از اوقات آموزش و پرورش خودش ریشه بدرفتاری‌هاست. ما می‌گوییم وضعیت حجاب در دانشگاه‌ها خوب نیست، خب بی‌حجابی در دانشگاه محصول کجاست؟ نتیجه این است که ما در دوران راهنمایی و دبیرستان کاری به آن نداشتیم، بعد توقع داریم در دانشگاه با یک تذکر و برخورد درست شود. سیاست ثابتی نداریم. سیاست‌های فرهنگی‌مان «شل کن سفت کن» است، این‌ها باعث تمسخر می‌شود.

صداوسیما هم که اگر بی‌دین نکند دیندار تحویل نمی‌دهد! الان این همه داریم دعوا می‌کنیم سر دو تا تار موی خانمی که از روسری‌اش بیرون آمده، آن وقت از آن طرف همایش می‌گیرند و خانم‌های هنرپیشه‌ای را دعوت می‌کنند و آن‌ها را به عنوان الگو معرفی می‌کنند که همه‌شان مبلغ بی‌حجابی‌اند. هیچ کس هم نیست بگوید برای چی در تقدیر از این‌ها این همه هزینه کردید. سیستم فرهنگی ما الان شده فیلم‌هایی که روی

پرده سینما اکران نشده و همه‌اش آمده است در شبکه سینمایی خانوادگی. فیلم‌هایی که عقاید خرافی و رفتارهای هنجارشکنانه را رواج می‌دهد.

■ چه رفتارهایی می‌تواند به اسم دین بیشترین ضربه را به پیکرده دین بزند؟

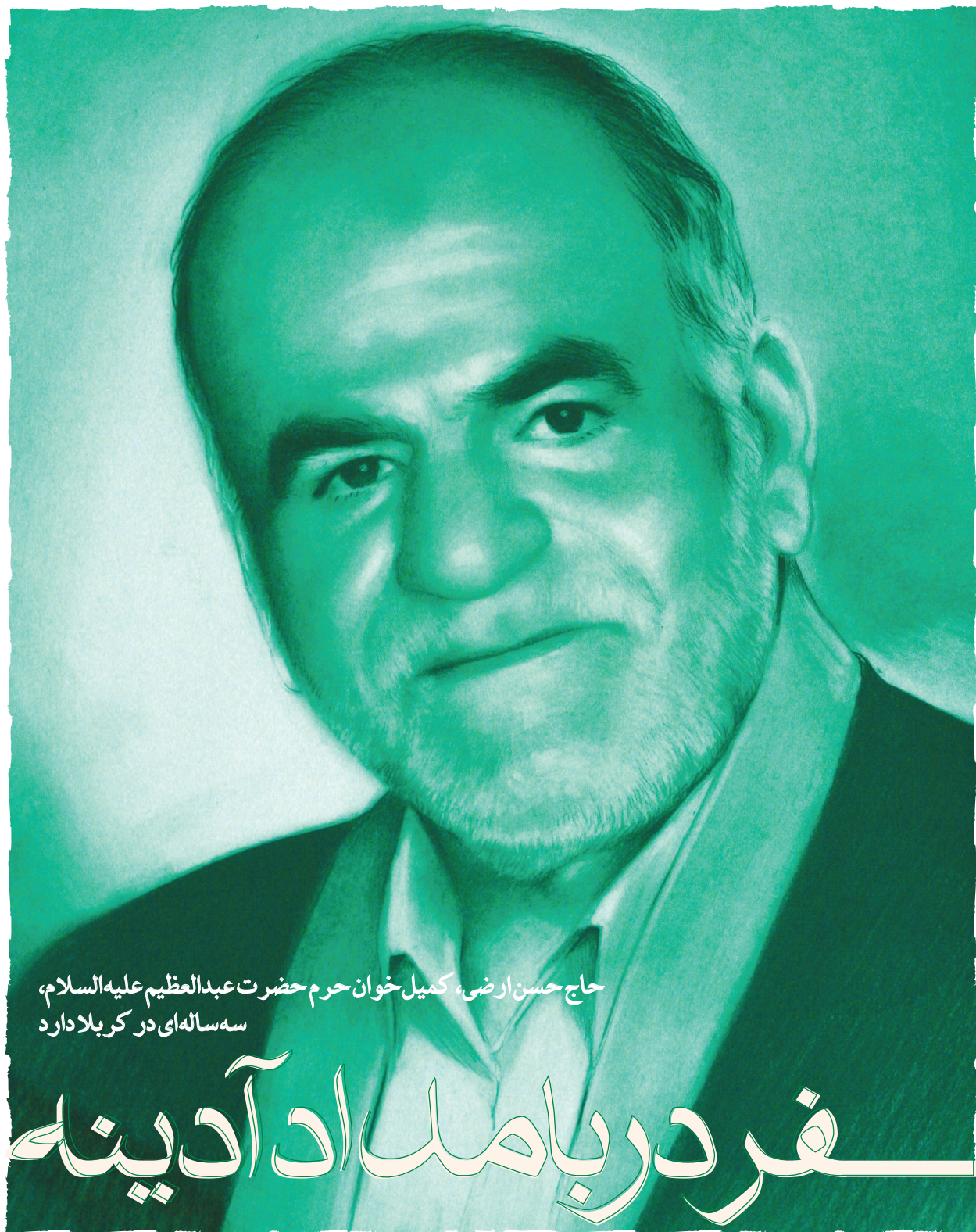
چند تا عامل هست. یکی‌اش عجب و تکبر بعضی از دینداران است که نسبت به افراد مستعد خیلی عامل طردکننده‌ای است. دومین نکته که خیلی هم مورد ابتلاء برخی از ما طلبه‌هاست، ظاهرگرایی است! حقیقت

دین اول باید در وجود آدم ریشه بدواند و بعد در ظواهر خودش را نشان دهد. اگر من طلبه یک آقای ریش تراشیده زنجیر انداخته را که به مسجد آمده بیرون مسجد دیده بودم، درباره او چه داوری‌ای پیش خودم می‌کردم؟ داوری من اصلاً خوب نیست. چون نگاهم به افراد نگاه ظاهربینانه‌ای است. این نگاه هم نگاهی است که در نوع ما طلبه‌ها پدید می‌آید، به خاطر اینکه با فقه سروکار داریم. این باعث می‌شود که به آدم‌های پاکی که اهل ریاکاری نیستند، بی‌توجهی کنیم و از دستان برونند. از آن طرف آدم‌هایی که اهل نفاقند و با ظاهرسازی می‌خواهند به چیزی برسند زود ما را به خودشان نزدیک می‌کنند.

سیاسی شدن آفت است، البته این سخن لغزنده است. به این معنی نیست که منبرها را غیر سیاسی کنیم، بلکه موضع سیاسی خودمان را بروز ندهیم



یادمان



حاج حسن ارضی، کمیل خوان حرم حضرت عبدالعظیم علیہ السلام،
سه ساله ای در کربلا دارد

فردریا صمد آدینه



از طفولیت به تشویق مادرش به روضه‌های خانگی می‌رفت. حاج حسن ارضی، با قامتی کوچک و چنهای نحیف، هر ماه به چند روضه زنانه می‌رفت و به ارباب بی‌کفن سلام می‌داد.

حمید محمدی محمدی، مجتبی فیلسوف زاده

خاطره

روایت حاج منصور از فیض سحری

حاج منصور ارضی، برادرزاده حاج حسن و عموزاده حاج محمد مهدی، موضوعی رادر شب‌های ارجمند «لیله‌الغائب» تعریف می‌کند که جالب است. او می‌گوید: «چند برابر آنچه امروز به عنوان امامزاده دور و بر ماست و می‌رویم و در آنجا فیض می‌دهیم، پیرامون حاج حسن ارضی بوده است. بماند که در امامزاده جعفر علیه‌السلام چند گوسفند به احترام او ذبح می‌کردند یا در امامزاده قاسم علیه‌السلام، خرده شیشه‌های مشروبات الکلی را مردم جارو می‌زدند و می‌نشستند به شنیدن کمیل عموی ما.»

این مناجات‌خوان و مداح سرشناس ادامه می‌دهد: «پیشان به امامزادگان زیادی می‌رفتند و فیض می‌دادند، امالیله‌الغائب جمکران چیز دیگری است.

البته آن زمان مسجد جمکران چنین وسعتی نداشت. دو اتاقک بود. وقتی کمیل آن شب را می‌خواند و ذکر «یا بن الحسن» می‌گرفت، عنایت ویژه‌ای می‌شود که گویی همه مردم مدهوش می‌شوند و تا صبح ناله و گریه سر می‌دهند.»

در همین شب است که انسان پاک‌باخته‌ای معروف به «احمد دیوانه» برای آن شب این تک بیت را می‌سراید:

از آن فیضی که در وقت سحر شد

دل دیوانه‌ام دیوانه‌تر شد

حاج محمد مهدی می‌گوید: «من تا دو-سه سال قبل از رحلت پدرم نمی‌دانستم که کمیل معروف جمکران را پدرم خوانده است. شبی از کمیل حاج منصور آمدم و موضوع را با پدر در میان گذاشتم. دیدم سرش را پایین انداخت. پرسیدم: شما می‌دانید آن کمیل را چه کسی خوانده است؟ گفت: بماند. و حرف را عوض کرد. بعدها از برادرم شنیدم که کمیل آن شب معروف را حاج حسن، پدر ما خوانده بوده.

حاج منصور ارضی را امروزی‌ها بهتر می‌شناسند، اما سر حلقه دعاخوانان، مداحان و مناجاتیان این خانواده، حاج حسن ارضی، کمیل خوان حرم حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه‌السلام در سال‌های دور است. او که خود از نزدیکان عارفان و ذاکرانی چون حاج اکبر ناظم، شیخ رضای سراج و شیخ محمد حسین زاهد بوده، همزیستی با مرشدهایی مانند مرشد باقر و مرشد رجب را تجربه کرده و کسوت استادی مداحان فراوانی را نیز در حدود ۳۰ سالگی دریافت کرده است؛ به علاوه اینکه برادرزاده‌اش -منصور- و فرزندش حسین، مهدی و خیلی از مداحان بنام عرصه حاضر از شاخص‌ترین شاگردان او به شمار می‌روند. با این همه، اما دعاخوانی او در پنجشنبه‌های حرم از حاج حسن ارضی، چهره‌ای بی‌همتا در میان اهل مناجات معرفی می‌کند. چه اینکه در همان سال‌های قبل از انقلاب که او در ری کمیل می‌خوانده، همزمان ۱۷ مراسم کوچک و بزرگ کمیل خوانی در حرم تشکیل می‌شده، اما مجلس حاج حسن، شاخص‌ترین و پرجمعیت‌ترین برنامه غیر رسمی شب‌های جمعه حرم بوده است. این مداح قدیمی، هنگامی که در بامداد یک روز آدینه جان تسلیم حضرت پروردگار کرد، یک داغ بزرگ روی سینه‌اش سنگینی می‌کرد؛ مرگ دختر سه سال و نیمه‌اش در کربلا. چنین شد که نوکر سیدالشهدا علیه‌السلام با اربابش همذات‌پنداری کرد و تا آخر عمر، روضه رقیه سلام‌الله علیها را سوزناک‌تر از بقیه روضه‌ها خواند.

میان‌داری می‌کرد. حاج محمد مهدی ارضی، فرزند حاج حسن و پسر عموی منصور ارضی در این باره می‌گوید: «آن زمان بیش‌تر هیأت‌های مهم و بزرگ تهران در حوالی میدان اعدام جمع شده بودند که شاید از آن جمع قنات‌آبادی‌ها امروز معروف‌تر و شناخته‌شده‌تر باشند. در همین فضاها، عشر تکده و کاباره و مشروب‌فروشی هم بود و هیأت‌داری و روضه‌خوانی در چنین محیطی واقعاً اراده قوی می‌خواست.» او ادامه می‌دهد: «پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها، اوج فسق و فجور افراد لامذهب و بی‌قید و بند در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود و درست در همین دوروز، هیأت‌ها و عزاداری‌ها پرچم می‌زدند و مجلس بر گزار می‌کردند. پدر ما، در چنین فضایی خانواده خود را مذهبی نگه داشت و پرچم‌داری کرد. در حالی که الآن به برکت خون شهدا و زحمات امام رَحِمَهُ‌الله علیه و دلسوزان نظام، شرایط جامعه با آن زمان قابل مقایسه نیست.»

علامت سوال مقابل نام استاد

حاج حسن ارضی از استادان فراوانی بهره برده است، اما این شاگردی، لزوماً برابر روضه‌خوانان و ذاکران بزرگ‌تر از خود اتفاق نیفتاده و حتی او از افراد هم‌طراز با خود نیز استفاده کرده است. حاج محمد مهدی می‌گوید که سن او و برادرانش برای شناخت استادان حاج حسن ارضی کافی نیست، اما آنچه پدر شنیده‌اند، شاید در این زمینه راهگشا باشد: «افراد زیادی را ایشان به نام استاد خود

سال ۱۳۰۵ بود که کربلایی

حسین، صاحب پسری شد. مثل امروز نبود که پیشوند «کربلایی» را کنار هر اسمی قرار دهند. کربلایی حسین، از آن

سخت‌سفرها بود. بارها رفته بود زیارت ارباب؛ از آن زیارت‌هایی که روزها و هفته‌ها برای رسیدن به حرم آقا لحظه‌شماری می‌کنند و مدت‌ها در کربلا می‌مانند.

مادر حاج حسن هم فخر السادات بود و همین باعث می‌شد تا او به داشتن آن پدر و این مادر به خود بی‌بالد. همیشه می‌گفت که محرم حضرت صدیقه سلام‌الله علیهاست و اگر این قرابت نبود، کجا او می‌توانست از ۵ سالگی نوکری در گاه اهل بیت علیه‌السلام را شروع کند؟ البته خودش می‌گفته که: «ما اعتقاد داریم که نوکری‌مان قبل از به دنیا آمدن امضاء شده است.»

از طفولیت به تشویق مادرش به روضه‌های خانگی می‌رفت. حاج حسن ارضی، با قامتی کوچک و چنهای نحیف، هر ماه به چند روضه زنانه می‌رفت و به ارباب بی‌کفن سلام می‌داد. بعدها هم که سن و سال بیش‌تری داشت، روضه و دعا و مناجات را وسیله کسب رزق و روزی قرار نداد و شد کارمند راه آهن. هر چند که هیچ‌وقت در ۳۰ سال خدمت صادقانه‌اش، حتی یک ماه حقوق کامل نگرفت. یعنی روضه‌ها و هیأت‌ها اجازه نمی‌داد. خانواده آنها، همگی اهل هیأت بودند. حاج مهدی ارضی پدر حاج منصور، در هیأت‌های بزرگ آن زمان نظام و



حاج منصور ارضی در حال دفن کردن حاج حسن ارضی



معرفی می کردند که از جمله آنها، آقاشمس، استاد اخلاق و حاج شیخ محمدحسین زاهد را به یاد می آورم. البته در زمینه مناجات به خاطر ندارم کسی را به عنوان استاد خود معرفی کرده باشند، اما در روضه خوانی با دو مرشد به نام های مرشد باقر معماری و مرشد رجب احتمالاً رضایی ملقب به شاطر العلماء آمانوس بود که اینها تقریباً همدوره حاج حسن بودند و تأثیرات متقابلی بر یکدیگر می گذاشتند. فرزند این مداح و مناجات خوان معروف می گوید: «و بارها از حاج اکبر ناظم، آقاشیخ محمود نجفی و آقا شیخ رضای سراج هم به عنوان استاد خود نام می برد، اما نمی شود در باره اینکه کدامشان بیشترین تأثیر را روی پدرم گذاشتند، نظر قطعی داد». تاریخ می گوید که آقاشیخ رضای سراج از نظر سنی از مرحوم حاج حسن ارضی، بسیار بزرگ تر بوده است. او حدود ۱۰۲ سال پیش به دنیا آمده؛ در حالی که مناجات خوان حرم سیدالکریم، ۸۶ سال قبل قدم به گیتی نهاده است. تفاوت سنی او با حاج شیخ محمدحسین نفتی ملقب به زاهد نیز - که از زهادزمانه خود بوده نشان دهنده کسوت استادی این دو بر حاج حسن ارضی دارد. مابقی اما چنین تفوق سنی ای نسبت به او ندارند.

استادی در ۳۰ سالگی

کسی که از ۵ سالگی لب به وصف ائمه طاهرين سلام الله علیها بگشاید، پس از یک دهه از زبندگان زمانه خود خواهد شد. این اتفاق برای حاج حسن ارضی با آن همه ستاره در خشنای که پیرامون او بودند، خیلی زود افتاد و در پایان سن نوجوانی، این مداح نامدار به وزنه ای در میان همدریفان خود تبدیل شد. به تعبیر حاج سیدباقر هاشمی، از دست اندر کاران هیأت «مام حسنی ها» شاید در ۳۰ سالگی حاج حسن ارضی کم تر مداحی

وقتی می خواستیم شعری از شاعری بگیریم، دو سه نفر می شدیم و او را به منزل یکی از خودمان دعوت می کردیم. پذیرایی مفصل از شاعر انجام می شد و بعد از چند ساعت از جناب شاعر تقاضای می کردیم که قلمر نجه کنند و غزلی بگویند که آن را «اختصاصی» برای خود داشته باشیم.»

اما ماجرا زمانی جالب می شود که شاعر شعرش نمی آید و یا می گوید که دفتر شعرش را در منزل جا گذاشته و این، یعنی پذیرایی بی مورد از آقای شاعر! برای همین، حاج محمد مهدی می گوید: «پدرم همیشه به قدر شناسی شرایط و زمانه ماسفارش می کرد. می گفت: قدر شعرهایی که در دسترس شماست بدانید. الآن هر چیزی بخواهید در کتاب ها پیدا می شود، اما در زمانه ما اینطوری نبود.» یک شبیه دیگر برای حفظ کردن شعر بین حاج حسن ارضی و دوستانش رایج بوده و آن، حفظ کردن شریکی شعر است! از این قرار که دو یا چند نفر پای منبر یک مداح معروف می رفتند و هر کدام تعدادی از مصرع ها یا ابیات را حفظ می کردند و از مجلس بیرون می آمدند. آنگاه حفظیایشان را یک کاسه می کردند تا قصیده کامل شود و هر دو یا هر سه نفر بتوانند آن شعر را به حافظه بسپارند.

مقتلی آغشته به خون

حاج حسن ارضی یکی از کسانی بود که شعر خواندن از روی کاغذ را نقص بزرگ یک مداح می دانست. فرزندش می گوید که همیشه ما را به حفظ خوانی تشویق می کرد و می گفت که از کوچک ترین فرصت هایمان برای حفظ کردن شعر استفاده کنید. او می گوید: «پدرم کتاب ها و بیاض های فراوانی داشت که قبل و بعد از رحلتش، امانت گرفتند و نابود کردند. اما یکی از مقاتل او دارای صفحات خونی بود. این قطرات خون در صفحات شهادت علی اکبر علیه السلام در کارزار عاشورا بود. متأسفانه حیا کردیم و نپرسیدیم که این خون ها چیست، یعنی هیچ وقت رو نداشتیم این سئوالات را از پدر بپرسیم. چون به او «پدر» نمی گفتیم؛ رابطه ما با او رابطه را باب و رعیت بود و ما همیشه به او «حاج آقا» می گفتیم. سواد قدیم داشت و خط خوش. آن مکتب اما در میان کتاب های پدر، چیز دیگری است. معلوم است که در خلوت خودش آن را خوانده و مانند بانوی صبر، حضرت زینب سلام الله علیها به خود لطمه وارد کرده از مصیبتی که بر سیدالشهدا علیه السلام رفته است. به اعتقاد من، این صفحات، بسیار مقدس و مبارک است و حتی در هدایت مردم تأثیر دارد.»

مداحی اش امضاء شده بود

کارمند راه آهن بود و دنبال پول در آوردن از روضه و هیأت و دعاخوانی نبود. هیأت بزرگ و کوچک برایش فرقی نداشت و همه در نظر گاه او یکی بودند؛

را می شد یافت که از مکتب و درس او استفاده نکرده باشد. به تعبیر پهلوانان زورخانه، در چنین سن و سالی، «تخته او حسابی وسط بود» و این بهترین جمله ای است که می شود برای یک مداح خوشنام به کار برد. او را در جامعه مداح و در میان اهل هیأت، فخر المادحین نیز خوانده اند. حاج حسن ارضی، کمیل خوانی هایش را از میانسالی در حرم سیدالکریم شروع کرده است؛ همان بر نامه نیمه شب های پنجشنبه که مردم و زائران حضرت عبدالعظیم الحسنی علیه السلام از آن با جمعیت بالا استقبال می کردند و اگر در جای دیگری کمیلی خوانده می شد، آن مجلس را راه می کردند و به مجلس حاج حسن می آمدند.

وقتی شاعر کباب را می خورد و نم پس نمی دهد!

امروز اگر نام یکی از ذوات مقدس را جست و جو کنیم، صدها بیت شعر و مرثیه گوناگون در اختیار ما قرار می دهد. حتی بعضی از شاعران جوان برای آنکه تازه ترین سروده هایشان را در معرض قضاوت و نظر مخاطبان بگذارند، این سروده ها را در عرصه فضای مجازی نشر می دهند، اما می شود تصور کرد که در نبود شبکه جهانی اینترنت، کمبود کتاب، نبود وسایل ارتباطی مثل تلفن و ... چگونه شعر به دست اهلیش می رسیده است؟ این سئوال همه ماست که حاج محمد مهدی ارضی آن را مطرح می کند.

قصه تکراری سفر یک مداح به مشهد برای گرفتن شعری از دکتر قاسم رسا یا بار سفر بستن و عزیمت به صدها کیلومتر آنسو تر برای دیدار با یک شاعر قصیده سرا همگی از سختی ها و دشواری های تهیه شعر خبر می دهند، اما فرزند حاج حسن از یک ماجرای جالب برای گرفتن شعر خبر می دهد: «پدرم می گفت،



پدرم کتاب‌ها و بیاض‌های فراوانی داشت که قبل و بعد از رحلتش، امانت گرفتند و نیاوردند. اما یکی از مقاتل او دارای صفحات خونی بود. این قطرات خون در صفحات شهادت علی اکبر علیه‌السلام در کارزار عاشورا بود.

■ خاطره ■

تمام خصلت‌های يك مرد

وقتی به حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام می‌رفت تا کامل بخواند، از سر بازار گریه می‌کرد و سلام می‌داد. بین ۴۵ تا ۵۰ سال کامل حرم را می‌خواند. پای کمیل او، روحانیون و افراد تحصیل کرده زیادی می‌نشستند که یکی از آنها پدر دکتر حداد عادل بود. گاهی هم خودش لایه‌لای کمیل حاج حسن ارضی شعری زمزمه می‌کرد. مرحوم حاج احمد آروسی (آرام) در وصف ایشان می‌فرمود: حاج حسن ارضی از سر بازار با گریه وارد می‌شد و تا صبح مثل ابر بهار می‌گریست و سیلی به صورت خود می‌زد. تعبیر ایشان از حاج حسن، «مجمعه اشک» بود.

دائم‌الوضو بود و همیشه نماز صبحش را با وضوی نماز مغرب می‌خواند. گویی تمام شب را به عبادت نشسته بود. نزدیک به حدود ۵۵ سال نماز کامل برای پدر و ۲۰ سال نماز کامل برای مادرش خوانده بود.

روژه هفتگی شب شنبه‌ها (جمعه شب‌ها) و ماهانه داشت. آبگوشت بار می‌گذاشت و یک پرچم کوچک می‌زد بالای در خانه. هیأتش اسم و رسمی نداشت. همه چیز به سیدالشهدا علیه‌السلام ختم می‌شد. شاید اکثر قریب به اتفاق بزرگانی که الان مجلس داری می‌کنند از آن روزه شب‌های شنبه بهره‌مند شده بودند. به مداحان جوان نکاتی را که به ذهنش می‌رسید، گوشزد می‌کرد؛ منتها در گوشه‌ای نه مقابل چشم همه مردم که آبروی کسی را بریزد.

به سه ساله اباعبدالله علیه‌السلام ارادت ویژه داشت؛ لایه به خاطر دختر سه سال و نیمه‌ای که در کربلا بیمار شد، از دنیا رفت و همانجا کنار حرم شریف ارباب بی‌کفن به خاک سپرده شد. دل نداشت روزه رقیه بخواند، اما می‌سوخت و می‌خواند.

با امام خمینی رحمه‌الله علیه و حاج آقا مصطفی انس ویژه داشت و به خاطر یک عکس سیاه و سفید امام، تا مرز دستگیری رفت. اما خودش می‌دانست که بهانه ساواک یک کاغذ نیست؛ به قول خودش، روزه‌هایی بود که خوانده بود و امام شانه‌هایش لرزیده بود. شاید اشک‌هایی بود که از بنیانگذار جمهوری اسلامی گرفته بود.

تک بیتی در جواب احوالپرسی

همیشه در روزه‌هایش یک بیت می‌خواند و آن را تا آخرین لحظات عمرش به زبان جاری می‌ساخت. آن یک بیت این بود:

شکر خدا را که در پناه حسینم

عالم از این خوب تر پناه ندارد

حتی زمانی که حاج علی آهی به عیادت او رفت و از وضعیت جسمانی و پیشرفت درمان حاج حسن پرس و جو کرد، بلافاصله گفت: «شکر خدا را که...» اما آنچه او همیشه مخفی می‌داشت و مال خود نمی‌دانست، سبک خواندن شعری است که آن را به خود سیدالشهدا علیه‌السلام در روز عاشورا نسبت می‌دهند. شعری سراسر مظلومیت - که سال‌ها آن را در هیأت‌های قدیمی تهران از جمله جامعه مداحان و جامعه وعاظ همخوانی‌اش می‌کردند. گفته می‌شود که «شیعی» را با سبک مرسوم، اولین بار این مداح قدیمی خوانده است؛ چنانکه روی نوحه معروف «مادر دو جهان، فاطمه جان، دل به تو بستیم، محبان تو هستیم، نظر کن ز عنایت به فردای قیامت» هم او سبک گذاشته و اول بار خوانده است، اما هیچگاه آن را به کسی نگفته است.

پاییز در بهار

فروردین سال ۸۷ او پس از چند سال بیماری، دنیا را ترک کرد. دو-سه سال آخر را «پارکینسون» (لرزش بدن) داشت، اما خواندن دعای کمیل در خانه را ترک نکرد. همیشه دلبسته مناجاتی بود که امیرمؤمنان علیه‌السلام به کمیل بن زیاد تعلیم کرده بود. همیشه خاطرات یک عمر کاروان‌داری حج را برای بچه‌ها تعریف می‌کرد و همیشه...

۳۰ فروردین ۸۷ صبح جمعه بود. پیدا نیست که در شب گذشته چه بر آن مرد رفته بود و در ایام فاطمیه چه دلدادگی‌هایی با معبود داشت. بعد از نماز صبح، همسرش برای او «فرنی» در بسته کرده بود. آن را که خورد، همسرش متوجه تغییر حالتش شد. محمد مهدی را صدا کرد. آمد و پدر را در آغوش گرفت. حاج حسن لبخند می‌زد و سمت امام رثوف سلام می‌داد. آنگاه بی‌واهمه چشم‌هایش را بست. روی اعلامیه‌اش نوشتند: شکر خدا را که در پناه حسینم ... قرارش همانجایی شد که آرزویش را داشت؛ صحن حضرت ... باغ توتی که سال‌ها در آن نفس زد.

چه هیأت‌هایی با جمعیت بالا و چه مجالسی با نفراتی محدود. فرزند حاج حسن ارضی می‌گوید: «از نظر حفظ کردن و اجرای شعر، یک مداح حرفه‌ای بود، اما از این نظر که زندگی‌اش را با درآمد مداحی ببندد، اصلاً چنین نگاهی نداشت. زندگی معمولی و ساده‌ای داشت و البته از مداحی، اندک ارتزاقی.»

خواندن در مجلس بزرگ و کوچک برای او بی‌اهمیت بود. زمانی که هیأت‌های بزرگ تهران فعال بودند و او را برای منبر دعوت می‌کردند، حاج حسن به مجالس کم جمعیت هم می‌رفت و همان مایه‌ای را می‌گذاشت که در مجالس سنگین برای مستمعانش در نظر گرفته بود.

فرزند این مداح مخلص اباعبدالله الحسین علیه‌السلام ادامه می‌دهد: «معتمد مداح باید انتخاب شده خود ذوات مقدسه باشد. البته اینکه کسی شعر حفظ کند و کتاب بخواند، خوب است، ولی باید نوکری آنها را ائمه معصومین علیهم‌السلام امضاء کرده باشند و گمان می‌کنم درباره پدر ما چنین اتفاقی افتاده بود.»

آنچه مادر منش حاج حسن ارضی می‌بینیم، نشان می‌دهد که گفته‌های فرزندش درباره او به کلی صحت دارد و به صدق منطبق است. چه اینکه گریستن، یکی از خصلت‌های عاشقانه این مداح با اخلاص بوده است. گفته می‌شود که او اهل ظاهر نبوده و اگر مثلاً مداح پرسوز و گداز می‌ماند حاج علی انسانی می‌خوانده و سپس جوان کم‌سن و سالی فیض می‌داده، همان اشکی را می‌ریخته که با مرثیه خوانی مداح کار کشته جاری می‌شده است.

«حمله‌داری» یکی از افتخارات او بود

اعزام مردم به سفر حج و زیارت مرقد نورانی پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله علیه و آله در مدینه منوره و بردن کاروان به عتبات عالیات، یکی از فعالیت‌های مداحان قدیمی بوده است. عرب‌ها در کلام و زبان خود به کاروان‌های حج، «خَمَلَه» می‌گویند. به همین دلیل، مدیران کاروان‌ها را در گذشته «حمله‌دار» می‌گفته‌اند و حاج حسن ارضی، یکی از حمله‌داران معروف تهران بوده است.

سفر فراوان به کربلا و زیارت مرقد الحسین علیه‌السلام، یکی دیگر از ویژگی‌های این مداح آل‌الله است. چنانکه گفته می‌شود او از برکت عتبه بوسی‌آستان سیدالشهدا علیه‌السلام، هم تاندازهای به زبان عربی تسلط داشته و هم کاروانش را به نقاط کم‌تر دیده شده عتبات عالیات می‌برده است.



مقتل آغشته به خونی که از حاج حسن به جامانده است

سید مهدی میر داماد جوان ولی با تجربه است با مداح‌ها زیاد قاطی نشوید

حسن صدرای عارف

می‌گویند فرزند انقلابم، یعنی
دقیقاً متولد بهمن ۵۷، شاید
آن روزها که پدر «سید مهدی»
نخستین گریه‌های نوزادش را
با شوق می‌شنید، فکر نمی‌کرد
چند سال بعد، با شوقی از جنس
دیگر، گریه کردن ده‌ها هزار
نفر پای روضه‌های فرزندش
را مشاهده کند. اما حقیقت آن
است که سید مهدی این روزها
اگر چه جوان، اما در قامت یک
مداح جافانده، علاوه بر داخل
کشور، طرفدارانی در خارج
از مرزها نیز دارد. سید مهدی
میر داماد دل‌پری از برخی
مداحان دارد و از «جلسات یکبار
مصرف» انتقاد می‌کند و گاه از
خاطرات گذشته‌اش می‌گوید
که دفتر چهل برگش را در دست
می‌گرفت و از این روضه به
آن روضه می‌رفت تا بیاموزد و
بیاموزد و بیاموزد. او معتقد است:
«اگر حاج منصور هم شوی،
باز هم باید کار کرد. یعنی اصلاً
محدودیت ندارد همین‌طور باید
جلو و جلو تر بروی».





اگر کسی هدیه‌ای داده است، روی چشمم گذاشته‌ام. اما به لطف حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام تا امروز کسی نمی‌تواند ادعا کند که در قبال خواندنم چیزی از او خواسته‌ام.



چه شد که سید مهدی میر داماد سر از وادی مداحی درآورد؟

من خیلی به دعای پدرم که خدا حفظ‌شان کند و همچنین والدۀ مرحوم مدیونم. ایشان سال ۱۳۷۴ فوت کردند، من نوجوان ۱۷ ساله بودم و خیلی به ایشان وابسته بودم و خیلی به وجود ایشان نیاز داشتم. یادم هست که همیشه این دعا را داشتند ولی در لحظات آخر گفتند «من تورا به امام حسین علیه‌السلام سپردم و از ایشان خواسته‌ام که در خانه‌اش بمانی و بتوانی بخوانی که این آرزوی قلبی من بوده که داشته‌ام». بالاخره دعای مادر، دعای ضمانت‌شده‌ای است و خدا هم پای این دعا مهر زده و تأیید آن را کاملاً محرز کرده است.

یعنی تا ۱۷ سالگی شما وارد مداحی نشده بودید؟

نه اینکه نمی‌خواندم، می‌خواندم! مثلاً همیشه به خاطر علاقه‌ای که مادرم داشت و من را ترغیب می‌کرد، می‌رفتم مسجد محل و در جلسات خانگی که در منزل ما بود و ایشان معلم قرآن جلسات بود می‌خواندم؛ ولی به این صورت که این مسئله را جدی دنبال کنم نبود. اما با رفتن ایشان این اتفاق افتاد. من دقیقاً سال ۱۳۷۵ وارد حوزه علمیه شدم.

چرا؟

حس می‌کردم با ورود به حوزه می‌توانم بیشتر در این فضا قرار بگیرم. و نیاز روحی زیادی به فضای معنوی حوزه و دوران طلبگی داشتم. اصلاً آشنایی من با این فضا در همین دوران آغاز شد. دوستی من با آقای سلحشور در اولین سال‌های طلبگی. من در مدرسه الهادی درس خواندم و حدود شش سال، سطح یک را در این مدرسه گذراندم.

یک مدتی معروف بود که مدرسه علمیه الهادی، مداح پرور است!

مدرسه الهادی بیشتر در همین فضای هیأت بود؛ البته مدرسه معصومیه هم همین‌طور بود. انصافاً چهره‌های خیلی خوبی در آن دوران که ما بودیم با ما مشغول تحصیل شدند و خیلی هم مفید بود. من یادم هست سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ در یک مهدیه‌ای به نام مهدیه اسلامی در اول خیابان چهارمردان، روبروی گذر خان، ساختمانی بود که ۴،۳ اتاق داشت و بعد توسعه داده بودند، در آن دوران جلسه‌ای را آنجا با آقای سلحشور تشکیل دادیم و همان جلسه مقدمه‌ای شد که ما هر دو به هیأت تارانه وارد شویم. تقریباً جدای از جلسات

محلی که ما داشتیم و مداحی می‌کردیم، اولین هیأت مذهبی، انقلابی بود که به این صورت بود که دو نفر جوان می‌توانستند آن را اداره کنند.

■ اختلاف سنی شما با آقای سلحشور چقدر است؟

تقریباً هفت، هشت سال. ایشان بزرگ‌تر است؛ تجربه آقای سلحشور بیشتر بود و میدان‌های بیشتری دیده بود. ایشان بزرگ‌شده تهران بود و با مداح‌های تهران هم ارتباط خوبی داشت. به خاطر همین، فضا را برای ما خیلی آماده می‌کرد. و با آن منش و اخلاق و سلامتی که داشت رفاقتی ایجاد شد که به لطف خدا هنوز هم هست. یادم هست که آن زمان در مقبره ابن بابویه، ابتدای خیابان چهارمردان، مقبره شیخ صدوق، فضایی را آماده کرده بودیم و اولین سال‌هایی بود که مرحوم آقای دشتی که بیان عجیبی داشت حضور داشتند. الان من به خیلی از دوستان جوان در بحث مداحی می‌گویم که الان فضا، خیلی آماده است و شما وقتی نگاه می‌کنی می‌بینی بیشتر جوان‌ها مسئول هستند. هیأتی هستند، هیأت‌دار هستند، مداح هستند، و خود آن‌ها کننده کار هستند. آن زمان من یادم هست که ما دو نفر بر خلاف مسیر روئ شنا می‌کردیم. یک فضای کاملاً سنتی محض در قم جریان داشت. من یادم هست یکی از دلایلی که بعد از پایه ۶ از حوزه انصراف دادم، همین محدودیت‌ها بود.

■ چطور؟

در فرصتی که جوان بودم و خیلی آرزوی سفر حج داشتم، اسم من برای سفر حج درآمده بود، در صورتی که همه کارها انجام شده بود و آماده رفتن بودم، اما ممانعت کردند که به حج بروم. یادم هست از حوزه که انصراف دادم به لشکر علی بن ابی طالب علیه‌السلام رفتم و از آنجا برای خدمت سربازی به اندیمشک رفتم، به قول بچه‌ها که می‌گویند یک دفعه رگ سیدی گرفت؛ با این که تا پایه شش خوانده بودم و سطح یک در حال اتمام بود اما رفتم. البته به این امید که برگردم ولی رفتن به خدمت سربازی من را وارد یک فضای دیگری کرد و بعد از این که از سفر حج ۱۳۸۲ برگشتم، علناً وارد مجموعه رزمندگان شدم؛ یعنی با ورودم به سپاه علی بن ابی طالب علیه‌السلام و لشکر ۱۷ با هیأت

تجربه آقای سلحشور بیشتر بود و میدان‌های بیشتری دیده بود. ایشان بزرگ‌شده تهران بود و با مداح‌های تهران هم ارتباط خوبی داشت. به خاطر همین، فضا را برای ما خیلی آماده می‌کرد

رزمندگان آشنا شده بودم و در سال ۱۳۸۲ کلید مجتمع امام خمینی زده شد؛ البته سال‌های قبل هم بود ولی به این شکل وسیع نبود. لذا فرصتی به وجود نیامد که به حوزه برگردم. از طرفی هم دیدم دنیایی که در فضای مداحی وجود دارد، دنیای بسیار خطرناکی است. یادم هست که در یکی از دیدارهایی که خدمت آقا مشرف شده بودیم، آقا می‌فرمودند: برای مداح‌ها سه چیز هم باید باشد و هم نباید باشد.

این باید و نباید خیلی جالب است که یک آدم چطور این‌ها را باهم تطبیق دهد. ایشان می‌فرمودند: صدا؛ صدا هم ابزار مهمی است و هم همه مداحی نیست؛ یعنی همه مداحی صدا نیست ولی اگر صدا باشد قطعاً مهم است. ایشان می‌فرمودند: جمال؛ جمال خوب است؛ به شرطی که مانع نباشد، یعنی فقط به قیافه و تیپ خودت نرسی؛ از آن طرف هم بالاخره مداح باید به اصطلاح ایشان تودل برباشد. و بعد می‌فرمودند که تمکن مالی هم امر بسیار مهمی است. امروزه من حس می‌کنم این موضوع متأسفانه گریبان‌گیر خیلی از دوستان جوان ما است و متأسفانه شغل آن‌ها مداحی است و تارتاق آن‌ها از این راه است.

■ شما بابت مداحی پول نمی‌گیرید؟

اگر کسی هدیه‌ای داده است، روی چشمم گذاشته‌ام. اما به لطف حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام تا امروز کسی نمی‌تواند ادعا کند که در قبال خواندنم چیزی از او خواسته‌ام، ولی به قول میرزا اسماعیل دولابی وقتی از ایشان پرسیدند بگیریم یا نگیریم؟ ایشان فرموده بودند: اگر بدانید این چیزی که می‌گیرید، چه چیزی را از دست می‌دهید هیچ موقع مبلغ را طی نمی‌کنید. بعد فرموده بودند: اگر هم نگیرید ضرر دارد. چون اگر نگیری، عجب سراغ آدم می‌آید. و می‌گویی من یک دهه خواندم و هیچی نگرفتم، پس معلوم است کارم خیلی در دست است. نگاه آدم باید نگاه درستی باشد؛ من از سال ۱۳۸۲ تا الان در بیمه آسیا مشغول کار هستم.

■ یعنی مداحی، شغل شما نیست؟

نخیر، نوکری حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را برای دل و عشق خود انجام می‌دهم؛ در عمرم نه در عروسی نه در ختم خوانده‌ام و نه بلد هستم

نه در عروسی
نه در رخت
خوانده ام و نه
بله هستم
بخوانم



خیلی مهم است
که ما «باور»
کنیم برای چه
کسی می خوانیم؛
هر وقت «باور»
کردیم مبلغ را
طنمی کنیم



سه، چهار ساعت کار کنیم معمولاً از یک ماه قبل از محرم شروع می شود. این حساسیت و اهمیت را مقام معظم رهبری برای ما ایجاد کردند که این موضوع واقعاً یک «جبهه» است و انسان باید با همه توان در این خط مقدم قرار بگیرد.

■ آمار دارید چند نفر در این جلسات شما شرکت می کنند؟

سال گذشته شب عاشورا تقریباً ۳۰ هزار نفر آمده بودند. ببینید این اتفاق، در طول سال یک بار اتفاق می افتد. اولاً خود محرم یک موضوعیت دارد؛ شما در محرم یک جلسه خلوت پیدا نمی کنید؛ می بینی تمام جلسات حتی محافل و مساجد محلی شلوغ است. همه این مجالس یک سفره است، گرمای آن، گرمایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لا تبرداً؛ یعنی اصلاً خاموشی و سردی ندارد. می دانید که از شب پنجم و ششم از ساعت چهار و پنج بعد از ظهر باید درها را ببندیم؛ شما نمی توانید به هیچ لطائف الحیلی و بهانه ای یک جوان را چهار، پنج ساعت یک جابنشانی که اگر یک لحظه بیرون برود و بخواند برگردد جای او برای کسی دیگر است. یادم هست زمستان ۸۶ یا ۸۷ بود که برف خیلی سنگینی آمده بود؛ شب

من البته آن چک را پاره نکردم ولی آن بسته را همان طور به آن حسینی به برگرداندم. به خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام قسم این حرف ها را به جهت منیت و ریائزدم. امروز حتی نمک خانه من هم از صدقه سری این خانواده است. به جرأت می توانم بگویم و باورم بر این است که همه چیز دست آن هاست؛ اصلاً روزی خلاق قبل از این که تقسیم شود دست آن هاست. در یک جایی آقای صدیقی می گفتند: تا حالا شده پاکتی که گرفتیم حس کنیم از دست خودش گرفته ایم؟ بعد هر چه آن را خرج می کنیم تمام نمی شود. این اتفاقات برای همه می افتد؛ شبی بوده که من حتی یک تومان هم در جیبم نبوده، خانواده اصرار کردند که جمران برویم و آن موقع ماشین نداشتیم. با دو بلیط اتوبوس شرکت واحد رفتیم جمران و برای برگشت چیزی نداشتیم. ولی می دانستم و مطمئن بودم که برای برگشت بالاخره یک نفر ما را برمی گرداند و این اتفاق هم افتاد و کسی آن جا من را دید و می گفت یک ماه است که دنبال من می گشته تا هدیه ای به من بدهد. این باور خیلی مهم است. یادم هست در یک دیدار که خدمت آقا بودیم، ایشان در باره یک کلمه یک ساعت صحبت کردند؛ و آن کلمه «باور» بود؛ یعنی این که ما «باور» کنیم قرار است در چه خیمه ای بخوانیم، برای چه کسانی بخوانیم، با چه احترام و چه شأنی بخوانیم، ایشان گفتند: قطعاً همه چیز نمی خوانیم، همه جانی رویم، همه چیز نمی گوئیم. این اتفاق خیلی مهم است که ما «باور» کنیم برای چه کسی می خوانیم؛ هر وقت «باور» کردیم، مبلغ را طی نمی کنیم، چانه نمی زنیم، ناراحتی نمی کنیم. یک بار هم بعد از خواندن برای دست بوسی خدمتشان رفتم، ایشان می دانستند من از قم می آیم، جمله ای فرمودند که برای من خیلی انگیزه شد، فرمودند: این جفا خیلی واجب نیست که شما بیایید، مهم همان جبهه ای است که در قم حفظ کرده اید. سعی کنید به آن جبهه خللی وارد نشود. این حسی بود که حضرت آقا به ما انتقال داد.

■ جالب این است که ایشان تعبیر «جبهه» را به کار برده اند.

بله، این اتفاق، انگیزه خاصی به ما داد و باعث شد که ما یک گروه و یک اتاق فکر تشکیل دهیم. الآن خصوصاً شب های محرم، شاید در ظاهر یک جلسه یک ساعته باشد ولی بسیار کار پرزحمتی است. من چند سال است که به دلیل محرم نمی توانم به سفر حج بروم. زیرا اگر حج بروم، عملاً کار محرم زمین می ماند. مادر ماه رمضان موضوع ها را می بندیم؛ با شعراء صحبت می کنیم و مطالب را دسته بندی می کنیم؛ ولسی کار اجرایی به این صورت که روزی

بخوانم. نه این که بگویم کسانی که در عروسی و در ختم می خوانند کار زشتی می کنند؛ بلکه آن هم یک رشته است و هر کسی می تواند در آن رشته هم باشد. عرض من این است که اگر نگاه انسان به این قصه نگاه کاسبی باشد، به همان اندازه رشد می کند. یعنی نگاه باید نگاه خیلی دقیقی باشد. یادم هست که سال ۱۳۸۲ تازه از دواج کرده بودم، بالاخره جوانی که تازه از دواج می کند فشار اقتصادی به او می آید، زیر قرض می رود، یک هیأتی می خواست من را دعوت کند؛ به شیوه دعوت دقت کنید، زمانی که من شدیداً نیاز مالی داشتم، یک روز که منزل نبودم، وقتی آدم منزل دیدم پاکتی برای من آورده بودند؛ پاکت را باز کردم دیدم یک سر رسید داخل آن است، ببینید چقدر محترمانه من را خریده بودند؛ یعنی بعضی ها با احترام خاصی آدم را می خرند؛ در این سر رسید ده شب را علامت زده بودند و یک چک در آن قرار داده بودند. وقتی نگاه به مبلغ چک می کردم تا آن زمان هنوز در عمرم این مبلغ چک را ندیده بودم. این مبلغ آن زمان برای خودش مبلغ قابل ملاحظه ای بود و می توانست خیلی از مشکلات من را حل کند. یادم هست که سه، چهار روز از نظر فکری و روحی درگیر این چک بودم؛ هر روز می آمدم به این چک نگاه می کردم و به مشکلاتم نگاه می کردم، تا این که در همین سه، چهار روز خدمت حاج آقای انسانی در تهران رفتم. ایشان خاطرهای تعریف کرد که انگار این خاطره برای من بود. بعضی وقت ها این اتفاق می افتد، مثلاً شما جایی منبر یا سخنرانی می روید و گویا مخاطب اصلی منبر یا سخنرانی شما هستید. مثل این که خدا این حرف را به دهان گوینده گذاشته که برای شما بگوید. یادم هست که ایشان گفتند: هیچ موقع قبل از خواندن از کسی «صله» نگیرید؛ همچنین گفتند هیچ وقت بعد از این که «صله» را می گیرید، آن را نشمارید. این راه های تقویت مبارزه با شیطان بود. بعد ایشان گفتند: من در جلسه ای می خواندم و در شب آخر قبل از این که جلسه و دهه تمام شود، چکی را به من دادند؛ ولی من آن شب دیگر خواننده نبودم؛ برای این که مدام این مبلغ جلوی چشمان من رژه می رفت. تا این که چک را در آوردم پاره کردم و تازمانی که این کار را نکرده بودم مثل این بود که قفل بزرگی به این جلسه خورده بود. این جمله ایشان یادم هست که گفت: پشت میکروفن گفتم که هر چه فکر می کنم می بینم ارپاب من بیشتر از این حرف ها می ارزد؛ و چک را دقیقاً جلوی مستمع پاره کرده بود و می گفت که وقتی من چک را پاره می کردم احساس می کردم یک آتش و حرارتی در جلسه انداخته شده است.

■ و شما هم آن چک را پاره کردید؟

مکتب اساتیدی می دانم که انصافاً به شخصه خیلی وقت گذاشتم. چند روز پیش خدمت حاج منصور رفته بودم؛ بالاخره ما پای این منبر بزرگ شده ایم، یادم هست که بیش از چهار، پنج سال پای خواندن و منبر حاج محمد طاهری و حاج سعید حدادیان بودم، گاهی اوقات برای شان (حاج سعید حدادیان) تعریف می کنم که من چه شب هایی پشت درمهدیه امام حسن مجتبی علیه السلام می خوابیدم، چون از قم می آمدم و زود می رسیدم و در این چمن های بلوار یا میدان و خیابان می خوابیدم و صبر می کردم هیأت باز شود و من نفر اول بودم؛ الآن وقتی این مسائل را به دوستان جوان می گویم می خندند و فکر می کنند ماقصه تعریف می کنیم، این ها واقعا قصه نیست. من گاهی اوقات دو، سه روز تهران می ماندم، بدون این که جایی داشته باشم و در پارک و... می خوابیدم و یک دفتر چهل برگ دستم می گرفتم و از این روضه به آن روضه می رفتم، از آقای خلیج به آقای طاهری، از آقای طاهری به آقای حدادیان، از آقای حدادیان به حاج منصور می رفتم و فقط می نوشتم، در قم هم همین طور از مکتب مداح های خیلی ارزشمندی استفاده کردم؛ البته فضای قم به تهران مقداری فرق می کند، ولی جناب آقای شمس و جناب آقای عاصی اساتید خیلی مؤثری بودند. الآن هم اگر بخوام نام ببرم انصاف نیست که فقط از تهران بگویم، در قم اساتیدی داریم که به صورت مستقیم و غیر مستقیم از آن ها استفاده کرده ام مثل آقای سید مهدی حسینی آقای فلاح، آقای ستایشگر، مبنای من این طور است که می گویم حتی یک فرصت کوچک هم نباید از دست برود، در ضمن همیشه به دوستان توصیه می کنم و می گویم خیلی با مداح ها قاطی نشوید و هر چه هست در همان فضای هیات است.

■ منظور تان از این که با مداح ها قاطی نشوند چیست؟

می گویم اگر می خواهی از مداح چیزی یاد بگیری، بهترین فضای یادگیری هیأت است؛ خارج از هیأت درست نیست، این که می بینم بعضی اصرار می کنند منزل ما بیایند یا ما به مسافرت بیایند، اصلاً خوب نیست، یعنی چیزی که بناست یاد گرفته شود، فقط در منبر و اجرای جلسه یاد گرفته می شود. بالاخره هر مداحی اخلاق و منش خاصی دارد، و لزوماً همه این اخلاق ها درست نیست؛ یعنی ما باید بدانیم از یک شخصیت، ویژگی هایی که خوب و مفید است یاد بگیریم، من خیلی از کسانی را می شناسم که وارد فضای خصوصی بعضی از چهره ها شده اند و اصلاً از مداحی زده شده اند و رفته اند و عطای آن را به لقای آن بخشیده اند و نمانده اند. یک روز خدمت بزرگی

کنید شب عاشورا همین یک ساعتی که می خوانیم بیش از ده روز روی آن کار می شود. تا این که به یک فینال و جمع بندی می رسد و آن جمع بندی را ما پیاده می کنیم. این که می گویم جلسه یکبار مصرف یعنی جلسه که تمام شود همه چیز با آن تمام می شود، ولی جلسه حضرت سیدالشهداء علیه السلام این طور نیست؛ جلسه که تمام می شود تازه باید شروع شود؛ یعنی طرف وقتی به خانه می آید دنباله داشته باشد و سایه آن تاسال ها بماند. آن چیزی که خواندن را مانند گار می کند خالص خواندن است، ولی گاهی اوقات هنوز جلسه تمام نشده است و از جلسه بیرون نیامده اند، همان اوضاع قبل است و دوباره مثل گذشته شروع می شود. شب عاشورای سال ۸۷ مطالب مابیشتر در باره نماز و جمله «انی احب الصلوة» که حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرموده اند، بود؛ هنوز که هنوز است در مورد آن شب عاشورا ایمیل داریم، پیام داریم، نامه داریم که ما نمازمان را از شب عاشورا شروع کردیم. جدیت خود را از روضه نماز داریم، چون ما آن شب یک روضه نماز خواندیم.

■ به نظر شما چه اتفاقی افتاد که سید مهدی میر داماد به فاصله کمی بعد از مداحی به صورت حرفه ای، به یکی از چهره های مطرح در این عرصه تبدیل شد؟

چه شد را من نمی دانم؛ یعنی اگر بخواهیم نقشه بکشیم که حتماً به یک چهره تبدیل شویم، قطعاً چهره نمی شویم. کس دیگری باید بخواهد تا چهره شویم. البته من اصلاً خودم را چهره ای نمی دانم و اعتقادم این است که هنوز اول راه هستم و کارم سخت تر از گذشته است؛ بالاخره مداحی محدودیت ندارد. شما در مداحی، اگر حاج منصور هم شوی، به اندازه حاج منصور شدن باید کار کرد، یعنی اصلاً محدودیت ندارد همین طور باید جلو و جلوتر بروی. و هر چه جلوتر بروی لایه های بزرگ تری باز می شود و عمق زیادی دارد؛ اقیانوسی است که شما نمی توانید یک جا بایستید. ولی من فکر می کنم یکی از دلایلی که این پیشرفت قابل ملاحظه شد این بود که ما در مقطعی قرار گرفتیم که به اتفاق دوستانی چون آقای سلحشور پیشرو یک حرکت بودیم؛ از طرفی یک مرتبه اقبال عمومی به طرف نسل جوان خیلی زیاد شد؛ الآن به اصطلاح دست زیاد شده و طبیعتاً اشتباه هم زیاد است، کپی های غیر مجاز و انحرافات و آسیب ها هم زیاد است، ولی آن زمان ما در یک محدوده حرکت می کردیم و کاملاً با توجه و با دقت زیر نظر اساتید بودیم. یعنی اگر به من بگویند دو یا سه دلیل مهم پیشرفت چیست؟ من یکی از آن ها را استفاده از



هیچ وقت بعد از این که «صلوة» را می گیرید آن را نشمارید



شب عاشورا همین یک ساعتی که می خوانیم بیش از ده روز روی آن کار می شود

حضرت قاسم بود وقتی از خانه بیرون آمدم، آن قدر برف سنگین می بارید که با خود گفتم امشب باید برای خودم بخوانم ولی وقتی به جلسه رسیدم دیدم که حتی روی برف ها نشسته اند. این موضوع تعهد ایجاد می کند و باید مداح حواسش باشد. این نگاه نگاهی جدی است؛ امروز من به صورت قاطع عرض می کنم که نگاه ما به مداحی نگاهی کاملاً علمی است. هم از نظر مهارت های فنی و هم از نظر مهارت های معنوی، یعنی از نظر اعتقاد و محتوا این گونه است. به خاطر همین فکر می کنم این موضوع، مسئله ای است که خواندن و مجلس را مانند گار می کند. یعنی جلسه، جلسه یکبار مصرفی نمی شود. خیلی از جلسات ما به جلسات یکبار مصرف تبدیل شده اند.

■ منظور از جلسات یکبار مصرف چیست؟

یک روز به یکی از مداح های جوان تر از خودم گفتم: شما فکر می کنی در این یک ساعت چه هنری به خرج دادی؟ گفت: ما انرژی این ها را خالی می کنیم؛ یاد حرفی از استادی افتادم و به او گفتم: تعهد و وظیفه ما نسبت به این دستگاه و جلسات چیست؟ ما باید خالی کنیم یا باید پر کنیم؟ این جا می آیند که خالی شوند یا می آیند که پر شوند؟ باور

می‌بستیم، مثلاً در چه مسیر و چه فضایی باشیم و یا اشعار را با هم هماهنگ می‌کردیم. ولی همه زیبایی آن در این بود که همه اتفاقا همان جایی البداهه می‌افتاد؛ یعنی خلایق خاصی می‌طلبید، نه آقای سلحشور و نه من می‌توانستیم یک سازماندهی خاصی داشته باشیم. تقریباً آن قدر با هم مانوس شده بودیم که با نگاه و اشاره به یکدیگر متوجه می‌شدیم که کجامن باید بخوانم یا کجا ایشان باید ادامه بدهد.

■ یعنی واقعاتی البداهه بود؟

واقعاتی البداهه بود؛ همه زیبایی جلسه هم به خاطر همین فی البداهه بودن بود. من خودم همیشه وقتی با آقای سلحشور می‌خواندم، البته هنوز هم همین حس را دارم، همیشه سعی می‌کردم پشت سر ایشان بخوانم، هم به دلیل بزرگ‌تر بودن ایشان، هم به دلیل تجربه بالای ایشان این کار را می‌کردم، بدون هیچ تعارف و اغراق و نان قرض دادن‌های امروزی عرض می‌کنم که ایشان استاد بنده هستند و به گردن من بسیار حق دارند؛ من مطالب زیادی را در همین خواندن‌های دوفره از ایشان یاد گرفتم و این مطلب را در هیچ مصاحبه‌ای نگفته‌ام و برای اولین بار می‌گویم که بارها شده بود می‌دیدم علی‌رغم این که ایشان مطلب برای ادامه دادن مجلس داشت، و مطمئن بودم که در این نقطه جلسه حرفی برای گفتن داشت ولی ایشان حرفش را نمی‌زد و ادامه نمی‌داد، به خاطر این که در اصطلاح ما، گل جلسه را در اختیار من قرار بدهد. و این میدان دادن و راه نشان دادن به من که جوان‌تر از خودش بودم، بود؛ خیلی برای من از جهات مختلف تأثیر گذار بود.

■ کنترل جمعیت سی هزار نفره در مراسم شب عاشورا سخت نیست؟

سخت که هست؛ هیأت رزمندگان و مجتمع امام خمینی قدس سره یک هیأتی است که از نظر استانداردهای مداحی اصلاً استاندارد نیست. سقف بلند و طول جلسه زیاد است. ما از نظر فنی می‌گوییم مداح باید آخرین نفر جلسه خود را ببیند و با اوار تباط دیداری برقرار کند. کسانی که از در وارد می‌شوند من را ریز می‌بینند و من هم قطعاً همین‌طور می‌بینم. با این که من تلاش‌م را می‌کنم، یعنی من از مداح‌هایی هستم که تا جایی که چشمم به من اجازه بدهد حواسم به جلسه هست. ولی بعضی اوقات کنترل از دست خارج می‌شود. گاهی اوقات در شهرستان‌ها از ما می‌پرسند این کوچه صاف سینه‌زنی را خودت می‌چینی و منظم می‌کنی؟ جواب می‌دهم اگر من بخواهم تا آخر جلسه بروم و کوچه درست کنم که نمی‌توانم بخوانم.

رفتم و به ایشان گفتم من چکار کنم مداح موفق بشوم؟ ایشان گفت: هر وقت زودتر از مستمع گریه کردی، مداح موفق می‌شوی! ببینید این جمله خیلی ساده است ولی خیلی عمیق است. من آن موقع فکر می‌کردم یعنی چه که هر وقت زودتر از مستمع گریه کردی مداح موفق می‌شوی؛ امروز بعد از هفت، هشت سال که از آن ملاقات می‌گذرد، متوجه می‌شوم که همه مداحی همین موضوع است. یعنی همه آن، یک انقلاب درونی است.

■ یعنی خودت باید بسوزی تا بقیه را بسوزانی!

بله، خود انسان باید یک تحولی داشته باشد تا بتواند تحول ایجاد کند. خجالت می‌کشم که این حرف را می‌زنم ولی متأسفانه امروز خیلی از خواندن‌ها بازی است؛ یعنی به قول حاج سعید حدادیان که حرف خوبی می‌زد و می‌گفت: مداحی علم‌داری است و بعضی‌ها به جای مداحی الم‌شنگه ایجاد می‌کنند. الم‌شنگه ایجاد کردن با سر و صدا و یک ساعت رقص نور و... که مداحی نیست. البته من جرأت ندارم بگویم قبول نیست و دهانم بسته است. او شاید بیشتر از من قبول شود و فرمای قیامت او را قبول کنند. من که کسی نیستم، من خاک پای آن‌ها هم نیستم. ولی مداحی چیست؟ حرف من این است که آیا توانستیم یک علمی را بلند کنیم که چند هزار جوان پای این منبر بیایند و چیزی یاد بگیرند یا نه؟ حرف من این است.

■ بادم هست جلساتی که با حاج

مهدی سلحشور دو نفری می‌خواندید خیلی تأثیر گذار بود؛ این مسئله چطور تفسیر می‌شود که وقتی دو مداح موفق کنار هم یک کار مشترک را اجرا می‌کنند، خیلی عمق و نفوذ پیدا می‌کند؟ مثلاً اگر ۵۰ جلسه شما را آمده باشم، آن جلسه‌ای که در حسینیه آیت‌الله مرعشی نجفی با هم می‌خواندید، قبل از هر چیز در ذهنم نمودار می‌شود.

البته آن اتفاق هنوز هم می‌افتد، منتها نه در محرم، در جلسات دیگری که ما داریم. بعد از فرمایش آقای که فرموده بودند در دو جبهه متفاوت کار کنید و مستمع جذب کنید، هیأت فاطمیون و هیئت رزمندگان این کار را دنبال کرد.

آقای آقا تهران‌ری فرموده بودند که دو مداح در یک جلسه و یک فضا باشند، اسراف است. آن هم با آن مشکلاتی که آن سال‌ها هیأت رزمندگان داشت ولی باز هم این اتفاق می‌افتد. ولی اتفاق از پیش تعیین شده‌ای نبود؛ یعنی ما با هم نمی‌نشستیم که دیالوگ‌ها را چک کنیم و هماهنگ کنیم که من کجا دیالوگ بگویم و ایشان نگوید. البته روضه را با هم





خدمت بزرگی رفتیم و به ایشان گفتیم من چکار کنم مداح موفق بشوم؟ ایشان گفت: هر وقت زودتر از مستمع گریه کردی، مداح موفق می شوی! ببینید این جمله خیلی ساده است ولی خیلی عمیق است.

عکس یادگاری سید مهدی میر داماد در کنار سعید حدادیان، حسن خلیج، منصور ازخی، محمود کریمی، محمدرضا طاهری، سید مجید بنی فاطمه و...



شهرستان ها که می رویم تبرکی از مای گیرند و گاهی اوقات روی سر مای ریزند و یک دفعه می بینم شال نیست. به همین خاطر بعضی جاها که می روم از بدل این شال استفاده می کنم، ولی شال اصلی که در جلسات رسمی می اندازم یادگار مادر است.

■ **گاهی حرف و حدیث های زیادی برای مداح ها درست می کنند. شما با این حرف و حدیث ها چطور برخورد می کنید؟**

بله، مثلاً گاهی اوقات می شنوم که حرف هایی پشت سر من می زنند آن هم کسانی که اصلاً توقع ندارم. مثلاً یادم هست چند سالی تهران پیش حاج منصور ارضی می رفتم و شب ها و سحر و به سختی می رفتم و می آمدم. می دیدم که این رفت و آمدها باعث هزار حرف و حدیث در بین قمی ها شده که فلانی معلوم نیست چه می کند؛ فلانی تهران زن گرفته، خانه دارد و حرف های این طوری می زنند.

خیلی به من فشار می آمد. مدتی است که اگر کسی قبل از هیأت کاغذ یا نامه ای به من بدهد، یا کنار می گذارم که وقت فراغت می بخوانم یا به کسی می دهم که بخواند و اگر التماس دعا است به من بگوید؛ چون بعضی ها قبل از هیأت چیز هایی می نوشتند که نظم و افکار من را به هم می ریخت؛ اصلاً صدای من را به هم می ریخت. این مسئله خیلی مستقیم تأثیر گذار بود.

بزرگ تر از مجتمع امام خمینی قدس سره برای محرم داشته باشد، من به آن جامی روم و می خوانم؛ چون احساسم این است که عظمت عزای حضرت سیدالشهداء علیه السلام باید مشخص شود. چون خدا هر چه داشته برای امام حسین علیه السلام خرج کرده و همین طور حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه داشته برای خداوند خرج کرده است. این اداره جلسه ای که شما می گوید دست خودشان است.

■ **این شال سبز شما قصه خاصی دارد که شما را بدون این شال ندیده ایم؟**

بله، خدا رحمت کند همه رفتگان را! این شال یادگار والده ماست و تقریباً می توان گفت یکی از وابستگی ها من در مداحی به حساب می آید. جدای از این موضوع که نشانه سیادت است، ولی به نوعی دستمال قدرت من محسوب می شود. این شال را من از ایشان به یادگاری دارم.

■ **یعنی این شال را ایشان بافته اند؟**

خیر، ایشان از سفر حجی که رفته بودند آوردند، ولی عمر ایشان اجازه نداد که این شال را به گردن من ببینند. البته من ایشان را حاضر می بینم و اعتقادم این است که ایشان قطعاً در جلسات ما حضور دارند. البته این شال بدل زیاد دارد. چون بعضی از

■ **پس چطور مرتب می شود؟**

اولاً مکان ثابت نظم ایجاد می کنند. یعنی کم کم مستمع منظم می شود. ما هر سال سه، چهار متر پیشروی می کنیم و سنجر را جلو می بریم. سال اولی که ما می خواندیم همین محدوده خود ما همراه بودند و بقیه خیلی هماهنگ نبودند و تماشاچی بودند؛ کم کم مستمع جای خود را پیدا کرد. پس هم مکان ثابت، هم مداح ثابت و هم فضایی که به وجود می آید مؤثر است. ولی با این وجود شب عاشورا، کارگردان کسی دیگر است. سال گذشته یادم است که برای اولین بار بود که این اتفاق افتاد و اصلاً هم پشت این موضوع نقشه نبود و شاید سال بعد هم این اتفاق بیفتد. یک دفعه همان جا به ذهنم رسید که چون تعداد خانم هایی که می آیند قابل ملاحظه هستند «مکن ای صبح طلوع» را دو قسمت کردیم؛ اولین دم آن را خانم ها و دومین دم را آقایان جواب می دادند. این اتفاق چنان لرزه ای به جلسه انداخت و همه را منقلب کرد که این اتفاق به اندازه یک روزه از مردم اشک گرفت. واقعاً این اتفاقات دست ما نیست و کارگردان کسی دیگر است. یادم هست یک سال که آیت الله هاشمی شاهرودی به هیأت رزمندگان آمده بودند، بعد از جلسه این جمله را به من گفتند: «شکوه و عظمت عزاداری حضرت سیدالشهداء علیه السلام را امشب دیدم». یعنی گاهی اوقات من به دوستان می گویم اگر قم جایی



بستنی
سهم بران پیشانی که در رست
سزمان ما معلوما



ثبت نام اردوهارا همیان نور

ستاد راهیان نور شهید امیر سپهبد صیاد شیرازی (کاروانی)

ستاد راهیان نور شهید حسن باقری (خودروهای شخصی)

www.rahiannoor.ir

فرهنگ ما فرهنگ

شهادت است

شهادت غیرمردان نیست



اهل بیت علیهم السلام



خاک پای زائر حسینم
اربعمین که می شود، اینجا همه
منت زائران پیاده ابا عبدالله را
می کشند



افتاده ام از پا تو دستم بگیر
ذکر معین الضعفا خیلی ها را به
آرزوی شان برای زیارت امام رضا
علیه السلام رسانده است



دلاور عرصه جنگ و صلح
گذری کوتاه بر دوران زندگی
بابرکت امام حسن مجتبی
علیه السلام



تأثیر کار حضرت زینب
به اندازه خون شهدای کربلاست
نقش حضرت زینب سلام الله علیها در
ماندگاری عاشورا
در گفت و گوبا
حجت الاسلام و
المسلمین محمدیان



هر کس با هر وسیله ای در اربعین سعی می کند خودش را به کربلا برساند





وقتی از شرکت کنندگان در برنامه پیاده روی در مورد فلسفه این جریان سؤال می شود در جواب، دو مورد بیش از بقیه بیان می شود:



حدیث اربعین

حدیث معروفی نقل شده است از امام حسن عسکری علیه السلام که پنج امر را از علامت های مومن شمرده اند و یکی از این پنج امر را خواندن «زیارت اربعین» بیان کرده اند. این حدیث انگیزه بسیاری از شیعیان برای پیاده روی به سمت کربلا گشته تا به نحو احسن عامل به این روایت باشند و زیارت اربعین را در کنار مرقد حضرت سیدالشهداء قرائت کنند.

مواسات با حضرت زینب سلام الله علیها

مواسات به معنای «همدردی» است و وقتی از زوار سؤال می شود علت پیاده روی شما چیست می گویند: «مواسات لسیده زینب» و نیز مواسات با امام سجاد علیه السلام. علت این است که حضرت زینب پس از عاشورا متحمل سختی های بسیاری شد و از این جهت زائران، پیاده مسیرهای طولانی تا کربلا را طی می کنند تا با تحمل سختی های این امر همدردی و همراهی خودشان با حضرت زینب و امام سجاد را نشان داده باشند. علاوه بر دو مورد مذکور که فلسفه غالب این موضوع



اربعین که می شود، اینجا همه منت زائران پیاده ابا عبدالله را می کشند

خاک پای زائر حسینیم

محمد بهرامی

حرکت عظیم پیاده روی شیعیان به سمت کربلا ی حسینی در ماه صفر، چند سالی است رونقی عجیب گرفته و نظرهای بسیاری را به خود جلب کرده است. این برنامه هر سال پر شور تر و پر شمار تر از قبل برگزار شده و طی آن جمعیت بسیار زیادی از کشورهای مختلف دنیا، خود را به عراق می رسانند و همراه مردم شهرهای مختلف سراسر عراق، با پای پیاده راهی کربلا می شوند. نگارنده دو سال است که همراه یک گروه مستندساز، توفیق همراهی با زوار پیاده پای را داشته است و مصاحبه های متعددی در این باره انجام داده است. مشاهدات این حضور و نیز ماحصل این گفتگوها، در قالبی گزارشی مختصر ارائه می شود. هر چند باید اعتراف کرد که این حکایت قابل وصف با متن و تصویر نیست و آنقدر بزرگ است که برای درک آن فقط باید حضور یافت تا بخشی از آن درک شود.

اهتمام و مداومت داشته‌اند ولی این امر از سوی رژیم امری غیرقانونی و مقابله با حکومت شمرده می‌شده است! و عاملان حکومت با زائران برخورد‌های شدید می‌کردند و با اقداماتی از جمله زندان، شکنجه، هتک حرمت و... با این امر مقابله می‌کردند. و این تقابل باعث شده بود تا پیاده‌روی اربعین کم‌کم رنگ مبارزه و مخالفت با رژیم به خود گیرد و یک بار هم در ایام اربعین حسینی در سال ۱۳۹۷ ق به دنبال پخشنامه رسمی رژیم بعث، مبنی بر ممنوعیت زیارت پیاده کر بلا، مردم با زمینه‌سازی برای مقابله با رژیم، حرکت عظیمی را پی‌ریزی کردند و نیرهای دولتی هم، با به کارگیری تانک‌ها، زره پوش‌ها و هواپیماها، راه‌پیمایی زائران پیاده حسین علیه السلام در مسیر نجف-کر بلا را در هم کوبیدند، درگیری‌های سختی میان نیروهای بعثی با انقلابیون شیعه و کاروان‌های زیارتی در طول راه و در حرم ابا عبدالله الحسین



فعالیت‌های تبلیغی هم توسط علماء انجام می‌گرفت و شعارهایی هم مطرح می‌شد. نقل می‌کنند که یکی از خصوصیات مرحوم شهید سید مصطفی خمینی این بود که ایشان به پیاده‌روی از نجف به کر بلا در تمام زیارت‌های مخصوصه امام حسین علیه السلام مقید بود، در سال چند مناسبت وجود دارد که مردم از نجف پیاده به کر بلا می‌روند (۱۵ شعبان، عرفه، اربعین، اول و نیمه رجب). ایشان هم در این مناسبت‌ها پیاده به کر بلا می‌رفت. می‌گویند گاهی می‌شد که کف پاهایش تاول می‌زد و خونابه از آن راه می‌افتاد و کاملاً مجروح می‌شد ولی باز هم به راه رفتن ادامه می‌داد.

دوران سخت صدام

در زمان رژیم جبار و دیکتاتور صدام حسین، پیاده‌روی وجود داشته است و بسیاری بر این امر



▲ در این غرفه دارو به بیماران داده می‌شود

شمرده می‌شوند برخی روایات متفرقه نیز ذکر می‌شود. امام صادق علیه السلام فرموده است: «من خرج من منزله یزید یارة قبر الحسین بن علی ان کان ماشیا کتبت له بكل خطوة حسنة و معانیه سیئة...»؛ هر کس به قصد زیارت امام حسین علیه السلام، پیاده از خانه‌اش خارج شود، خداوند در مقابل هر گام، برای او حسنه‌ای می‌نویسد و گناهی از او می‌زداید.

سابقه حرکت

برخی تصور می‌کنند که این حرکت جدید است و در سال‌های پس از سقوط صدام آغاز شده است. اما واقعیت این است پس از صدام این حرکت احیاء شده است و با وسعت فوق العاده بیشتر از قبل جان دوباره گرفته است. اما در تاریخ، این حرکت سابقه‌ای بس طولانی دارد که به برخی از مصادیق آن اشاره می‌شود.

اولین زائر

از جابر بن عبدالله انصاری به عنوان اولین زائر یاد می‌کنند و وی را جزء پیشگامان این جریان ذکر می‌کنند. جابر از نوجوانی در کنار پیامبر خدا با دشمنان اسلام جنگ می‌کرد. او در نوزده جنگ در رکاب پیامبر حضور داشت. او با جانش از اسلام دفاع کرد. پس از وفات پیامبر جابر به یاری امام علی علیه السلام شتافت. او در جنگ صفین در رکاب امام جنگید. جابر مردی پرکار و سخت کوش بود. او دانشمند و اهل عبادت بود. قرآن را از علی علیه السلام آموخت و عشق فراوانی به ایشان داشت و از شیعیان خالص آن حضرت بود. برخی گفته‌اند جابر در پیروی نابینا شد و با همین وضع، برای زیارت به کر بلا آمد و وقتی به قبر امام رسید، خود را روی قبر انداخت و از سوز دل صداد زد: «دوست من ای حسین دوست من ای حسین، بر خیز که جابر به زیارت آمده»

شیخ طوسی می‌نویسد: «روز اربعین روزی است که جابر بن عبدالله انصاری صحابی رسول خدا از مدینه برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام به کر بلا آمد و او اولین زائری بود که قبر شریف آن حضرت را زیارت کرد؛ در این روز زیارت امام حسین علیه السلام مستحب است و زیارت اربعین همین است.

علماء و بزرگان

در احوال بسیاری از علماء و بزرگان اهتمام به پیاده‌روی اربعین ذکر شده است. و ایشان همراه مردم عادی در این برنامه شرکت می‌کردند. از میرزای نایینی، آیت‌الله کمپانی، سید محسن امین، مرحوم شاه‌رودی و بسیاری از علمای معاصر در این موضوع نام برده می‌شود. علاوه بر پیاده‌روی در این مسیر، و برگزاری مجالس روضه و عزاداری، دیدار با عشایر و



سقای زائران رسمی است که کودکان از آیت‌الله آموخته‌اند

علیه السلام در گرفت و بسیاری کشته و مجروح شدند و هزاران نفر هم بازداشت شدند. حوادث این سال به «اربعین خونین» معروف شد.

این مشکلات زائران را مجبور می کرد تا به صورت مخفیانه و از مسیرهای خاص حرکت کنند. به خصوص راه کنار شط فرات، که پر پیچ و خم است و راه مشکل و ناهموار و خاکی است. و لذا از تسلط کامل نیروهای حکومتی بیرون بوده است. حکایت های

عجیب و جالبی در این باره نقل می کنند. برخی از زائران که از درون بیابان ها و نخلستان ها تردد می کرده اند، همراه خود یک بیل می بردند که وقتی عمال رژیم سر می رسیدند و از ایشان بازجویی می کنند تظاهر به انجام کشاورزی کنند! پذیرایی، خدمات، اسکان و تغذیه زوار، آن موقع هم وجود داشته و کسانی که در مسیرهای منتهی به کربلا منزل داشته اند به هر نحوی که شده این کار را انجام می دادند. برخی از ایشان نقل می کنند که روی نخل ها پارچه هایی می گذاشتیم که

علامت مسیر درست باشد تا زائران از مسیر منحرف نشوند و پای همین درخت ها هم آب و غذا می گذاشتند. از آنجایی که سخت گیری و زورگویی حکومت در این موضوع جدی بوده است برای راهنمایی زوار به سمت مسیر اصلی و نیز و دعوت از ایشان به منازل روستائیان برای استراحت و پذیرایی کودکان را سریع ایشان می فرستادند تا کسی شک و پیگیری نکند و موضوع عادی جلوه کند. حکایت های این ماجرا بسیار است و زمان زیادی هم از آن نگذشته است و اگر کسانی برای ثبت و مستندسازی آن اقدام کنند بسیار بجا است.

دسته ها و کاروان های شرکت کننده، از مناطق مختلف عراق می آیند. بعضی از این «موکب» ها، سابقه ای طولانی و آداب و رسوم خاص و دیرینه دارند. یکی از هیأت های معروف هیأت «طویریج» است که شاید نزدیک به سیصد سال سابقه داشته باشد.

بعد از سقوط صدام

بعد از سقوط صدام، پیاده روی به صورت علنی و مردمی، در حجم وسیع آغاز شد. البته تا چند سال، علیرغم عظمت بسیار، سر و صدای چندانی نداشت و در سه چهار سال اخیر بسیار چشمگیر شده است. در سال های ابتدایی بیشتر توسط مردم عراق و بعدتر با حضور ملیت های مختلف گسترش یافت.

شمار جمعیت شرکت کننده، در هر سال به صورت تصاعدی و عجیب بالا رفته و بسیاری از این رشد اظهار شگفتی می کنند.

ویژگی های بزرگترین جمع شیعیان

گستره جمعیتی: به سادگی می توان این حرکت را بزرگ ترین اجتماع مسلمانان دانست. تا چند سال پیش، از حج به عنوان بزرگ ترین اجتماع نام برده می شد. حج در ایام خاص خود و در شلوغ ترین زمان، جمعیتی ۳ میلیونی را در بر می گیرد. اما جمعیت حاضر در پیاده روی اربعین در سال ۱۳۹۰ طبق کمترین برآوردها ۱۶ میلیون نفر بود و برخی البته جمعیت را بیش از این و حدود بیست میلیون می دانند. همچنین در سال ۱۳۸۹ برآوردها حدود ۱۴ الی ۱۵ میلیون نفر بود.

کاروان ها و افرادی که قبل از اربعین از ایران وارد عراق می شوند به محض عبور از مرز در کنار جاده و در بیابان ها انسان هایی را می بینند که با پای پیاده در حال حرکت هستند و در برخی مسیرها مثل مسیر نجف به کربلا، جمعیت چندین روز متوالی مانند یک سیل خروشان در حرکت است و بدون اغراق، لحظه ای قطع نمی شود. حتی شب ها جمعیت زیادی جاری است.

در احوال بسیاری از علماء و بزرگان اهتمام به پیاده روی اربعین ذکر شده است. و ایشان همراه مردم عادی در این برنامه شرکت می کردند

یکی از خادمان موکب ها، در اربعین امسال نقل می کرد که آمریکایی ها که با ماهواره مسیرها و جاده ها را رصد می کنند و جمعیت پیاده ها را مشاهده می کنند گفته اند که جمعیت مثل یک مار بسیار بزرگ در جاده ها جاری هستند. این سیل عظیم پیاده روها در شب یا روز اربعین خود را به کربلا می رسانند و زیارت اربعین را می خوانند و بر می گردند.

گستره جغرافیایی: از خصوصیات بارز در این حرکت حضور ملیت های مختلف و مردم کشورهای متفاوت است. به سادگی می توان ادعا کرد که از تمام قاره ها در این برنامه حضور دارند و کسانی که یک بار در پیاده روی اربعین شرکت کرده باشند این موضوع را تأیید می کنند. نگارنده شخصا با افرادی از سوئد، بلژیک، استرالیا، دانمارک، فرانسه، آمریکا، موزامبیک، تانزانیا، تایلند، نیجریه، تونس، لبنان، بحرین، عربستان، ترکیه، کویت، پاکستان، هند، سوریه، کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و بسیاری کشورهای دیگر مصاحبه یا برخورد داشته است.

مردم برخی کشورها در قالب کاروان های بزرگ در این همایش عظیم شرکت می کنند. همچنین از تمام نقاط عراق هم در این برنامه شرکت می کنند. افراد زیادی هستند که ۱۵ روز یا ۲۰ روز پیاده می آیند. از بغداد، کاظمین، ناصریه، ساموه، موصل، بصره، دیوانیه و بسیاری شهرهای دیگر. مسیری که این افراد طی می کنند غالباً بیابان است و هیچ چیز ندارد. مثلاً چیزی شبیه کویرهای اطراف اتوبان قم تهران! با این تفاوت که گرد و غبار و باد و خاک در بیابان های عراق بسیار بیشتر از ایران و تقریباً همیشگی است.

گستره اقشار: تفاوت انسان ها در این مسیر معنا





یکی از شعارهای معروفی که در این راه زیاد دیده و شنیده می‌شود این عبارت است: «خدمت زوار الحسین، شرف لنا»

■ حاشیه ■

سرباز آمریکایی برگشت

✽ اطراف ناصریه عراق هر ساله موکبی برای خدمت‌گزاری به زوار برپا می‌شود که همه خدمه آن بودایی‌ها هستند!

✽ سربازی آمریکایی که در عراق نیروی ایالات متحده بود پس از مشاهده پیاده‌روی مسلمان شده بود و در حالی که آمریکا از عراق خارج شده بود آمده بود عراق و یکی از میلیون‌ها زائر پیاده پای امسال او بود!

✽ یکی از کشیش‌های بزرگ مسیحی در سال‌های گذشته با گریه و تواضع بسیار همراه این کاروان عظیم پیاده‌روی، نهایتاً دست در دست مسلمانان وارد حرم ابا عبدالله الحسین شد. ✽ در پیاده‌روی چند سال قبل، چند چینی و آلمانی در اثر دیدن صحنه‌های باشکوه پیاده‌روان مسلمان شدند.

✽ ظرفیت‌های این حرکت آنقدر است که برخی تنها با مشاهده آن از خود بی‌خود می‌شوند و نیاز به هیچ امر دیگری نیست. آنچه که مشخص است همین ظرفیت بسیار عظیم این حرکت برای نقش‌آفرینی در تحولات جهان اسلام و فراتر خواهد بود اما اینکه ما تا چه حد از این ظرفیت بهره‌گیریم به عملکرد خودمان مربوط است.

✽ در این کاروان بزرگ، از همه ملیت‌ها شرکت دارند. افغانی، هندی، ایرانی، عراقی، تبتی، پاکستانی، اروپایی، آفریقایی، طلبه و غیر طلبه... همه با هم و همراه هم‌اندیشی گمان‌آر تباط‌شیعیان سراسر جهان با هم در این همایش بزرگ فرصتی استثنایی است که نظیر و مشابه دیگری ندارد.

✽ استکیار سستی‌زی یکی از مولفه‌هایی است که با ظرفیتی خاص در این پیاده‌روی آرام و باطمینان نهفته است. در سال جاری، پرچم بحرین بر سر در بسیاری از موکب‌ها و نیز در دستان شهروندان عراقی و دیگر ملیت‌ها بود.

✽ از خصوصیات بسیار مهم این حرکت مردمی بودن آن است. این خصوصیت باعث می‌شود که جریانات خاص سیاسی یا... با اهداف سوء این حرکت را صادر نکنند و آسیب‌پذیری این حرکت کمتر خواهد بود. تمام مسائلی که ذیل این حرکت اتفاق می‌افتد به غیر از تأمین امنیت، مردمی است.

و پذیرایی از زائران. هر موکب اسمی متفاوت برای خودش دارد. مثلاً «موکب شباب امیرالمومنین» یا «موکب اهالی ناصریه» یا «موکب غریب طوس» بسیاری از موکب‌ها متعلق به قبیله‌ها و عشیره‌ها هستند که در جاهای مختلف عراق وجود دارند. موکب‌ها در ایام اربعین، در کنار جاده‌ها و مسیرهای تردد مشائین برپا می‌شوند و در بعضی مسیرها مثل مسیر نجف-کربلا به وفور و تعداد بسیار زیاد و بدون فاصله از یکدیگر وجود دارند و در برخی مسیرهای دیگر در فاصله‌های متفاوت از هم برپا می‌شوند. بسیاری از موکب‌ها همان هیئاتی هستند که در ایام دیگر سال در شهرها فعالند.

حداقل موکب، یک چادر و چند پتو است و بسیاری از خدمات از همین جنس است. بسیاری از موکب‌های دیگر هم، بسته به توانایی مادی فراتر از این هستند. پس از سقوط صدام، ساختمان‌های بسیاری با مصالح ساختمانی و با امکانات لازم، در مسیرهای پیاده‌روی توسط امنای موکب ساخته شده‌اند و لذا خدمت‌رسانی به مشائین توسط موکب مختلف اعم از چادرها و ساختمان‌ها صورت می‌گیرد. غیر از موکب، روستائینی که در اطراف مسیرها هستند نیز بعضاً میزبان زائرین می‌شوند و لذا امر اسکان، پذیرایی و خدمت‌رسانی ایشان را این سه بخش متکفل می‌شوند.

■ تنوع خدمات

شاید بتوان جذاب‌ترین امر در این حرکت را برای هر تازه‌وارد، تنوع خدمات و نوع ارائه آن دانست. در یک عبارت کلی باید گفت که هر کس به هر طریقی که می‌تواند و وسعش اجازه می‌دهد خدمت‌رسانی می‌کند. آنان که وسع بیشتری دارند اقدام به تأمین منابع غذایی و امکانات لازم می‌کنند و آنان که وسع کمتری دارند به کارهای دیگر کم‌خرج‌تر مشغول می‌شوند و آنچه از دستشان بر می‌آید انجام می‌دهند. اصولاً نوع ابتکاراتی که در این میان انجام می‌گیرد، خود یک سوژه بسیار قابل توجه است!

شایع‌ترین خدمات، راه‌اندازی موکب و چادر و تهیه پتو و تهیه و توزیع غذا است و همچنین راه‌اندازی ایستگاه پخش آب و چای. اما خدمات بسیار بسیار زیاد دیگری هم وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. تهیه صندلی در کنار مسیر برای استراحت مشائین، پخش انواع میوه‌ها بین افراد و در حجم زیاد، پخش بسته‌های کوچک و بزرگ آب معدنی، بافندگی کش‌های پیاده‌روها و نیز کیف‌ها با چرخ بافندگی دستی، پخش کالسکه رایگان بین افرادی که بچه کوچک دارند، ایستگاه تماس تلفنی رایگان، پخش عطر و گلاب و معطر کردن زائران، حمل و نقل رایگان با ماشین‌های سواری و بزرگ‌تر، تعمیر رایگان

ندارد و یکرنگی تحفه این بازار است. دکتر و تاجر و کارگر و کارمند... همه در این برنامه حضور دارند. زن و مرد و کودک هم ندارد. برخی می‌پندارند که وقتی سخن از حضور زنان و کودکان می‌شود منظور این است که غالب افراد مردان هستند و در کنار آن‌ها بعضاً زنان و کودکان هم حضور دارند ولی حقیقت این است که زنان و کودکان اگر از مردان بیشتر نباشند کمتر نیستند! مسیرها مملو است از کودکان زیر دو سال است که همه مسیر را با کالسکه یا در آغوش والدینشان می‌پیمایند. بسیاری از افرادی که از نظر جسمی توانایی کمتری دارند نیز به پیاده می‌آیند. افراد معلول، افرادی که یک پای خود را از دست داده‌اند و ویلچر نشین‌ها و مشابه این‌ها در این مسیر به وفور دیده می‌شوند.

■ خدمت به زائران

اگر بخواهیم این حرکت را بررسی و مطالعه دقیق کنیم، بی‌گمان فصل بسیار مهمی از آن، موضوع «خدمات» است. یکی از عوامل شگفتی‌ساز این جریان هم همین مسأله است. یکی از شعارهای معروفی که در این راه زیاد دیده و شنیده می‌شود این عبارت است: «خدمت زوار الحسین، شرف لنا». همه کسانی که از کشورهای مختلف برای پیاده‌روی می‌آیند از نحوه ارائه خدمات و پذیرایی از زائرانی که خود عراقی‌ها به آن‌ها «مشائین» می‌گویند تعجب می‌کنند. به سبب این اهمیت سعی می‌کنیم بررسی جامعی در مورد آن داشته باشیم. مشائین، حین پیروان مسیر، هر گاه که احساس خستگی یا گرسنگی کنند و نیاز به استراحت داشته باشند امکان ندارد که سر خود را به چپ یا راست برگردانند و امکاناتی برای استراحت یا رفع گرسنگی در اطراف خود نیابند! در تمام مسیر ۸۰ کیلومتری نجف تا کربلا هر چند متر به چند متر موکب خدمت‌رسانی مردمی برپاست و آن قدر عرضه خدمات بسیار است که برای ارائه این خدمت رایگان و صمیمانه به زائران التماس می‌کنند. همیشه توصیه می‌شود که خدمتتان به دیگران بی‌منت باشد و لسی در اینجا با منت کشیدن از زوار به آنان خدمت می‌کنند و این اعتقادشان است که بایستی منت زائر را کشید.

■ موکب یعنی چه؟

بسیاری از خدمات در داخل و اطراف محلی به نام «موکب» برپا می‌شود. موکب تقریباً مترادف با هیأت است. موکب هم نامی برای هیأت‌های سخنرانی و عزاداری هست مانند همان چیزی که در ایران هم وجود دارد و هم نامی برای محل‌های خدمت‌رسانی

پیر مرد با خرما از زائران پذیرایی می کند



که از امکانات ایشان استفاده کنند. این امر با حضور در میان جمعیت و بعضاً با اصرار فراوان و التماس انجام می شود. اگر دعوتشان را اجابت کنی بسیار خوشحال می شوند و تا حد توان به زائر رسیدگی می کنند. گاهی همه افراد یک موکب برای خدمت به یک میهمان بسیج می شوند و واقعاً می دوند تا هر چه می توانند برای او انجام دهند. گاهی اوقات هم کار به اجبار می رسد و سعی می کنند هر طور شده میهمان را جذب کنند. در برخی مسیرها که ماشین ها هم تردد می کنند، در مواقع ناهار و شام و دیگر اوقات، جوانان وسط جاده می ایستند و دست هایشان را باز می کنند و ماشین ها را مجبور به توقف می کنند، وقتی بایستی شروع می کنند به گفتن: الان وقت غذا است، شام یا ناهار آماده داریم، جا و پتو برای استراحت هم فراهم است، حمام و آب گرم هم موجود است و... منت سر ما بگذارید و میهمان ما باشید! این صحنه ها استثناء نیست و فراوان دیده می شود.

برخی اوقات وقتی زائر از افراد خدمت رسان تشکر می کنند جواب جالبی به آن ها داده می شود؛ «ذکر»، یعنی نازت را هم می کشیم! این نه فقط یک شعار که یک واقعیت موجود است و واقعاً این اتفاق می افتد. شاید برخی مطالبی که در باب خدمات گفته شد را پیش خود طبیعی و سهل و ساده بپندارند. لذا ذکر برخی نکات لازم است.

ضعف مالی بسیاری از صاحبان و متصدیان موکب: زندگی مردم عراق در دوران رژیم صدام با محدودیت های فراوان مالی همراه بوده است و بسیاری از فعالیت های اقتصادی ممنوع بوده است و اکنون نیز زمان زیادی از آن وقت نگذشته و اوضاع اقتصادی مطلوبی حاکم نیست و آثار آن دوران در زندگی مردم باقی است. از طرفی خود دولت عراق تازه تأسیس است. بسیاری از صاحبان موکب از افراد متوسط و یا ضعیف هستند ولی اهتمام آنان به این موضوع و ارزشی که برای ائمه قائل هستند باعث می شود تا به هر نحو، خدمت رسانی کاملی ارائه دهند. بسیاری از این افراد یک سال زحمت می کشند و پس انداز می کنند تا در این چند روز هزینه مشاء کنند. سختی برخی از خدمات و نبود آب و برق و گاز: کمبود امکانات شرایط خدمت رسانی را سخت و دشوار می کند و شرایط آنجا با آنچه معمولاً ما تصور می کنیم و در اطراف خودمان می بینیم متفاوت است. برای این موضوع کافی است که فقط دو مصداق ذکر شود. در مسیر این موکب ها برق وجود ندارد و همچنین آب! اما خدایان تمام موکب ها برق را با زئور اتورهای کوچک و بزرگ و آب را با منبع و تانکر تأمین می کنند. همچنین اضافه کنید نبود گاز، کمبود امکانات ارتباطی و حمل و نقل، محدودیت های عبور و مرور و...

یک رنگی انسان های مختلف ذیل بر نامه های امام حسین علیه السلام است. خدمت کردن نظامیان یا کودکانی که فریاد می زنند و زائران را دعوت می کنند بسیار دیدنی است.

فرهنگ خدمت به مشائین

اکثر خدمت رسانی ها همراه با یک سری حواشی و بایک فرهنگ خاص است که بیان آن خالی از لطف نیست و البته دیدن این صحنه ها لطف مضاعف دارد. متصدیان موکب ها و افرادی که هر گونه خدماتی را تدارک دیده اند با بلندگو و بدون آن به زور خوش آمد می گویند و از آنان تقدیر می کنند. اصطلاحات «هلا بکم»، «هلا بزوار»، «هلا بزوار ابوالسجاد»، «هلا محبین الحسین»، «هلا محبین الزهراء» برای کسانی که یکبار در این برنامه شرکت کرده اند آشنا است و بسیار زیاد شنیده اند. متصدیان موکب ها و افرادی که ایستگاه صلواتی دارند و یا غذا و امکانات فراهم کرده اند با صدای بلند از زائران دعوت می کنند

کالسه، تعمیر رایگان موبایل، ایستگاه شارژ موبایل، تهیه آب گرم و حمام، شستشوی لباس ها، پخش انواع غذاهای رسمی و محلی و چیز های دیگر مثل آب نخود و شلغم و خرما زده و پخش دارو و قرص برای امراض مختلف، ماساژ بدن و پاهای زائرین با دست و نیز دستگاه های برقی، پخش سیگار رایگان! و خدمات بسیار زیاد و متفاوت دیگر.

تنوع خادمین

تنوع خادمین نیز مطلب قابل توجهی است. از آنجا که خدمت رسانی به زائر امام حسین علیه السلام یک ارزش و یک فرهنگ جا افتاده و مهم در عراق است این امر عمومی است و همه به آن اهمیت می دهند و انجام آن را افتخار خود می دانند. خادمین، شامل افراد عراقی و غیر عراقی، کودکان و زنان، اهالی شهرها و روستائیان، مقامات مسئول و نظامیان و هلال احمر و طیف های مختلف دیگر می شوند. یکی از صحنه های جالب و واقعاً دیدنی همین



نقش حضرت زینب سلام الله علیها در ماندگاری عاشورا
در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محمدیان

تأثیر کار حضرت زینب به اندازه خون شهدای کربلاست

محمد رضا باقری

حجت الاسلام والمسلمین محمد محمدیان،
رئیس نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در
دانشگاه هاست، و سال هاست که در حوزه
مسایل دینی پژوهش های مختلفی داشته و
حدود ۳۶ جلد کتاب از وی منتشر شده است.
محمدیان سه کتاب هم درباره واقعه عاشورا
دارد، «زیبایی های کربلا»، «گزارشی مستند
از کربلا» و «اگر زینب نبود». در این گفت و
گو سعی بر آن بوده تا بتوانیم درباره شخصیت
حضرت زینب کبری سلام الله علیها و بهره گیری
از آن در زندگی امروزی مان صحبت کنیم.





جریان عاشورا اینقدر پرنگ است که ابعاد دیگر شخصیت زینب پوشیده مانده است.



ما به واقعه عاشورا اینطور نگاه می‌کنیم که اگر بحث، حدوث اسلام بود، بقای اسلام و تضمین ماندگاری اسلام،

واقعه عاشورا بود که باعث شد این دین طی سالیان دراز باقی بماند، امام حسین علیه السلام عمده کار عاشورا را به دوش گرفتند، منتها واضح است که «کر بلا در کر بلا می‌ماند اگر زینب نبود»، چه سابقه‌ای از حضرت زینب سلام الله علیها ایشان را برای ایفای چنین نقشی آماده می‌کند؟ تابلوی عاشورا بزرگ‌ترین تابلویی است که خداوند برای همه تاریخ بشریت تصویر کرده است. تنها تابلویی که خدا برای عموم انسان‌ها ترسیم کرده و از باسوادترین تا کم‌سوادترین و از عمیق‌ترین تا سطحی‌ترین انسان‌ها این تابلو را به اندازه ظرفیتشان درک می‌کنند، تابلوی عاشورا است.

درست است که اتفاقات روز عاشورا تنها طی چند ساعت رخ داد، اما تابلویی که در روز عاشورا به تصویر کشیده شده به وسعت طول تاریخ است و نمی‌توان عاشورا را بدون شخصیت حضرت زینب سلام الله علیها به درستی تصویر کنید. بله! حضرت زینب یکی از ارکان تابلوی عاشورا است و شخصیت ایشان به گونه‌ایست که، امام معصوم در موردش می‌فرماید «عالمه غیر معلمه». یعنی کسی که از علم لدنی برخوردار است، از علوم ملکوتی برخوردار است. علوم ملکوتی برای کسانیست که ظرفیتشان خیلی بالاست و این عبارت یعنی حضرت زینب سلام الله علیها ظرفیتش خیلی بالاست که معصوم اینگونه از ایشان تعبیر می‌کند. مورد دیگر همین لقبی که برای حضرت زینب سلام الله علیها به کار می‌رود: «عقیله بنی هاشم». یعنی خردمندترین زنی که در بنی هاشم سراغ داشتند. عبدالله بن عباس همیشه حضرت را با همین عنوان یاد می‌کرد. یعنی خردمندترین بنی هاشم. در بنی هاشم ایشان را به عنوان یک زن بسیار عاقل و مظهر خردورزی معرفی می‌کردند. هر چند حضرت زینب علیها السلام معصوم نیست ولی ما معتقدیم تالی تلو معصومند. کسی که به نیابت امام می‌رسد، نایب امام معصوم می‌شود، آن فرد، فردی عادی نخواهد بود. متأسفانه در خصوص جنبه علمی حضرت خیلی کم کار شده است، به خاطر اینکه جریان عاشورا اینقدر پرنگ است که ابعاد دیگر شخصیت زینب پوشیده مانده است. خوب است بدانید که خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها را ایشان نقل کرد. همان خطبه معروفی که ائمه علیهم السلام تأکید داشتند که شیعیان حفظ کنند، راوی آن حضرت زینب سلام الله علیهاست. جلسات تفسیری که ایشان چه در مدینه و چه

در کوفه داشتند و معارفی که از طریق ایشان بیان می‌شده، احادیثی که در کتاب‌ها از ایشان نقل شده نشان می‌دهد که جایگاه علمی بسیار بالایی دارند.

■ اگر بخواهیم به زبان امروزی حرف بزنیم، حضرت زینب سلام الله علیها، رسانه‌ی عاشورا است؛ اهمیت رسانه آن روزها چطور بود؟ و حضرت این کار را چطور انجام دادند؟

امروز همه می‌دانیم نقش رسانه چیست، نظام سلطه بیشترین موفقیتش را مرهون داشتن رسانه‌های قوی است. شما تصور کنید که یک ماه رسانه از دست نظام سلطه گرفته شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ یا این قدرت رسانه که در دست نظام سلطه است اگر یک ماه دست ما باشد، دنیا زیر و رو می‌شود. اگر این اتفاق بیفتد آگاهی در دنیا بسیار بالا می‌رود. امروز با قدرت رسانه اینقدر صداهای اضافه تولید می‌کنند که صدای حق در میان آن‌ها گم شود. امروز

ما خوب می‌فهمیم رسانه یعنی چه. مادر آن دوران، امام حسین علیه السلام می‌خواهند کاری کنند که ماندگار باشد. تعداد طرفدارهای حضرت اباعبدالله زیاد نیست. فضای رعب و وحشت ایجاد شده است. تمام رسانه‌ها در اختیار قدرت حاکم است. رسانه‌های آن روز شعر بود و خطابه و معمولاً جلسات وعظ. بین پرانتز عرض می‌کنم اگر کسی نقش شعاردار جنگ صفین را در هر دو جبهه مطالعه کند، می‌فهمد رسانه آن روز چه بود. شاعرانی که برای امیرالمومنین

شعر می‌سرودند، فصل مستقلی در تاریخ دارند. بیشتر شعرای صفین در لشکر امیرالمومنین، زنان بودند که شعر می‌سرودند، آن هم چه شعرهایی! خصوصاً زرقا که خیلی معروف است و زنان دیگری که شعر می‌سرودند و چنان فضای حماسی ایجاد می‌کردند که لشکر امیرالمومنین کاملاً از لحاظ تبلیغاتی برای رودرروی آماده می‌شد.

بالاخره سیدالشهدا می‌خواهند کاری انجام بدهند که نباید در پستوها و نهان خانه کتابخانه‌ها بماند، این کار نیاز به تبلیغ دارد. من معتقدم به همان اندازه که خود عاشورا مهم است، رساندن پیام عاشورا همان اندازه اهمیت دارد، چون دشمن به شدت دنبال این بود که آن وقایع پوشیده بماند و در همان کر بلا دفن و تمام شود. حتماً نمی‌خواستند که خبر این حادثه در جهان اسلام آن هم به نفع

تابلوی عاشورا
بزرگ‌ترین
تابلویی است که
خداوند برای همه
تاریخ بشریت
تصویر کرده است

امام حسین علیه السلام منتشر شود. دستگاه یزید علیه سیدالشهدا به عنوان اینکه از دین خارج شدند و به عنوان طاعی خبرسانی می‌کرد، اما هیچ وقت نمی‌خواست این حادثه بزرگ و این حماسه‌ها نقل شود. لذا امام حسین علیه السلام آن طراحی‌ای که داشتند برای عاشورا یک جنبه‌اش جنبه رسانه‌ای بود. هیچ کس مثل حضرت زینب سلام الله علیها نمی‌توانست این رسانه را تأمین کند و نقش رسانه را ایفا کند. اولاً زن بودن ایشان موجب می‌شد که بتواند عواطف و احساسات را در اوج خود نشان دهد. علاوه بر اینکه این زن، دختر علی بن ابیطالب علیه السلام است و هنوز طنین خطبه‌هایش در گوش مردم بود. علاوه بر اینکه خودش از نزدیک شاهد صحنه کر بلا بوده و خودش مصیبت دیده است، همه اینها دست به دست هم می‌دهد که نقش این رسانه را خیلی پرنگ کند. لذا خیلی‌ها به اباعبدالله گفتند که چرا خانواده‌ات را

همراه خودت می‌بری، آن‌ها متوجه نبودند نقشه امام حسین علیه السلام و طراحیشان چیست. امام حسین علیه السلام می‌دانستند اگر زینب نباشند، کر بلا در کر بلا خواهد ماند. لذا با همه اصرارهایی که بود، ایشان خانواده را با محوریت زینب کبری سلام الله علیها برای حضور در کر بلا با خود همراه کرد. با این نگاه اگر بنگریم، در می‌یابیم کاری که حضرت زینب در روزهای بعد از عاشورا کرده به اندازه خون شهدای کر بلا تأثیر داشته است. ایشان در دوره‌ای که به شدت کمبود رسانه بود

و رسانه‌های موجود هم همه در اختیار قدرت حاکم قرار داشت، به تنهایی رسانه‌ای شد که همه رسانه‌ها را تحت تأثیر خودش قرار داد و آن برتری رسانه‌ای خودش را نشان داد.

■ با این حساب آیا امروز این رسالت زینبی انقلاب ما هم کار رسانه‌ای است؟

اگر بپذیریم که انقلاب اسلامی یکی از شاخه‌های کر بلاست، که ادله‌ی بسیار مستند و قوی‌ای داریم که در ختی که در کر بلا نهالش غرض شد و تبدیل به شجره طیبه‌ای شد که اصلها ثابت و فرعها فی السماء، یکی از میوه‌هایش انقلاب اسلامی در کشور ماست. مطمئناً بدون زینب کر بلایی هم باقی نمی‌ماند، مگر عاشورا بدون حضرت زینب قابل تصور است؟ و در این ۳۳ سالی که از انقلاب اسلامی می‌گذرد به وفور

کارهای حسینی در این کشور اتفاق افتاده و روح حاکم بر جریان عاشورا در قطعه قطعه این کشور و در تمام زوایای انقلاب اسلامی قابل لمس است، مطمئناً کار زینبی یک الویت برای ما محسوب می‌شود، کسانی که امروز در عرصه فرهنگ کار می‌کنند، که عقبه کار رسانه‌ای کارهای فرهنگیست و آن‌هایی که در کار رسانه به این نقش توجه دارند، قطعاً آن کار حضرت زینب را انجام می‌دهند، به عنوان مثال آن کاری که سید ناصر حسینی کرد، با کتاب «پایی که جاماند» کاری زینبی بود.

این‌ها یک دوره‌ی مجاهدت داشتند، که دوره کر بلایی بودن و عاشورایی بودنشان بود و چه در جبهه و چه در دوران اسارت، این کار آن‌ها بود، اما کاری که ایشان بعد از برگشت انجام داد و شروع به نوشتن کرد و کسانی که این کارش را ترویج می‌دهند، کمتر از دوره حضورشان در جبهه و مقاومتشان در اردوگاه‌های عراقی نیست. این که ۳۳ سال این ملت با افتخار مقاومت کرده، تأثیر عاشورا است. کار عاشورا نیاز به انتقال پیام دارد و بهترین جایگاهش مجالس حسینی است. یعنی در مجالس حسینی باید این پیام‌ها تکرار شود. امروز دیگر مجالس حسینی نباید منحصر به تکیه‌ها و حسینیه‌ها باشد، بلکه در فضای مجازی هم باید حسینیه‌ها را برپا کنیم. علاوه بر شکل سنتی حسینیه‌ها باید حسینیه‌های مجازی هم راه‌اندازی کنیم، برای مخاطبین میلیونی که در دنیا وجود دارد و تشنه دریافت آموزه‌های حسینی است.

■ در مورد نقش‌های حضرت زینب سلام‌الله علیها غیر از کار رسانه‌ای، مدیریت صحنه توسط ایشان به چه نحوی بود؟

کار رسانه‌ای کر بلا توسط حضرت زینب سلام‌الله علیها انجام شده و ایشان به محض شهادت امام حسین علیه السلام مأموریتش را شروع می‌کند. قبل از آن مأمور بودند که در خیمه باشند. در روز عاشورا تنها جایی که در تاریخ نقل شده که حضرت زینب از خیمه بیرون آمدند، در قضیه شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام

است که آن هم رمز و رازی دارد. نزدیک شهادت حضرت اباعبدالله، مأموریت خانم حضرت زینب شروع می‌شود. از خیمه بیرون می‌آید و عمر سعد را به شدت مورد توبیخ قرار می‌دهد و به گونه‌ای با قدرت با عمر بن سعد صحبت می‌کند که عمر سعد نمی‌تواند جوابی بدهد و فقط می‌تواند میدان را خالی کند، پاسخ ندهد و برود.

بعد از شهادت سید الشهداء، سر و سامان دادن به اسراء و حفظ این‌ها؛ فقط هم حفظ جسمی نبود، روحیه این‌ها را حفظ کردن - که عجیب است که در این مسیر که چقدر طول کشیده رفت و برگشت، یک نقطه ضعف از این مجموعه اسرا نقل نشده - همه را زینب کبری سلام‌الله علیها چنان مدیریت کرده است که ما اگر بخواهیم مصداقی

برای مدیریت بحران در عالم پیدا کنیم، حضرت زینب مثل اعلای مدیریت بحران هستند. چنان صحنه را مدیریت کرد که دو سه ساعت بعد از اینکه شب شد، بالاخره یک چادر نیم سوخته‌ای را توانست برپا کند و همه اسراء را در این خیمه جمع کند. آن هم اسرایی که فرزندان و همسر و برادرشان جلوی چشمشان شهید شدند. بعضی چندین شهید و چندین داغ جلوی چشمشان اتفاق افتاده و الان هم که داغ اسارت ایجاد شده است. شما ببینید خانواده شهدای ما وقتی فرزندانشان شهید می‌شدند، همه به این‌ها احترام می‌گذاشتند، تکریم می‌کردند، اما در کر بلا علاوه بر داغ شهادت، داغ اسارات هم هست. اما مدیریتی که شیر زن کر بلا داشت، بلافاصله همه را از بیابان جمع کرد، خیمه‌ای برپا کرد، این‌ها را زیر خیمه جمع کرد، آرامشان کرد، و فردا این‌ها را آماده حرکت کرد و روز یازدهم محرم اولین مجلس روضه

اگر بخواهیم مصداقی برای مدیریت بحران در عالم پیدا کنیم، حضرت زینب مثل اعلای مدیریت بحران هستند

را با حضور دشمنان اباعبدالله در کر بلا برپا کرد به گونه‌ای که راوی می‌گوید دوست و دشمن داشتند گریه می‌کردند.

کار بعدی حضرت در کوفه است، وضعیت کوفه خیلی خاص بود. آنهایی که به استقبال کاروان اسرا آمده بودند، همه داشتند گریه می‌کردند. کوفی‌ها چون اهل بیت را می‌شناختند و احساس شرمندگی شدید هم به آنها دست داده بود. در اثر غارتی که در کر بلا اتفاق افتاده بود، حجاب زن‌ها و دختران خیلی با مشکل روبرو شده بود، چون در روایات هم صریح گفته شده که «مکشفات» شدند، این مشکل تا کوفه وجود داشت، یکی از کارهایی که حضرت زینب کرد به محض ورود به کوفه، اول به فکر حجاب دخترها و خانم‌ها بود. زنانی که آشنا بودند و مراجعه کردند، از این زنان کوفه

خواست سریع برای این‌ها چادر و روسری بیاورند، و این‌ها آوردند و دخترها را از لحاظ حجاب تأمین کردند و تا آخر هم از لحاظ حجاب مشکلی وجود نداشت. گاهی این موضوع درست نقل نمی‌شود.

حضرت زینب این‌ها را مدیریت کرد، بعد از آن خطبه‌اش در کوفه که مجلس این زیاد را به هم زد. این زیاد می‌خواست قدرت نمایی کند، و بگوید اسیر نشانه پیروزی است. مجلس تشکیل داده بود و کوفی‌ها را جمع کرده بود که بگوید ببینید من این‌ها را آوردم و این هم سند پیروزی من است که هم از مخالفان یک زهر چشمی

گرفته شود و بعد به دوستان اهل بیت هم احساس یأس دست بدهد. حضرت زینب سلام‌الله علیها کاری کرد که این زیاد تا آخر عمرش پشیمان شد. آن جملاتی که حضرت گفته که بحث مفصل دارد و آن عبارت بلند که من معتقدم عرفانی‌ترین جمله در مورد کر بلاست که «ما رایت الا جمیلاً».

و بعد در شام، شام خیلی مهم بود، راس حاکمیت بود، یزید با همه قصاوت و پستی در آن جا حضور دارد و می‌خواهد باز سند پیروزی را نشان بدهد. در فضایی که این‌ها را نمی‌شناسند و تبلیغ هم شده که یک گروهی که از دین خارج شدند، می‌آیند و یزید پیروز شده و این هم سند پیروزی‌ش؛ این مجلس را به هم زدند واقعاً خیلی هنر می‌خواست که همان خطبه امام سجاد علیه السلام و خطبه حضرت زینب سلام‌الله علیها چنان اوضاع را تغییر داد که یزید گفت چه کسی گفته بود حسین را بکشید مگر من گفته بودم؟ انکار کرد! ببینید





هیچ کس در دین ما نگفته که دفاع از دین مربوط به مردان است. بحث جهاد و شمشیر به دست گرفتن و به خاطر مسائل جسمی گفته شده تا مردان هستند نیازی به جنگیدن زنان نیست

می‌زند. این مثال فقط برای زن‌ها نیست، خداوند برای همه مومنان دو الگوی بزرگ نشان می‌دهد که یکی آسیه همسر فرعون و دیگری حضرت مریم علیهما السلام هستند. لذا جایگاه زن در مکتب ما جایگاه فوق العاده مهمی است. در کنار هریک از بزرگان هم یک زن فوق العاده فرهیخته وجود دارد. نمی‌توان نقش رسول خدا را بدون توجه به حضرت خدیجه علیها السلام به درستی تبیین کرد. همین طور نمی‌توان نقش امیر المومنین را بدون نقش حضرت زهرا سلام الله علیها خوب ترسیم کرد و در مورد حضرت سیدالشهدا نیز همینطور است.

هیچ کس در دین ما نگفته که دفاع از دین مربوط به مردان است. بحث جهاد و شمشیر به دست گرفتن و به خاطر مسائل جسمی گفته شده تا مردان هستند نیازی به جنگیدن زنان نیست. در کربلا هم اجازه داده نشد که زنان وارد این عرصه شوند. هیچ نقضی هم نیست. اما دفاع از دین شامل همه می‌شود. مرد و زن ندارد. مگر می‌شود بگوییم عرصه دفاع از حقیقت و دفاع از ارزشهای اصیل الهی مخصوص مردان است و زنان وارد این عرصه نشوند؟ بله نگاه متحجرانه‌ای وجود دارد که اینها را هم ممکن است برای زنان شایسته نداند ولی در مکتب ما مگر می‌شود کنار رسول خدا نقش حضرت خدیجه را ندید؟ مگر می‌شود کنار حضرت امیر نقش حضرت صدیقه را ندید؟

کدام نقش را می‌گوییم؟ نقش مرزبانی از دین، پاسداری از دین، تبلیغ دین، فدا شدن برای دین، اینکه مرد و زن نمی‌شناسد. همانگونه که مردان مسئولیت داشتند بروند در کربلا جان خودشان را فدا کنند. زنان هم مسئولیت داشتند. به نظر من کار زنان بسیار سخت‌تر بود. شهدا نصف روز جنگیدند، به شهادت رسیدند ولی اسرا خیلی زحمات بیشتری را متحمل شدند. قطعاً شهادت برای آن‌ها خیلی آسان‌تر بود تا اسارت. بارشان خیلی سنگین بود و از عهده‌اش هم برآمدند. لذا در انجام رسالت‌های بزرگ هیچ فرقی بین زن و مرد نیست با کمی تغییر در نقش‌ها همه باید وارد این میدان شوند. مگر حقیقت برای مردهاست؟! وظیفه همه است. لذا این نگاه به زن و نقشش را باید تغییر بدهیم. البته هنر زن مسلمان این است که در کنار ایفای این نقش‌ها عفاف هم داشته باشد، این هنر خیلی بزرگ است و در اجتماع تاثیر گذار است.

جای خودش را دارد، هر کدام در جای خودش در حد اعلان نشان داده می‌شود.

■ حضرت زینب کبری سلام الله علیها به صبر شهرت دارند، این صبر از چه جنسی است؟

صبرهایی که در مردم رایج است معمولاً دو نوع صبر است. یک صبر از باب ناچاری است. یک عده می‌گویند چه کار می‌توانیم بکنیم؟ همین است که هست! ناچاریم صبر کنیم. این یک صبر است. یک صبر هست که بالاتر از این است افراد می‌گویند: حتماً حکمتی دارد که ما نمی‌دانیم حکمتش چیست. چون خدا این عالم را تدبیر می‌کند، این عالم که بی‌صاحب نیست، خداوند حتماً در این مصیبت‌ها حکمتی قرار داده که ما نمی‌دانیم و صبر می‌کنیم. این نوع دوم باز نسبت به اولی بهتر است. اما صبری که بالاتر از اینهاست و برای اولیای خداست، صبر از روی معرفت و محبت است. صبریست که در آن شکر وجود دارد. صبر شاکرانه است که در زیارت عاشورا می‌خوانیم «اللهم لک الحمد حمد الشاکرین لک علی مصائبهم». چطور می‌شود کسی در مصیبت شکر کند؟ این باید به قدری نگاهش عمیق باشد که باطن مصیبت‌ها را ببیند. هر مصیبتی باطنش لطف و رحمت الهیست. کسی که باطن را ببیند صبرش می‌شود صبر شاکرانه. من معتقدم صبر حضرت زینب

سلام الله علیها صبر عادی نبود. می‌گویند صبر ایشان خیلی زیاد بود، نه! بحث زیاده و کمی نیست. اصلاً بحث کمیت نیست. بحث عمق صبر است. روح صبر است. روح صبرشان صبر شاکرانه بود که ادامه همان کلام «ما رایت الا جمیلاً»، در تمام صبرها لطف خداوند را هم می‌دید. لذا کلمه‌ای از ایشان نقل نشده که درهای بوی ناراضیتی از آن به مشام برسد، بلکه تمامش رضای به رضای خداست.

■ برخی معتقدند نباید به زنان نقشی در جامعه واگذار کرد، با توجه به نقش حضرت زینب سلام الله علیها، اصول حضور زن در جامعه چگونه است؟

«وَصَرَّبَ اللَّهُ مَثَلَهُ لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» خداوند در قرآن برای همه مومنان، دوزن را مثال می‌زند، همین طور که قبلاً هم برای کافران دوزن را مثال

چقدر باید قدرت مدیریت بالا باشد که بتواند در عرض یکی دو روز فضای شهری مثل شام را که آن استقبال و شادمانی را کردند، به گونه‌ای تغییر بدهی که همه تحت تاثیر قرار بگیرند. اگر کسی می‌خواهد شجاعت مجسم را ببیند باید زینب سلام الله علیها را ببیند. حضرت زینب سخنانی با یزید گفته‌اند که ای کاش اهل مجالس اباعبدالله، صاحبان منابر و مداحان این خطبه را یک بار در سال کامل برای مردم بخوانند. من معتقدم اگر حضرت زینب هیچ چیز دیگر جز این خطبه نداشت، این خطبه نشان می‌داد که دختر عصمت و دختر علی علیه السلام است. این خطبه فوق العاده است، نشان دهنده اعتماد به نفس در اوج نگاه تحقیرآمیز به حاکمیت است.

نکته دیگری که من در کتاب «اگر زینب نبود» فقط متش را آوردم و نتوانستم هیچ توضیحی بدهم، آن سخنانی است که بین حضرت زینب و حضرت زین العابدین سلام الله علیهم بین کربلا و کوفه رد و بدل شده است. شما تصور کنید بعد از عاشورا با آن عزایی که پیش آمده و شهادت سیدالشهدا، در حال اسارت، حضرت زینب امام سجاد را دلداری می‌دهد. آینده کربلا را بیان می‌کند و عظمتی که آنجا پیدا خواهد شد و اینکه راه ما تازه آغاز این عظمت است، این راه بناست ادامه پیدا کند و به قدری زیبا اینها را تصویر کرده، که من حقیقتاً خسران می‌دانم که یک بچه شیعه این سخنان حضرت زینب را یک بار نخوانده باشد. بسیار عمیق این نکته را فرموده و مهم این است که امروز سندی در دست ماست. یقیناً در دنیا هیچ مراسم مذهبی‌ای به عظمت روز اربعین در کربلا نداریم. حج تمتع بزرگ‌ترین مراسم مذهبی در دنیا است. در ایام حج حداکثر دو و نیم میلیون نفر زائر بوده‌اند. اما بینید روز اربعین در کربلا چقدر زائر می‌آید. بیش از ۱۳ میلیون نفر در اربعین در کربلا جمع می‌شوند. اینکه حضرت زینب سلام الله علیها به امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: اینجا نشانه‌ای ایجاد خواهد شد - که منظور بارگاه امام حسین است - که تا روز قیامت دلهای علاقه‌مندان به حقیقت در اینجا خواهد تپید، این‌ها چیزهاییست که اگر ما کمی در آن تأمل کنیم و حضرت را در قالب همین خطبه شام و همین سخنانی که با حضرت زین العابدین داشته، ببینیم، نشان می‌دهد که طراحی جریان کربلا، یک طراحی عادی نیست و به همین نسبت نقش حضرت زینب هم یک نقش عادی نیست. کاملاً حساب شده است، گریه جای خودش را دارد، حماسه جای خودش را دارد، مطالب معرفتی و عرفانی جای خودش را دارد، مقاومت

خطبه حضرت زینب سلام الله علیها چنان اوضاع را تغییر داد که یزید گفت کی گفته بود حسین را بکشید مگر من گفته بودم؟

ذکر معین الضعفا خیلی ها را به آرزوی شان برای
زیارت امام رضا علیه السلام رسانده است

افتاده ام از پا تو دستم بگیر

زهره کهندل



کم نبودند پیرزن، پیر مرد های تنهایی که آرزوی شان رفتن به حرم آقا بود. مشهد بودند اما کسی نبود که ببردشان حرم، خودشان هم پای رفتن نداشتند یا حتی کم نبودند معلولان جسمی و ذهنی که دلشان برای دیدن پنجره فولاد لک زده بود و آرزویشان، نوشیدن یک پیاله آب سقاخانه حرم به نیت شفا بود. خیلی ها با ذکر معین الضعفا به آرزوی زیارت رسیدند، همچون صغری خانوم پیرزن تنهایی که زن همسایه شده بود مثل دخترش. تن مردش که رفت زیر خروارها خاک، تنها تر شد. فکر می کرد که بچه، وقت پیری، می شود عصای دست اما نشد. پسرش کیلومترها دور تر در شهری دیگر، درگیر خودش بود و دغدغه هایش. گاهی که درد می افتاد به پاهایش مثل فلج ها، لش می شد. زن همسایه، معلم بود و فقط برای دادن غذایی آمد پیش او. یکی از آشنایان زن همسایه، خادم حرم بود. گفته بود که خادم هر هفته، معلولان و ناتوانان بی سرپرست را می برند پابوس آقا... زن همسایه آرزوی پیرزن را به او گفت و اینکه خودش وقت نداشته ببردش حرم. هفته بعدش زنگ خانه را زدند. دو تا مرد با لباس سرمه ای و نشان خادمی پشت در بودند. گفتند که خادم حرم اند و آمده اند که پیرزن را ببرند زیارت. پیرزن همچون دخترکان تازه به سن تکلیف رسیده، ذوق زده بود و چادر سفید گلدارش را سرش کرد. اشک هایش بی اختیار روی صورتش پهن می شد. نرم نرمک، خودش را جمع کرد و سجاده اش را برداشت. پاهایش قوت ایستادن نداشت، نشست روی صندلی چرخدار و رفت سمت مینی بوس سفید که مقصدش حرم بود.

شکرانه خدمت

خادمان افتخاری حرم امام رضا علیه السلام، افراد ناتوان، سالمند، معلول و بی سرپرستی که معمولاً از نگاه آشنایان دور افتاده اند و خودشان به تنهایی توانایی تشریف به حرم مطهر را ندارند از سطح شهر مشهد شناسایی می کنند و پس از رفتن به در منازلشان، آنها را به زیارت می برند. نام این برنامه طرح معین الضعفا است. خادمان با صندلی های چرخدار به محله زندگی این آدم ها می روند و با تکریم و احترام، آنان را راهی حرم می کنند. بعضی هم که شناسایی شده اند؛ می شوند رفیق شفیق این قافله و معمولاً در سال چندین بار توفیق زیارت این بارگاه نورانی را می یابند. حتی گاهی جای خالی پدر و مادر مرحوم یکی از خادمان را پر می کنند و یا گاهی یکی از خادمان سفید پوش با

کوتاه بود اما حال و هوایش بسان کاروان های زیارتی می ماند- قصه ای داشت از زندگی. یکی از وقتی که زاده شده بود، آرزوی دویدن در سر داشت، اما دو پای بی حس که هر روز مجبور بود تحملشان کند، دل و دماغ رویایی شدن، برایش نگذاشته بود. یکی پیرزنی بود که عیب نازایی، آرزوی شنیدن مادر را در کاش هایش جا داده بود، یکی پیرمردی بود که بعد از رفتن زن و بچه اش بی خداحافظی، غمباد گرفته و خانه نشین شده بود، یکی هم مثل خیلی های دیگر، کسی را نداشت که به وقت دلنگی، بیاردش حرم تا گریه کند، تا به جای همه سال ها، روزها، ساعت ها و ثانیه هایی که نیامده و آرزوی آمدن داشته، بغضش بترکد و اشک بریزد، آنقدر که چشمش خالی شود از اشک.

دستانش می لرزید. شره اشک از لا به لای شیارهای پوست چروکیده اش راه باز می کرد تا زیر گردن: آقا! دلمان پوکید از غم دلنگی شما.



خادم، یکی یکی سالمندان و معلولان را بغل می گرفتند و روی صندلی چرخدار می نشاندند. بعضی هم که سرپا بودند، خودشان نرم نرمک از دو سه پله مینی بوس سفید پایین می آمدند و روی صندلی می نشستند. صندلی های چرخدار، روبروی ورودی بست نواب صفوی در یک صف منظم ردیف شد. چرخ ها می چرخید، دست ها می لرزید، چشم ها می گریست و دل ها را کسی خبری نبود که چه احوالی ست. هر کسی در این کاروان زیارتی-اگرچه مسیرش



پیرمرد زیر لب زمزمه می‌کند: آقا دلمان پوسید از غم دلتنگی شما



حالا پیرزن به تنها آرزویش رسیده بود

عکس‌ها: مسعود نوذری - پهناسیدی

گفتن مادر جان! می‌شود جای پسر نداشته یک پیرزن. یکی از خدام می‌گوید: ما در این برنامه، به شکرانه خدمت در این آستان مقدس، سنت نیکوی حضرت رضا علیه السلام را در تکریم افراد ناتوان و سالمند زنده می‌کنیم.

خدامان افتخاری صندلی چرخدار با هماهنگی اداره امداد و تسهیلات زائران حرم، هر هفته حدود ۳۰-۴۰ نفر از مشتاقان سالمند و معلول را که سرپرستی ندارد، از در منازلشان به زیارت امام هشتم می‌آورند. البته در مناسبت‌های مذهبی همچون دهه کرامت، این تعداد به ۲۰۰ نفر در روز می‌رسد.

گدای کوی رضا شو

این زیارت ماندنی می‌شود و جانانه، زمانی که روبروی پنجره فولاد، دست‌ها و دل‌هایی قفل به شبکه‌های طلا می‌شوند و صدای مدح خادمی در گوش جان می‌پیچد:

کسی قدم به حرم بی‌مدد نخواهد زد
بدون واسطه دم از احد نخواهد زد
گدای کوی رضا شو که این امام رئوف
به سینه زائرش دست رد نخواهد زد

زمزمه‌هایی آرام در فضا می‌ریزد. چرخ‌ها می‌چرخد و خدامان سفید پوش صندلی چرخدار، گام‌هایشان روی سنگفرش‌ها، ضربی یکنواخت می‌گیرد. دستهایی رنجور و چروک، از دو طرف گشوده شده‌اند، انگار که می‌خواهند عزیزی را بغل بگیرند. دستهایی خالی می‌لرزد، نگاهی زیر چادر مشکی پیرزنی پنهان می‌شود و شانه‌هایی تکان می‌خورد.

اینجا یک نفر شفا یافته

روبروی سردر نقاره خانه، به وقت غروب، خون خورشید شکت زده به چهره آسمان و رنگ سرخ را پاشیده بر دامن آسمان. نزدیک اذان مغرب است، نقاره‌ها می‌زنند. خدامان سرمه‌ای پوش بر طبل‌ها می‌کوبند و بر کرنا می‌دمند. شاید یک نفر اینجا شفا یافته است... شاید نقاره‌ها خبر از دلی می‌دهند که شکسته بود و به آستان یار مقرب تر... شاید نقاره‌ها خبر از دلی می‌دهند که ملالش نبوده از روزگار جز غم دوری... شاید نقاره‌ها خبر از شفا می‌دهند. به وقت برگشت، یکی از خدامان که دسته‌های صندلی چرخدار را چسبیده بود، حس سردی ریخت لابه لای انگشتانش. پیرزن همسایه نگاهش ثابت شده بود به سرخی آسمان. دست‌هایش نمی‌لرزد. سرش کج افتاده بود روی شانه. پیرزن همسایه، با چادر سفید گلدار به سر، قبل از آمدن اجل به آرزویش رسید.

گذری کوتاه بر دوران زندگی بابر کت
امام حسن مجتبی علیه السلام

جنگ دلاور عرصه

عبدالرضا محمدی

از آهن، آتش است که آهن را ذوب می کند. قوی تر از آتش، آب است که آن را خاموش می سازد و چیره تر از آب، ابر است که آب را به صورت باران جابه جامی کند. قوی تر از ابر، باد است که آن را انتقال می دهد و پیروز تر از باد، فرشتگانند که به آن دستور جابه جایی می دهند. نیرومند تر از فرشتگان «عزرائیل» است که آن ها را می میراند و نیرومند تر از عزرائیل، مرگ است که او را نیز می میراند و از همه این ها قوی تر و بالاتر، فرمان خداوند بزرگ است که مرگ را نیز می میراند و خود همواره می ماند. «مرد شامی گفت: «شهادت می دهم که تو فرزند رسول خدایی صلی الله علیه و آله و به حق علی بن ابی طالب علیه السلام از معاویه سزاوارتر بر خلافت و رهبری است»

گروهی نزد امام المومنین آمدند و از کمبود باران شکایت کردند. آن حضرت فرزند برومندش، امام حسن علیه السلام را فراخواند و به وی فرمود: خدای را از بهر استسقاء بخوان. امام مجتبی به دنبال فرمان پدر، دست به دعا برداشته، فرمود: «اللهم هیچ لانا السحاب بفتح الایواب بماء عباب» خدایا! ابرها را به حرکت در آور و با باز کردن درب های آسمان، آب و باران فراوانی بر ما فرست. سپس امام حسن علیه السلام دعای استسقا را جهت آمدن باران قرائت کرد. امام حسین علیه السلام

ور می شود، برای محافظت از جان او و برادرش حسین علیه السلام، دستور داد تا آنان را به عقب برگردانند. امام فرمود: «بسرانم را از جنگ باز دارید که از به خطر افتادن جان آن دو بیم دارم و می ترسم نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود»

نوشته اند: علی علیه السلام در «حَبَّه» از محله های کوفه بود که مردی نزد او آمد و بسیار ابراز ارادت نمود و گفت: «من از ارادتمندان شمایم». حضرت علی علیه السلام فرمود: «تو از ما نیستی، بلکه برای پادشاه کشور روم پرسش هایی پیش آمده بود که آن را با یکی به شام فرستاد و پاسخ آن را از معاویه خواست و اینک نیز آن جاست و چون معاویه از پاسخ آن ناتوان مانده است، تو را برای حل آن ها نزد ما فرستاده است». مرد با شگفتی، سخنان امام علیه السلام را تصدیق کرد و گفت: «ولی من مخفیانه این جا آمده ام و هیچ کس از آمدن من خبر نداشته است». امیر المومنین علیه السلام فرمود: «پرسش هایت را با یکی از این دو فرزندم در میان بگذار». مرد گفت: «از فرزندت حسن می پرسم». امام مجتبی علیه السلام در باره این پرسش مرد شامی که کدام ده چیز است که بر یکدیگر غلبه دارد، فرمود: «سنگ را خدا محکم آفرید، ولی آهن از آن محکم تر است و آن را قطعه قطعه می کند. مقاوم تر

هفت سال داشت که پیامبر از بین مردم، رخت برپست، و سی سال در کنار پدرش، امیر المومنین زندگی کرد. امام مجتبی علیه السلام در جنگ جمل حضوری چشم گیر و شجاعانه داشت. امیر المومنین علیه السلام ایشان را بر میمنه (سمت راست) سپاه گماشت و ضربه نهایی را ایشان بانحر کردن شتر عایشه به انجام رسانید و جنگ را به سود امیر المومنین علیه السلام پایان داد.

آتش جمل فروکش نکرد و بود که زمزمه هایی در بر بایی فتنه خونین دیگری به گوش رسید. معاویه و همدستانش سرگرم تجهیز سپاه و جمع آوری نیرو برای جنگ با امام علی علیه السلام بودند. امیر المومنین فرزندش امام مجتبی علیه السلام را مأمور کرد تا برای مردم سخنرانی کند و آنان را برای دفاع در برابر مهاجمان زرپرست و زورمدار تشویق کند. امام مجتبی علیه السلام در حضور پدر، سخنان رسا و شیوایی بیان نمود و این گونه مردم را به جنگ با معاویه تشویق کرد.

امام مجتبی علیه السلام در جنگ صفین نیز از سوی امیر المومنین علیه السلام دستور یافت که سمت فرماندهی میمنه لشکر را بر عهده گیرد. در رکاب پدر، دلاورانه شمشیر می زد و حمله می کرد. وقتی علی علیه السلام رزم او را دید که چگونه به قلب دشمن حمله



نیز به دستور پدر به دعای استسقاء پرداخت: «اللهم معطی الخیرات...»؛ خدا یا ای کسی که خیرات و برکات را به بندگان عطای کنی. هنوز دعا پایان نگرفته بود که باران تندی شروع به باریدن کرد.

در پی خیانت آشکار معاویه و هوادارانش پس از ماجرای حکمیت، امیر المؤمنین در اواخر عمرش تصمیم گرفت تا جنگ با معاویه را از سر بگیرد. به همین خاطر با بسیج کردن مجدد نیروهای رزمنده، امام حسن علیه السلام را به فرماندهی ده هزار نفر منصوب کرد تا آنها به سوی جبهه صفین روانه شوند. مردم گروه گروه به این سپاه پیوستند. صد هزار شمشیر جمع شد و آماده حرکت شد. در این هنگام بود که این ملجم ملعون بر فرق مقدس امام علی علیه السلام ضربت زد و آن ضربت به شهادت آن حضرت منجر شد و آن سپاه با عظمت، از هم گسیخت.

و به دنبال سخنرانی امام مجتبی علیه السلام بعد از شهادت امیر المؤمنین در مسجد کوفه، عبدالله بن عباس بر خاست و مردم را به بیعت با آن حضرت دعوت کرده، و گفت: «معاشر الناس! هذا ابن نبیکم و وصی امامکم فیا یعوه ای مردم - این پسر پیغمبر شما و وصی امام شماست با او بیعت کنید! مردم نیز دعوت او را پذیرفته گفتند: «ما احبه الینا و اوجب حقه

علینا»؛ بر استی که چقدر نزد ما محبوب است، و چه اندازه حق او بر ما واجب است. و به دنبال این گفتار با آن حضرت بیعت کردند.

معاویه جاسوسی را به سوی تعدادی از منافقان و خوارج روانه کرد و به هر یک از آنها وعده داد که در صورت کشتن امام حسن علیه السلام دویست هزار درهم، به همراه فرماندهی بخشی از لشکر یان شام اعطا کند. امام علیه السلام که از توطئه دشمنان آگاهی داشت، حتی در حال نماز از زره استفاده می نمود. روزی یکی از مخالفان، در حال نماز به سوی حضرت تیراندازی کرد که با بر خورد به زره، اثر نکرد. و نیز هنگامی که حضرت شبانه از ساباط مداین عبور می کرد، یکی از منافقان خنجر مسموم بر ران مبارکش زد که موجب شد حضرت در مداین بستری و مورد معالجه قرار بگیرد.

پس از ماجرای صلح، امام مجتبی علیه السلام خطاب به یکی از یارانش درباره دلایل صلح می نویسد: «مگر من حجت خدا بر خلق و امام بعد از پدرم نیستم! مگر من همان نیستم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره من و برادرم فرمود: «حسن و حسین هر دو امام هستند، چه قیام کنند و چه صلح»؟ پس من، چه قیام کنم و چه صلح، امام خواهم بود. ای اباسعید! علت صلح من با معاویه همان علتی است که

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر آن با «بنی زمره» و «بنی اشجع» و با اهل مکه به هنگام بازگشت از «حدیبه» صلح نمود. آنان به صراحت حکم قرآن، کافر بودند و اینان به حکم تأویل قرآن کافر نیستند. آیا نمی دانی که خضر علیه السلام چون کشتی را سوراخ نمود و پسری را کشت و دیوار را در محلی که از اطعام آنان خودداری کردند، تعمیر نمود، موسی علیه السلام خشمناک شد؛ ولی بعد از آگاهی به حکمت آن، قانع گردید؟ شما نیز این چنین هستید که به خاطر عدم آگاهی از حکمت صلح، ناخشنود هستید.

جعه زهر را از واسطه ی معاویه گرفت و به منزل آورد. آن روز ها امام مجتبی علیه السلام روزه داشت و روزهای بسیار گرمی بود، به هنگام افطار خواست مقداری شیر بنوشد، آن ملعون زهر را در میان آن شیر ریخته بود، به مجرد این که شیر را آشامید، پس از چند دقیقه امام فریاد برآورد: «عدو الله! قتلتنی قتلک الله و الله لا تصیب منی خلفا و لقد غرک و سخر منک و الله یخزیک و یخزیه؛ دشمن خدا! تو مرا کشتی، خداوند تو را نابود کند. سوگند به خدا! بعد از من بهره و سودی (خوشحالی) برای تو نخواهد بود. تو را گول زدند و مفت و رایگان در راستای اهدافشان به کار گرفتند. سوگند به خدا معاویه به تو را بیچاره و بدبخت و خود را خوار و ذلیل کرد.»



ویژگی‌های پیامبر رحمت از زبان سیدالشهدا در کلام استاد حسن رحیم پورازغدی

برای امور دنیایی عصبانی نمی‌شد

ما و کل بشریت از راه دور با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارتباط برقرار می‌کنیم و با شما میل ایشان آشنا هستیم. سیدالشهدا علیه السلام از شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله توصیف دارند که به نظر می‌رسد، اگر با این توصیف شروع کنیم مقداری در نزدیک شدن به ساحت مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله به ما کمک کند. تعبیری که امام حسین علیه السلام راجع به ایشان دارند تعبیر بسیار بلندی است که می‌فرمایند: پیامبر صلی الله علیه و آله «دائم الفکر» بود همیشه در تفکر بود. هرگز از فکر کردن خسته نمی‌شد.

«متواصل الاحزان» بود. یعنی همواره در غم شیرین باوقاری فرو رفته بود و معلوم می‌شد که غم متصلی است و بخش اعظم این غم، در دل پیغمبر است حال آن که معمولاً بر لبش، لیخند جاری بود، اما غم سنگین و ریشه داری در دل با او بود. آیا غم نامش از درک یک حقیقت بزرگ بود؟ غم مردم بود؟ همیشه دغدغه چیزی داشت.

«طویل السکت» بود، پیامبر اهل سکوت‌های طولانی بود، «لا یتکلم فی غیر حاجة»، جز وقتی که لازم و مفید بود، سخن نگفت. بنای پیامبر بر سکوت بود، الا وقتی که حرف زدن، ضرورت و فایده‌ای می‌داشت و باید حقیقتی را آشکار می‌کرد، یا باید از عدالتی دفاع می‌کرد، در برابر منکری یا بی‌عدالتی بر می‌آشفته و مشکل کسی را حل می‌کرد و الا ساکت بود. سپس می‌فرماید که اولین و اهل مدارا بود اما تو خالی و جافی نبود، در عین حال ترسناک هم نبود، پیامبر همیشه در بین ما حرمت و ابهت داشت اما

هیچ وقت از او نمی‌ترسیدیم، نعمت هر چند اندک، نزد او بزرگ بود. بد هیچ کس و هیچ چیز را نمی‌گفت. هرگز برای امر دنیوی و برای منافع خود، عصبانی نشد. در مورد حقوق شخص خود اهل گذشت بود اما در مورد حقوق مردم - حق الناس یا حق الله - ایشان فوری بر می‌آشفته و موضع می‌گرفت و وقتی غضب می‌کرد خشمش، خشم شخصی و مادی نبود، خشم عقیدتی بود، خشم برای مردم بود، خشم برای عدالت بود، و وقتی خشم می‌کرد «لم یقم لغضبه شیء حتی ینتصر له» تا باطل را به زانو در نمی‌آورد، از پا نمی‌نشست. وقتی خشم می‌کرد، می‌ایستاد تا به هر قیمتی حقیقت را به کرسی بنشانند. اینها اوصاف پیامبر از زبان سیدالشهدا است. می‌فرماید: پیامبر هرگز قاه قاه نخندید اما همواره تبسم بر لب داشت، ظاهر و باطنش با مردم یکی بود، در خلوت و جلوت، یک شخصیت داشت، همواره بخش مهمی از وقت خود را به طور ثابت به مردم اختصاص می‌داد، «فمنهم ذوالحاجة و منهم ذوالحاجتین و منهم ذوالحوائج»، بعضیها یک مشکل داشتند؛ دیگری، دو تا مشکل داشت؛ یکی دیگر، هزار مشکل؛ پیامبر برای همه، صبور بود.

«فیتشأغل بهم»، پیامبر یک شغل اصلی داشت و آن خدمت به مردم بود. یک انسان گرا به معنای واقعی کلمه منتها در مسیر افکار و اهداف توحیدی و الهی بود. پیامبر می‌فرمود: ابلغونی حاجة من لا یقدر علی ابلاغ حاجتهم، این تعبیر بلند و زیبایی است، بارهایی فرمود: کسانی را که صدایشان به من نمی‌رسد، به من برسانید و هر کس صدای مطالبات مردم

را به حاکمیت برساند اهل بهشت است، هر کس خبر حقوق پایمال شده‌ای را به حاکمان برساند، در قیامت که پای همه خواهد لرزید، پای او نمی‌لرزد، «ثبت الله قدمیه یوم القیامة»؛ یعنی مشکلات مردم را به گوش تصمیم گیران جامعه برسانید در واقع، مشکلات مردم و حقوق پایمال شده مردم را به آستان حاکمیت برسانید.

رفتار پیامبر در جامعه با مردم چگونه بود؟ سیدالشهدا علیه السلام می‌فرماید: بنای پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوستی و جذب و وحدت و محبت و الفت با مردم بود، نه ایجاد نفرت. «کان یولفهم و لا ینفرهم»؛ صفت او این بود که مردم را به الفت و دوستی می‌خواند، مردم را متنفر نمی‌کرد، «و یکرّم کریم کل قوم و یولیه علیهم»؛ در هر شهری و جامعه‌ای آنانی را که اهل کرامت بودند، شخصیت داشتند و نزد مردم محترم بودند، انسان‌های سالمی بودند، آنها را می‌یافت و بر آن مردم می‌گماشت، حاکم بر آن شهر و جامعه می‌کرد.

«کان یحسّن الحسن و یقبح القبیح»؛ هر گاه ارزش یا ضد ارزشی را می‌دید، قطع نظر از اینکه از چه کسی سر زده، ارزشها را پاس می‌داشت و در برابر ضد ارزش‌ها موضع می‌گرفت. بررسی نمی‌کرد این کار خوب را قوم و خویش و دوست و رفیق ما کرده، یا دیگری تا بعد عکس العمل نشان بدهد، بلکه هر جا و از هر کس، عمل درستی می‌دید، واکنش درست نشان می‌دید و تشویق می‌کرد، «یقوّیه»؛ تقویتش می‌کرد و از هر کس و ولو نزدیکترین کسانش خطا یا خیانت و عمل زشتی می‌دید، منکری می‌دید، سوء استفاده و بی‌عدالتی می‌دید موضع می‌گرفت، «کان یقبح»؛ یعنی تقبیح می‌کرد و «یهوّن»؛ یعنی او را خوار می‌داشت. پیامبر «معتدل الامر» بود؛ اهل اعتدال بود، در هیچ کاری اهل افراط و تفریط نبود. با فضیلت‌ترین افراد نزد پیامبر کسی بود که بیش از همه به مسلمانان و مردم خدمت می‌کرد. هر کس به مردم خدمتگذار بود، نزد ایشان هم شأنش بالاتر و احترامش بیشتر بود، می‌دید که چه کسی بیشتر به مردم، به ویژه محرومین خدمت می‌کند، او را بیشتر تکریم می‌کرد و بزرگ می‌داشت؛ ملاکش برای نزدیکی و دوری به افراد، خدمت به مردم و مسلمانان بود.

سپس سیدالشهدا علیه السلام فرمود: بزرگترین منزلت را نزد پیامبر، کسانی داشتند که بیش از همه با مردم مواسات داشتند. مواسات، یعنی مردم را در سود و شادی خود، شریک کردن و در غم و مشکلات مردم، شریک شدن. پیامبر می‌فرمود: هر یک از شما که به مردم نزدیک است و در مشکلات و مصیبت‌ها در کنار مردم است و به آنها کمک می‌کند، نزد من عزیزتر محترم‌تر است.

فرهنگ



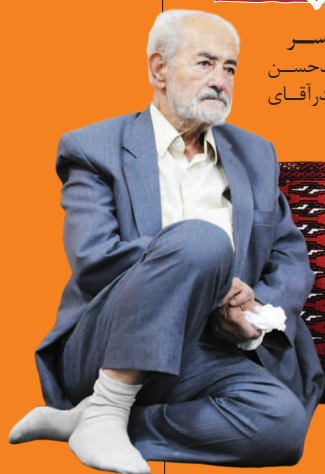
عادت کرده‌ایم فقط انتقاد کنیم
گپ و گفتی با سید مهدی
شجاعی درباره دغدغه‌های
فرهنگی، اخلاقی و دینی‌اش

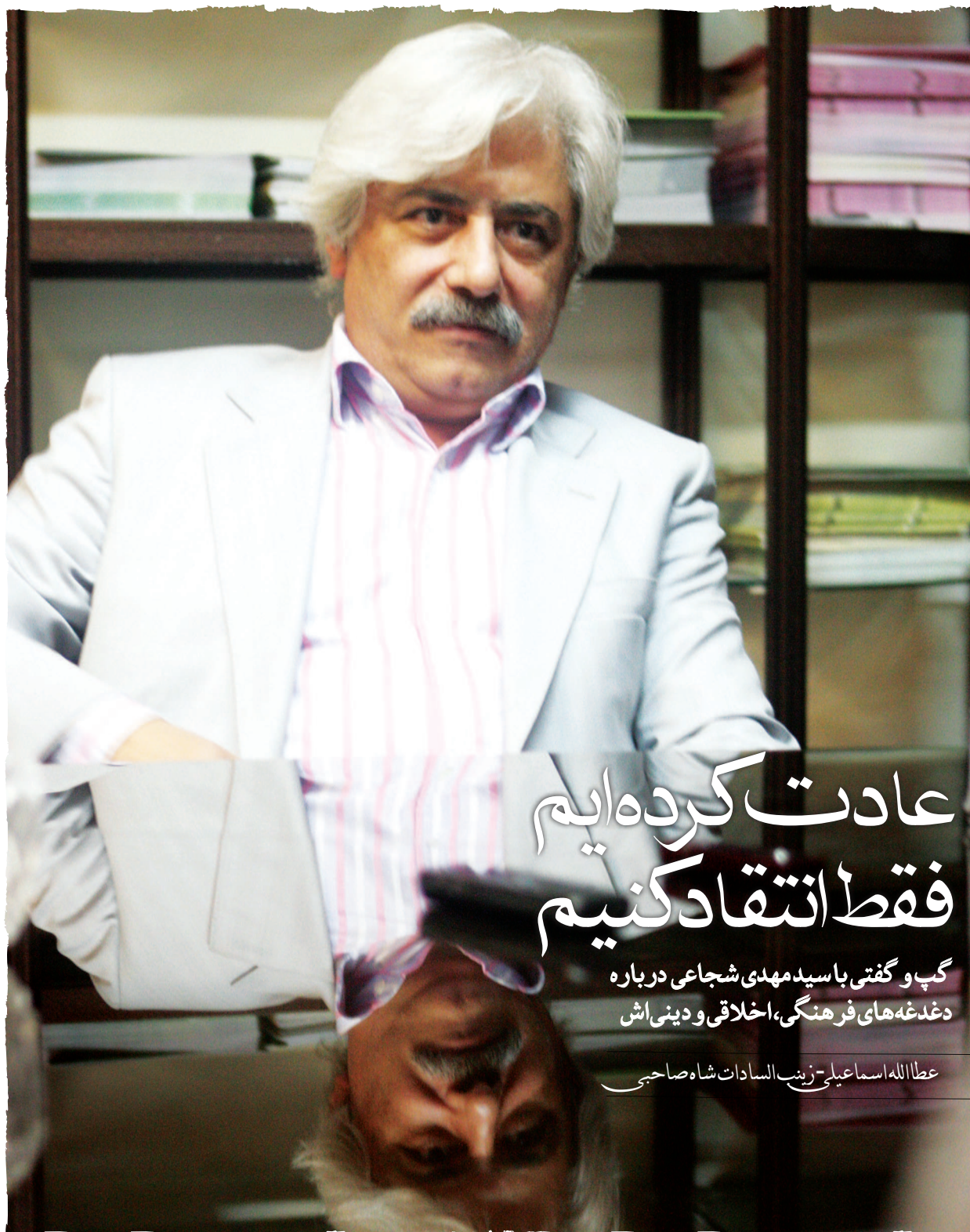
طنز دینی؛ دین فروشان دنیا دار،
سالوسان مردم فریب
بعد از خواندن کمی دیرتر اثر
سید مهدی شجاعی

بلرهایی که جوانه زد
مروری کوتاه بر روزهای همکاری و
هم‌نشینی با سید مهدی شجاعی

محتوا بیست، تکنیک هشتاد!
مصایب نوشتن
در روزگار حرفه‌ای‌ها؛

پدر، عشق و پسر
دیدار با سید حسن
شجاعی پدر آقای
نویسنده





عادت کرده ایم فقط انتقاد کنیم

گپ و گفتی با سید مهدی شجاعی درباره
دغدغه های فرهنگی، اخلاقی و دینی اش

عطا الله اسماعیلی - زینب السادات شاه صاحبی

■ حاشیه ■

مردی از جنس نور

سلیم به سمت اسب می‌رود و منیژه، خود را به او می‌رساند.
- من منیژه‌ام همسر فرزانه. آنچه می‌خواهم بپرسم، نه پرسشی درنگ‌زاست که فقط به قدر یک آری یا نه وقت‌تان را می‌سوزاند. که من، شب، همه شب، در این پرسش می‌گذارم.
- پیرس خواهرم!

- من برای آرامشم فقط به شنیدن یک پاسخ نه نیازمندم.

- این چه پرسشی است که پاسخ نه می‌طلبد؟

- آیا این راست است که در را بر پهلوی مادر آفرینش شکستند؟
- (مکث می‌کند و اشک در چشم‌هایش حلقه می‌زند). کاش می‌توانستم بگویم که نه.

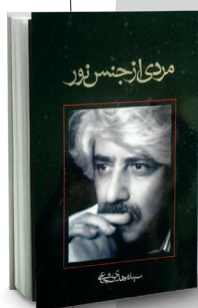
منیژه صیحه‌ای می‌کشد و بلند می‌گردد.

- آیا این واقعیت است که خون آسمان از میخ‌های در می‌چکیده است؟
- (بغض آلود) کاش واقعیت نبود.

پدر، عشق و پسر

اما نمی‌دانم که وقتی او لباس رزم بر تن علی می‌کرد، هم توانسته بود دست از دل او بشوید و او را رفته و رها شده و به حق پیوسته ببیند؟ اگر چنین بود پس چرا وقتی کمر بند ادیم به یادگار مانده از

پیامبر را بر کمر فرزند، محکم می‌کرد به وضوح کمر خودش انحنای برمی‌داشت؟ اگر چنین بود پس چرا وقتی شمشیر مصری را بر اندام استوار پسر حمایل می‌کرد، چهار ستون بدنش می‌لرزید؟ چرا وقتی او رکاب گرفت برای پسر و پسر دست بر شانه او گذاشت برای سوار شدن بر من، چرا پاهای حسین تاب نیاورد؟ چرا زانوهایش خم شد و چرا از من کمک گرفت برای ایستادن؟



آن روز سید حالش خوب بود و این، ما را که دوستش داریم، خوشحال می‌کرد. قصد کرده بودیم بیشتر به دغدغه‌های سید مهدی شجاعی بپردازیم و کنارش نگاهی هم به «کمی دیرتر» بیندازیم. دغدغه‌هایی که در ظاهر دامنه آن از «کشتی پهلوی گرفته» تا «دموکراسی یا دموقراضه» وسیع است ولی وقتی خوب کنکاش کنیم، در دین داری و مسلمانی خلاصه می‌شود.

برخی اظهار نظرهای دردمندانه این چند ساله‌اش، فضای غبار آلودی اطرافش درست کرده و ما به دفتر نیستان رفتیم تا از میان غبارها، سید مهدی شجاعی خودمان را پیدا کنیم. همانی که کتاب‌هایش را به جای روضه خوانده‌ایم و پای‌شان اشک ریخته‌ایم. او با همه ناملایمتی‌ها، هنوز دلش برای جوانان می‌تپد، غصه می‌خورد، درد دارد و نه اهل قهر است و نه با کسی سر خصومت دارد. حرف‌های این جنس آدم‌ها، شنیدنی است.

■ مثلاً زمانی دعای پدر و مادر باعث این توفیقات می‌شود...

به هر حال هر چه هست، دست آورد من نیست. لطف آن کریمان است. شاید همین باور و اعتقاد است که موجب می‌شود تقدیر و تحسین‌ها را به خود نگیرم و از مواجهه با آنها دچار ذوق‌زدگی نشوم. البته وقتی تأثیر جدی این آثار را در مخاطب می‌بینم یا می‌شنوم، به خود نهیب می‌زنم که مراقب این نعمت خاص خداوند باشم. من هم که این جایگاه و آبرو را خودم به دست نیاورده‌ام که هر طور دلم خواست هزینه‌اش کنم. یک مصداق دیگر برای این کفران نعمت، پرداختن به هر کاری جز تحقیق و تألیف و نگارش است. هر چه گفتیم جز حکایت دوست در همه عمر از آن پشیمانیم

■ کار اصلی برای شما نوشتن است؟

کار اصلی برای من نوشتن باید باشد. ولی این که اغلب نیست یا نمی‌شود، خسروانی غیر قابل جبران است. خیلی از کارها ممکن است خوب باشند ولی برای من بهترین کار ممکن، محسوب نمی‌شوند. نکته‌ای که ما کمتر به آن توجه می‌کنیم این است که انجام هر کار خوبی معلوم نیست که الزاماً اسباب تقرب شود و رضای خداوند را در پی داشته باشد. آنچه باید به پیشگاه خداوند عرضه کرد، عمل حسن نیست، احسن العمل است. بهترین کاری است که از عهده هر کسی بر می‌آید، بسته به توان و ظرفیت و استعداد و شرایط و نیازها و... یعنی اگر من امکان و توان کار بهتر را دارم، نباید به انجام کار خوب راضی باشم یا رضایت بدهم. یکی از دوستان روحانی که انصافاً خوش فکر است و اهل دل، می‌گفت: به اعتقاد من هر کاری جز نوشتن، بر تو حرام است، حتی کاری که ممکن

همه کارهایی که شما نوشته‌اید کارهای مذهبی هستند و مخاطب هم از آنها استقبال کرده است. خیلی‌های دیگر هم کتاب



مذهبی می‌نویسند ولی مخاطب زیادی ندارند. راز موفقیت کارهای شما از نظر جذب مخاطب و ماندگاری چیست؟

اگر باور شما این است که پدید آمدن این آثار، اتفاق ویژه‌ای است، پس باید از جانب من مقدمات یا اقدامات ویژه‌ای تدارک شده باشد، یا به عبارتی پدید آمدن آثاری خاص، مبتنی و متکی به تلاشی خاص از سوی من است، این طور نیست. هر کار مرتبط با اهل بیت، مرهون الطاف خود اهل بیت علیهم السلام است. من خیلی که هنر کنم باید مراقب باشم دچار کفران نعمت نشوم، شکرش که اساساً از عهده و توان ما بیرون است. به هر حال، هر خدمتی در مسیر اهل بیت، مستلزم عطای توفیق از جانب خودشان است.

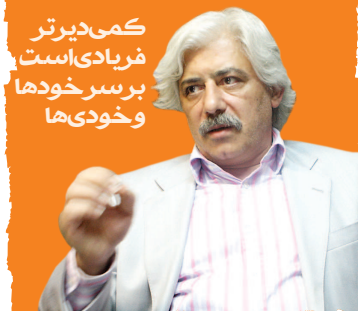
■ شما این توفیق را از کجا آورده‌اید؟ چه کرده‌اید که این توفیق را به شما داده‌اند؟

من نیاورده‌ام و اساساً هیچ نقشی در این اتفاق نداشته‌ام. لطف اهل بیت است. آنها به لیاقت و قابلیت نگاه نمی‌کنند. بارانی هستند که بر گلستان و شوره‌زار می‌بارند.

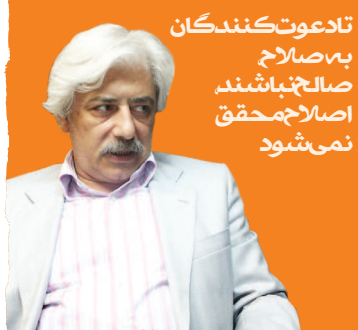
■ بالاخره شاید در تربیت شما کسانی مؤثر بوده‌اند. مثلاً پدرتان یا کسانی دیگر.

در تأثیر عواملی از این دست، تردیدی نیست. مسأله این است که همین عوامل هم اسباب و عللی هستند و مقدماتی که توسط آنها تهیه و تدارک شده‌اند.

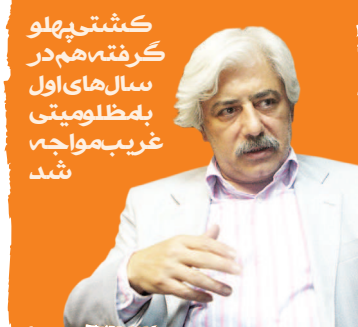
کمی دیرتر
فریادی است
بر سر خودها
و خودی‌ها



تادعوت‌کنندگان
به صلاح
صال‌جنباشند
اصلاح‌محقق
نمی‌شوند



کشتی‌پهلوی
گرفته‌ام در
سال‌های اول
به مظلومیتی
غریب مواجه
شد



زدن يك دل
بين جوانان و
نهج‌البلاغه
از اصلی‌ترین
رسالت‌های
ملت



است برای خیلی‌ها پسندیده و ممدوح باشد. و از قول مرجع تقلید عظیم الشانی نقل می‌کرد که درباره خودش گفته بود: من اگر بنشینم گوشه خانه و قرآن بخوانم با همه فضیلتی که خواندن قرآن دارد، برای من حرام محسوب می‌شود. این همه هزینه‌های مادی و معنوی و شهرییه و سهم امام و اساتید بزرگ و عالی مقام و... برای این نبوده که محصول من بشود بهره‌مندی شخصی از قرآن. وظیفه من در این جایگاه این است که مفسر قرآن تربیت کنم و تحویل جامعه بدهم. وظیفه من نشر علوم و معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت است. این دوست ما می‌گفت؛ وقتی ابزار انجام کاری را به طور خاص در اختیار کسی قرار می‌دهند، طبعاً در محاسبه و سؤال و جواب هم، به طور خاص با او بر خورد می‌کنند.

شما و اساساً دوستانی که نگاه تشویق دارند، همین دو تا و نصفی کار انجام شده را لحاظ می‌کنید و از سر لطف و اغماض چشم‌تان را بر ده‌ها کار انجام نشده می‌بندید. در حالی که ترازوی حساب و کتاب از ذره و مثقال هم چشم پوشی نمی‌کند. من وقتی به سال‌های پشت سرم نگاه می‌کنم و کارهای زمین مانده پیش رویم و وقت‌های تلف شده و زمان‌هایی که صرف کارها و مسؤولیت‌های اجرایی شده و اساساً همه اوقاتی که جز به خواندن و نوشتن گذشته، با همه وجود احساس غبن و خسران می‌کنم.

به یکی از دوستان می‌گفتم احساس مسافری را دارم که حدود سی سال پیش قرار بوده سوار اتوبوسی شود برای رفتن و رسیدن به شهر آرمانی‌اش. اما درست موقع سوار شدن، کسی یا کسانی بارهایی را به او سپرده‌اند تا موقتاً مراقب‌شان باشد و این امانت‌ها و مراقبت‌ها و موقت‌ها، پیوسته و مدام تمدید شده و تکرار روزها و حرکت اتوبوس‌ها و نگاه حسرت‌بار و حرمان‌ها و افسوس‌ها و... دست آخر، تنی خسته و جانی فرسوده و... دل به رویای مقصد و مقصود خوش کرده.

■ یک نویسنده مذهبی‌نویس برای اینکه کارش درست دربیاید، در محاسبات شخصی‌اش، نسبتش را با اهل بیت چگونه باید تنظیم کند؟ اصل و اساس ماجرا این است که نویسنده قلم را

برای چه به دست گرفته. اگر هر هدفی جز رضای خدا برای نویسنده مطرح باشد، به همان میزان از ارزش و درجه خلوص و نهایتاً تأثیرگذاری اثر کاسته می‌شود. این که شما می‌بینید کاری به دل می‌نشیند و کاری دیگر علیرغم همه قوت‌های تکنیکی‌اش، دلنشین نمی‌شود، به این نقطه برمی‌گردد.

در طول تاریخ، همه بزرگان در کارهایشان مقید بوده‌اند که نیت قربه الی الله داشته باشند و میزان اخلاص در انجام اعمالشان را ارتقاء دهند. حس می‌کرده‌اند که خدا راهی را پیش رویشان قرار داده برای تقرب به درگاهش. پس باید مراقب باشند که این راه را درست طی کنند. این نکته‌ای را که می‌خواهم عرض کنم شاید پذیرش و هضم آن کمی ثقیل باشد. ولی شما صرفاً به عنوان یک دریافت شخصی به آن نگاه کنید.

کار در ارتباط با خدا و اهل بیت به گونه‌ای است که تمام ارزش و اعتبار آن به نیت و میزان اخلاص بر می‌گردد تا آنجا که تحقق یا عدم تحقق عمل، کم‌ترین جایگاه را پیدا می‌کند. به تعبیر صریح‌تر، این که شما با همه وجودتان و دلتان و اشتیاق‌تان قصد می‌کنید قدمی در مسیر خدا و اهل بیت بردارید، آن قدم در کارنامه شما ثبت می‌شود و تبعات و برکات آن هم به شما واصل می‌گردد، حتی اگر آن قدم به هر دلیل، برداشته نشود. این که فرموده‌اند؛ الاعمال بالنیات،

یک تعبیرش این است که از نظر خداوند، نیت و میزان خلوص آن در هر کار، ملاک ارزیابی و ارزش‌گذاری است. ولی تعبیر دیگرش می‌تواند این باشد که قصد و همت و اقدام جدی شما برای انجام یک کار، به منزله تحقق آن کار است چه آن کار محقق بشود، چه نشود.

مسئله دیگر، تلاش برای دست‌یابی به حداقل معرفت در باب اهل بیت علیهم السلام است و به تبع آن حفظ حریم و حرمت آنان. مسأله‌ای که گاهی مرا اذیت می‌کند و متأسفانه هم در فضای مدّاحی زیاد است و هم در فضای نویسندگی - فقدان معرفت و در نتیجه بی‌ادبی نسبت به ساحت اهل بیت علیهم السلام است. شما در جامعه به هر صنف یا حرفه یا عرصه‌ای بخواهید ورود کنید، قطعاً باید مقدماتی را طی کنید و مراحنی را پشت سر بگذارید و آموزش‌هایی را ببینید و تلمذهایی بکنید و تخصص‌هایی کسب کنید تا نهایتاً در آن

همه‌ما عادت
کرده‌ایم به انتقاد
از دیگران. امر
به معروف و نهی
از منکر و اصلاح
دیگران را به شدت
وظیفه خودمان
می‌دانیم ولی
اصلاح خودمان
را به کل از یاد
برده‌ایم

حاشیه

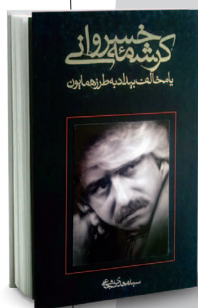
کرشمه خسروانی

گفتم؛ او تنها کسی است که می‌تواند در این حال و روز، ملجأ و پناهم واقع شود و در صورت نیاز، پای وساطت و شفاعت به میان بگذارد. او اگر در جایگاه فعلی یعنی همسری هم نباشد، به دلیل نسبتش با رسول الله، به دلیل حسن شهرتش در شفقت و خیرخواهی و دلسوزی، به دلیل سابقه‌اش در فتوت و کرامت و جوانمردی، به دلیل مقبولیتش در میان همه افراد و آحاد، می‌تواند دستم را بگیرد و به مقصود برساند. هیچ کس، روی حسین بن علی را زمین نمی‌زند.

کمی دیرتر

نورانی دو-سه بار جا به جا می‌شود و نوع نشستش را تغییر می‌دهد و به صورت و محاسنش دست می‌کشد و ریش مرتبش را مرتب‌تر می‌کند تا بالاخره به حرف می‌آید:

قبل از هرچیز باید خاطرنشان کنم که ما کاملاً مطیع و تابع فرامین ایشان هستیم. وطبعاً این امرشون هم مطالعه، البته در صورتی که امر، امر مولوی باشه، نه ارشادی. ولی در ابتدای کار، باید تکلیف دو تا مساله کاملاً روشن بشه. یکی این که ایشان از چه جناحی حمایت می‌کنن؟ و دوم این که چه جناحی از ایشان حمایت می‌کنه؟ ما سال‌هاست از مواضع ایشان بی‌اطلاعیم. الان آدم‌ها روز به روز مواضعشون تغییر می‌کنه و تحولات، لحظه به لحظه اتفاق می‌افته. ما آخرین اخباری که از مواضع سیاسی ایشان داریم بر می‌گرده به حدود هزار و دویست سال پیش.



ضعیف شده چه باید بکند؟ باید برگردد و مشکل را پیدا کند.

■ یعنی نیازمند یک مراقبه مستمر است.

همین طور است. البته یک وقت این تصور پیش نیاید که من توفیق یک چنین سیر و سلوک و مراقبه مستمری را پیدا کرده‌ام. نکاتی است که در مقام حرف و نظر و تئوری دریافت می‌شود. به هر حال انسان در این مسیر باید دائم حواسش باشد که برای چه و برای کار می‌کند و مراقبت دیگر در این مسیر این است که انسان قلمی را که در آستان اهل بیت، توفیق خدمت پیدا کرده، در مسیر دیگری به حرکت درنیاورد، به مطامع دنیوی آلوده نسازد، مدح کسی دیگر را نگوید، قلمش را وسیله تخریب انسان‌ها قرار ندهد و خلاصه چنین قلمی را در مرکب نفسانیت نزنند.

■ جناب شجاعی، موضوع

انتظار زمان ندارد، چه شد که شما این روزها به فکر نوشتن «کمی دیرتر» افتادید؟

اسم این کتاب قبلاً «آقا نیا» بود. برخی از دوستان در مقام مشورت گفتند که این اسم، مسأله برانگیز است. کسانی که اهل مذاقه و مطالعه نیستند و حکم به ظاهر می‌کنند و مبنای قضاوت‌شان را گفته‌ها و شنیده‌ها قرار می‌دهند، چنین اسمی مسأله‌دارشان می‌کند و جوگیری و جوسازی و باقی قضایا... عنوان «آقا نیا» را تلطیف کردیم و گذاشتیم: «لااقل کمی دیرتر نیا» گفتند: همین اسم هم می‌تواند مسأله ساز بشود. می‌توانند بگویند در مقابل تقاضای تعجیل عمومی و فراگیر، یکی آمده و تقاضای تأخیر دارد. این شد که اسم کتاب، شیر بی‌یال و دم و اشکم شد. یعنی همین «کمی دیرتر» که می‌بینید.

و اما پاسخ به این سؤال که چرا حالا؟ در حالی که بحث انتظار فقط مربوط به امروز نیست. گذشته از اینکه اگر این کتاب در هر زمان دیگری هم منتشر می‌شد می‌توانست با این سؤال مواجه باشد یا نباشد، پاسخ اصلی، مطلبی است که من در جای دیگری به اشاره گفته‌ام و حالا کمی بازتر عرض می‌کنم؛ شما اگر مجموعه آثار ناقابل مرا با هم و در کنار هم ملاحظه بفرمایید، با یک طراحی یا پلان کلی مواجه می‌شوید که هریک

عرصه به منزلت و جایگاهی برسید. اما متأسفانه عرصه ذکر اهل بیت، چه در صحنه مداحی و چه در صفحه قلم زدن، فضای بی‌در و پیکر و بی‌ضابطه‌ای است، کسی که مختصر صدایی دارد و چهار سال سابقه‌ای پای منبر و ذکر اهل بیت، در جایگاه رفیع مداحی می‌نشیند و بی آنکه کم‌ترین بهره‌ای از علم و معارف اهل بیت علیهم السلام برده باشد، میکروفون به دست می‌گیرد و دین و دینار آخرت مردم را راهبری می‌کند. مردم هم به واسطه ارادت خاص و خالص نسبت به اهل بیت، دل می‌دهند و سر می‌سپارند و ... کوری عصا کش کوری دیگر ... و ایضا در زمینه قلم و نویسندگی و ... این خطر، خطر بزرگی است که دین و دنیا و معنویت و آخرت مردم را تهدید می‌کند.

یکی از تبعات این بی‌در و پیکری، وقوع جسارت نسبت به ساحت اهل بیت است. کاملاً پیداست که نمی‌فهمند از چه کسی و چه چیزی دارند صحبت می‌کنند. اگر انسان با بی‌عرفتی و بی‌ادبی در این آستان بپلکد و در لباس خدمت، به سوء ادب و سوء استفاده بيفتد، به چنان قساوت قلبی دچار می‌شود که درمانش را هیچ جای دیگری نمی‌تواند پیدا کند. و از آن سو اگر با ادب و اخلاص و خضوع و خشوع سر بر این آستان بگذارد، به چنان استغنائی می‌رسد که در هیچ جای دیگری نمی‌تواند پیدا کند.

این خصوصیت منحصر به آستان اهل بیت است. هنرمند، شاعر و نویسنده پیرامون هر شخصیت یا موضوعی کار کند، هر قدر که آن شخصیت یا موضوع عظمت داشته باشد، تأثیری به حال هنرمند ندارد. هنرمند به لحاظ رشد و کمالات روحی و معنوی از جایی که هست، تکان نمی‌خورد و قدمی فراتر نمی‌رود. اما در آستان اهل بیت، هر قدر شما خودت را نزدیک‌تر کنی، به رشد و کمال و اعتلای بیشتری می‌رسی و این، محصول پیوند میان شماسست و شخصیتی که برایش کار می‌کنید.

■ یعنی یک رابطه دو طرفه می‌شود؟

بله دقیقاً. و به همین دلیل، انسان ضعف و قوت ارتباط را به روشنی حس می‌کند.

■ خوب. وقتی احساس کرد که این ارتباط قطع یا

قلمی را که در آستان اهل بیت، توفیق خدمت پیدا کرده، نباید در مسیر دیگری به حرکت در آورد، نباید به مطامع دنیوی آلوده ساخت، مدح کسی دیگر را گفت و خلاصه چنین قلمی را نباید در مرکب نفسانیت زد



از آثار علیرغم استقلال مثل قطعات پازل، بخشی از یک تصویر کلی را تأمین می‌کنند. یک عنوان این تصویر کلی، وضعیت موعود یا مطلوب است یا مدینه فاضله یا هدفی که باید به سمت آن حرکت کرد.

بخش دیگر ترسیم وضعیت موجود است. طرح کاستی‌ها، نقد نقطه ضعف‌ها، تصویر آسیب‌ها و آفت‌هاست.

تذکر و هشدار و توبیخ و تنبیه و تنبیه است. و بخش سوم ارائه یک راه‌کار و ترسیم مسیر برای حرکت از وضعیت موجود به سوی وضعیت مطلوب. کتاب «کمی دیرتر»، مثل بسیاری از آثار دیگر در این تقسیم‌بندی، زیر مجموعه نقد وضع موجود قرار می‌گیرد. «کمی دیرتر» به نوعی آسیب‌شناسی جبهه خودی است. همه ما عادت کرده‌ایم به انتقاد از دیگران را به شدت وظیفه و نهی از منکر و اصلاح دیگران را به شدت وظیفه خودمان می‌دانیم ولی اصلاح خودمان را به کل از یاد برده‌ایم. در حالی که جامعه مجموعه‌ای از یکایک ما است. اگر هر یک از ما ابتدا خودمان را اصلاح کنیم، بخش عمده‌ای از جامعه اصلاح می‌شود و اصلاً نیاز به این همه بوق و کرنا و سازمان و نهاد و تشکیلات نیست. و اساساً اگر من درست باشم، نیازی نیست که دیگران را به راستی و درستی دعوت کنم. خود به خود و در عمل این دعوت و اجابت اتفاق می‌افتد. کونوا دعاه الناس بغیر السنکتم یعنی همین. و اگر درست نباشم و دیگران را به درستی دعوت کنم، این دعوت بی‌اثر

و بی‌حاصل است. این بی‌اثر و بی‌حاصل بودن، شعار و تعارف و احتمال نیست. بر قوانین قطعی عالم مبتنی و متکی است. این نکته دقیقاً رمز بی‌حاصلی اغلب کارهایی است که برای اصلاح و هدایت مردم صورت می‌گیرد. تا دعوت کنندگان به صلاح، خودشان صالح نباشند، اصلاح محقق نمی‌شود. این تذکر یا تذکار یکی از مضامین کتاب «کمی دیرتر» است.

یک محور دیگر، بیماری نفاق است که شیوعش روز به روز در پیکره جامعه بیشتر می‌شود. قرآن صراحتاً به انسان تشر

می‌زند و انسان را مؤاخذه می‌کند که؛ لم تقولون ما لا تفعلون؟ چرا حرف‌هایی می‌زنید که خودتان عمل نمی‌کنید؟!

خب. این فریاد و توبیخ و تشر زمانی ضرورت

پیدا می‌کند که از دست موعظه و نصیحت کاری برنیامده و زبان نرم و قول لَین ناکام مانده. به فرمایش امیرالمؤمنین؛ کسی که گوشش بر فریاد بسته است چگونه می‌تواند نجوا را بشنود؟ کتاب «کمی دیرتر» به یک تعبیر دیگر فریادی است بر سر خودها و خودی‌ها.

■ گفتید یک برنامه کلی برای نوشتن دارید و بر اساس اتفاق و پیش آمدها نمی‌نویسید. اما انگار الان به داد زدن رسیده‌اید؟ الان دیگر کشتی پهلو گرفته و «آفتاب در حجاب» در این برنامه جا ندارد؟

کتاب «سقای آب و ادب» که برای ۱۰ سال پیش نیست. سقا هم کار جدید است. به موازاتش حتماً باید این کار انجام شود.

■ البته از لحاظ استقبال و ارتباطی که مخاطب با آن پیدا می‌کند و ساختار نوشتار، «کشتی پهلو گرفته» کمی متفاوت بود. انگار آن اثر چیز دیگری بود.

بله. از یک نظر می‌شود گفت که «کشتی پهلو گرفته» با هیچ یک از آثار دیگر قابل قیاس نیست. هم‌چنانکه منشأ همه برکات در عالم حضرت زهرا سلام الله علیهاست. اما در اینکه سقای آب و ادب به لحاظ ادبی و تکنیکی سطحش پایین‌تر از آثار دیگر باشد، من کمی حرف دارم. البته به دنبال یک نقد محکم و استوار در مورد سقا می‌گردم. چون هم‌چنانکه بارها گفته‌ام همه این آثار به نوعی سیاه مشق و آزمون و خطاست برای نزدیک شدن به خلق آثاری در خور شأن اهل بیت علیهم السلام ولی درباره سقای آب و ادب، وجه ادبی کار برایم موضوعیت فوق العاده داشته است. به دلیل بارز بودن وجه ادبی شخصیت حضرت عباس علیه السلام. مقصودم از وجه ادبی مشخصاً ادبیات است. غیر از وجه تأدب به آداب که ایشان در آن سرآمد و سرسلسله‌اند. همان وجهی که در فرزندان و نوادگان ایشان نسل اندر نسل تجلی یافته و آنان را در شعر و ادب، مشهور و ممتاز ساخته. بعضی از بزرگان گفته‌اند شاید یکی از وجوه رفع الله رایت العباس که حضرت سجاد سلام الله علیه فرمود همین وجه شعر و ادب است که در فرزندان ایشان تداوم یافته. اما اینکه عرض کردم درباره سقای آب و ادب محتاج یک نقد دقیق و کارشناسانه‌ام، دلیلش تمهیدات خاص و

انجام هر کار
خوبی معلوم نیست
که البته اما اسباب
تقرب شود و
رضای خداوند
را در پی داشته
باشد. آنچه باید
به پیشگاه خداوند
عرضه کرد، عمل
حسن نیست، احسن
العمل است



عنوان آقا نیا را تلطیف کردیم و گذاشتیم: لاف‌ل کمی دیر تر بیا! گفتند: همین اسم هم می‌تواند مسأله ساز بشود. می‌توانند بگویند مقابل تقاضای تعجیل عمومی و فراگیر، یکی آمده و تقاضای تأخیر دارد. این شد که اسم کتاب، شیر بی‌یال و دم و اشکم شد

■ حاشیه ■

آفتاب در حجاب

بی این همه جنایت هم می‌توان خلخال از او گرفت. تو بگو، بخواه، اگر نشد به زور متوسل شو! به این زدالت تن بده! این فرار بچه‌ها از هراس هجوم سبعمانه شماسست نه برای دربردن دارایی کودکانه‌شان. چه ارزشی دارد این تکه طلای گوشواره که تو گوش دختر آل الله را بشکافی؟ نکن! تو را به هرچه برایت مقدس است، دنبال فاطمه نکن! این دختر، زهره‌اش آب می‌شود و دل کوچکش می‌ترسد. بگو که از او چه می‌خواهی و به زبان خودش از او بگیر. عذاب خودت را زیاد نکن. آتش به قیامت خودت نزن! ببین چگونه دامنش به پاهایش می‌پیچد و او را زمین می‌زند!

همین را می‌خواستی؟ که با صورت به زمین بیفتد و از هوش برود؟ که تو روسری‌اش را به غنیمت بگیری؟

مردان و رجزهایشان

آن قدر امتناع ورزید از رفتن او به میدان - که او به جمله‌ای، دل امام را سوزانده است و پروانه رفتن گرفته است: - ایا دارید از اینکه خون ما سیاهان و بدبویان با خون شما... - برو عزیز دل! که خدا روی و بوی تو را خوش گرداند. آتش مزین به دل.

به غلام ترک نیز می‌گوید: از من اذن جهاد بخواه، تو را سپردم به فرزندم سجاد. هرچه می‌خواهی، از او بخواه. او به تک، خود را به سجاد می‌رساند و بر آستان عصمتش پیشانی‌اش را می‌ساید. حضرت پلک‌های خسته خویش را بلند می‌کند و در یک نگاه، تمام خاطرات گذشته غلام را به ذهن می‌آورد. نه دلش راضی می‌شود که غلام را به آغوش شهادت بسپارد و نه پاسخ منفی و جواب رد، در قاموس سجاد نمی‌گنجد...



تعجب و حیرت مسوولان سازمان را برانگیخت. (داخل پرانتز بگویم گاهی دیده‌ام که دو سه نفری از به اصطلاح منتقدان که چاپ مستمر و تیراژ رو به افزایش کتاب طی چندین سال را به هیچ طریقی نمی‌توانند هضم کنند. خریده‌های دولتی از سوی نهادها و سازمان‌ها را باعث و بانی این تیراژ متفاوت و بی‌سابقه - تا امروز بالای پانصد هزار نسخه - قلمداد می‌کنند در حالی که خودشان با نفوذی که در بخش‌های مربوط به کتاب در سیستم‌های دولتی دارند بهتر از هر کس می‌دانند که ماجرا از این قرار نیست و مشکل‌شان با کتاب و تیراژ آن از چه جنسی است. و دأب من اساساً جدی گرفتن و پاسخ گفتن به حرف‌هایی از این دست نیست. خب بگذاریم و این پرانتز را ببندیم) بعد از یکی - دو چاپ وقتی دیدند که مشکلی پیش نیامد و به عکس استقبال خوبی هم شد، داوطلب چاپ‌های بعدی کتاب شدند و این ماجرا هم‌زمان شد با تاسیس انتشارات مدرسه توسط سازمان. به این ترتیب کتاب در اختیار انتشارات مدرسه قرار گرفت و بیش از بیست چاپ کتاب توسط مدرسه انجام شد تا سال‌های اخیر که تجمیع همه آثار در انتشارات نیستان تحقق پیدا کرد و انتشار این کتاب هم مثل بقیه کتاب‌ها توسط نیستان ادامه یافت. غرض اینکه کشتی پهلوی گرفته هم در ابتدا فراز و نشیب‌های خودش را داشت و حالا هم اقبال عمومی نسبت به سقای آب و ادب کمتر از سال‌های اول کشتی پهلوی گرفته نیست.

■ اما این روزها جناب سید مهدی شجاعی بیشتر، فریاد می‌زند. قبلاً فریادهای بلندتر از این هم در پارک دانشجو از شما شنیده‌ایم اما آن زمان کنار پارک دانشجو کارهای دیگری هم بود. الان چیز دیگری می‌بینیم. این فریادها را شما با مسیر کلی مغایر می‌بینید؟

■ خیر در همان فضا است. الان برخی از حرف‌های من همان قدر عکس العمل برانگیز است که آن زمان پارک دانشجو بود. با این تفاوت که شرایط اجتماعی و فرهنگی ما در سال‌های اخیر خیلی تنزل کرده است و طبیعی است که فریادها بلندتر و پررنگ‌تر شود. هریک از ما اگر محاسبه منصفانه‌ای نسبت به خودمان

تلاش‌های متفاوتی است که در تالیف این اثر به کار رفته.

به فرض در فصلی از کتاب عناصر بسیار ظریفی در یک ترکیب ریز بافت کنار هم چیده شده تا معانی و مفاهیم خاصی را به مخاطب منتقل کند. اینکه ترکیب‌هایی از این دست توفیق انتقال مفاهیم مورد نظر را پیدا کرده یا نه؟ پاسخش از یک نقد هوشمندانه و دقیق بر می‌آید.

■ ولی با این حال انگار هیچ‌یک به پای کشتی پهلوی گرفته نرسیده‌اند؟

اگر مقصودتان وجه اقبال عمومی است، باید عرض کنم کشتی پهلوی گرفته هم در سال‌های اول انتشار به اندازه امروز شناخته شده و محل توجه نبود و حتی به عکس مواجه با مظلومیتی غریب شد. در آن زمان من سر دبیر مجله رشد جوان بودم و مجلات رشد توسط دفتر امور کمک آموزشی منتشر می‌شد که یکی از دفاتر زیر مجموعه سازمان پژوهش و تالیف کتب درسی بود. وقتی کتاب کشتی پهلوی گرفته با نام و نشان این سازمان از چاپ

درآمد و نمونه‌های اول آن به دست ریاست وقت سازمان رسید، ایشان با جدیت تمام مقابل انتشار کتاب با آرم سازمان ایستاد به نحوی که کتاب در آستانه خمیر شدن قرار گرفت. خدا رحمت کند آقای کوروش علی‌زاده را که در عملیات مرصاد شهید شد و در جاتش را متعالی گرداند، در همان ایام من و ایشان مشترکاً یک پروانه نشر گرفته بودیم به اسم نشر جوان. به آقای علی‌زاده پیشنهاد کردم که مسوولیت انتشار این کتاب را خودمان به عهده بگیریم و آن را با آرم نشر جوان منتشر کنیم. ایشان بسیار استقبال کرد و من به ریاست سازمان گفتم به جای خمیر کردن کتاب اجازه بدهید جلد آن را بکنیم و جلد جدیدی چاپ کنیم با آرم نشر جوان و صحافی مجدد و روانه بازار کنیم. اگر به مشکل خورد که زیانش به عهده ما و اگر فروش رفت از آن شما. ایشان پذیرفت و چاپ اول کتاب با تیراژ پنج یا ده هزار - دقیق یاد نیست - روانه بازار شد و به لطف خدا مورد استقبال قرار گرفت و در مدتی کوتاه چاپ اول تمام شد در حالی که تقاضا رو به افزایش بود. اگر اشتباه نکنم چاپ دوم هم با آرم انتشارات جوان منتشر شد و به سرعت فروش رفت و

اگر انسان با ادب و اخلاص و خضوع و خشوع سر بر آستان اهل بیت بگذارد، به چنان استغنائی می‌رسد که در هیچ جای دیگری نمی‌تواند پیدا کند



سیاسی به حرف می دهند تا مشخص نشود که من چه می گویم. نمی خواهند اصل حرف معلوم شود. کتابی اخیراً در آمده است به نام حرف هایی که کهنه نمی شوند که بعضی از یادداشت های منتشر شده من در مجله نیستان است. در مقدمه نوشته ام بعضی حرف ها به دلیل مهم بودن کهنه نمی شوند و بعضی به دلیل اینکه شرایط عوض نمی شود کهنه نمی شوند و این کتاب به دلیل دوم؛ یعنی عوض نشدن شرایط کهنه نیست. بنابراین حرف های من ربطی به ۲ سال اخیر ندارد. اگر واقعاً من مدیر، درست عمل کنم، زیر دست من نمی تواند اتفاق نادرستی بیفتد. اگر مردم ما دچار بی اخلاقی می شوند، باید به خودمان که مسئولیتی داریم برگردیم و اگر ما درست شویم همه چیز درست می شود.

■ بله از آن زمان که ما یادممان هست آقای شجاعی تند و تیز حرف هایشان را مطرح کرده اند. یک سری یادداشت های اجتماعی و بعضاً طنز هم داشته اند. یک سری دینی هم داشته اند. اما در این سال ها این دو به هم رسیده است. چرا؟ چرا دین را در این صحنه ها آورده اید؟

از دیدگاه من این یک تولد طبیعی است. من معتقدم که سال ها ما به دنبال اهداف آرمانی بوده ایم و الان باید یکی یکی شروع کنیم به اصلاح. اول باید از خودمان شروع کنیم و کم کم این دامنه را گسترش بدهیم. اینکه شما می گوید تلفیق این دو با هم، شاید درست باشد. این ترسیم وضع موجود است و در عین حال ترسیم شکل مطلوب و کیفیت رسیدن از وضع موجود به وضعیت مطلوب. این اتفاق در آثار قبلی من هم افتاده است.

داشته باشیم، متوجه می شویم که در طول دو - سه دهه اخیر لااقل از حیث ایده آل ها و آرمان هایمان چقدر تنزل پیدا کرده ایم. اگر کسی از بیرون به ما نگاه کند، این تنزل در حد سقوط را به روشنی در می یابد. ما به نقطه ای رسیده ایم که اگر کسی اشتباهی را تذکر بدهد مجرم شناخته می شود. خلاف و انحراف و گناه و بی اخلاقی چنان رایج و موجه شده که وقوعش اسباب تعجب نیست، اعتراض به آن اسباب تعجب است. من بیشترین حیرتم از کسانی است که مطمئنم وخامت اوضاع را می فهمند و بعضاً در گفت و گوهای شخصی و خصوصی این درک را بروز می دهند ولی به طور علنی و آشکار حاضر به هیچ واکنشی نیستند و هیچ قدمی در جهت اصلاح بر نمی دارند.

■ شکل این واکنش ها باید چگونه باشد که تعبیر دیگری از آن نشود؟ شما مخاطب عمومی و جوان دارید و زمانی که این فریاد شما را می شنوند ممکن است تعبیر دیگری بکنند. مثلاً این برداشت شود که دعوی شما در این حرف ها با بعضی از کسانی باشد که الان سیاست را به دست گرفته اند. یا مرتبط با دلخوری های سال ۱۳۸۸ باشد.

کجای این حرف هایی که می زنم جنسش با حرف هایی که قبلاً می زدم متفاوت است؟ این همراهی نویسنده با جامعه که من ادعای آن را دارم در عمل هم باید پیرو آن باشم. وقتی شما مشکلات را مشفقانه و دلسوزانه و با هدف اصلاح مطرح کنید از چه چیزی باید هراس داشته باشید؟ اتفاق بدی که در حال رخ دادن است این است که آنهایی که مورد نقد من هستند، می فهمند چه می گویم ولی جلوه

کسی از بیرون به ما نگاه کند، این تنزل در حد سقوط را به روشنی در می یابد. ما به نقطه ای رسیده ایم که اگر کسی اشتباهی را تذکر بدهد مجرم شناخته می شود

■ شما دوره ای به کار مطبوعاتی مشغول بودید. تجربه مطبوعات چطور بود؟ زیاد در کار مطبوعاتی معطل شدم. من تجربه مطبوعاتی را خیلی مفید می دانم ولی معتقدم ماندن بلند مدت در مطبوعات برای کسی که می خواهد کارهای عمیق و اساسی بکند مضر است. معتقدم تجربه نوشتن در مطبوعات و روزنامه نگاری خیلی مفید است و تجربه کوچکی نیست اما زیاده اش انسان را فرسوده می کند. کار مطبوعاتی به شما این توان را می دهد که هر وقت در هر زمینه ای که اراده کردید، بتوانید بنویسید. اولین کارهایی که در قالب کتاب

دست های تو عوض نمی کنند. باور کن که همه این کودکان حاضرند از عطش جان بسپارند اما جان تو را در مخاطره نبینند. باور کن که همه این کودکان حاضرند دل های کوچک شان را پیش نگاه تو سر ببرند و تمام حیات شان را برای یک لحظه بیشتر ماندن ت قربانی کنند. آب مهم نیست عباس جان و دلم! خودت را دریاب!

ها به توست. این هم درست که نبض عطش بچه ها در دست های توست. و این نیز از چشم تو پنهان نیست که ده ها جفت چشم عطشناک و مضطرب، هر لحظه خیال آب را در نگاه خود قاب می گیرند. اما یقین بدان که همه این کودکان، تو را بیشتر از آب دوست دارند و همه جهان را با

سقای آب و ادب

اکنون عباس من! با چشم هایی که دمی تا به صبح نیاسوده است چگونه سرمی کنی؟ و چگونه نخل های پر از دشمن را زیر و زبر می کنی؟ این درست که چشم امید بچه



صرفاً دریافت است. تلاشی است برای نزدیک شدن به ساحت کلام امیر المؤمنین. کلامی که جز معجزه عنوان دیگری بر آن نمی‌توان گذاشت.

باور من این است که اگر جوانان ما با نهج البلاغه آشنا شوند و با آن انس بگیرند و به عبارتی در مکتب نهج البلاغه تربیت شوند. همه حرف‌های دیگر و دیگران در نگاه‌شان رنگ می‌بازد. اگر جوانان ما در مکتب نهج البلاغه تربیت شوند. کامل‌ترین انسان‌های روزگار خواهند شد. خوب. زدن یک پل بین جوانان و نهج البلاغه از اصلی‌ترین وظایف و رسالت‌های ماست و شخص من باید وظیفه‌ام را در این میان پیدا کنم و ببینم که چقدر از این خلاء را می‌توانم پر کنم.

■ چه کتاب‌هایی می‌خوانید، جناب شجاعی؟

قرآن و نهج البلاغه بنیان همه کتاب‌هاست. البته من سعی می‌کنم از بین رمان‌هایی که در ایران در می‌آید بهترین‌ها را بخوانم چون در ادبیات ما الان مسیر داستان نویسی خیلی منحرف شده و خیلی کارهای بی‌سر و ته چاپ می‌شود. شعر را خیلی دوست دارم و به نظرم بی‌بدل در شعر حرف اول را می‌زند. از آن معادنی است که هر چه استخراج کنی، تمام نمی‌شود.

در ادبیات خارجی هم سعی می‌کنم ترجمه‌های برجسته را بخوانم. کارهای ماریو بارگاس یوسا مثل سور بز آثار نویسنده ژاپنی که نیمه پنهان را نوشته است. سابقاً خیلی کارهای مارکز را دوست داشتم. داستان‌های اهنری و جفری آرچر را هم خیلی دوست دارم.

■ شما به عنوان کسی که با متون دینی زیاد سر و کار دارید، برای نسل امروز چه زبان و ادبیاتی را برای ترجمه قرآن می‌پسندید؟

یک آزمون و خطاهایی کرده‌ام تا این زبان را پیدا کنم. قرآن سخت‌تر از نهج البلاغه است. این زبان باید به گونه‌ای باشد که هم قداست کلام آسمانی حفظ شود و هم امروزی باشد. رسیدن به این نقطه تلاقی سخت است. نمی‌دانم فیلمنامه بیست قسمتی یعقوب‌ترین یوسف را ملاحظه فرموده‌اید یا نه. این فیلمنامه ساخته نشد ولی به شکل کتاب منتشر شد. پیدا کردن جنس زبان برای دیالوگ‌های یک واقعه تاریخی متعلق به چند هزار سال پیش دشوار بود. زبانی که در عین فاخر بودن روان و امروزی و قابل درک باشد. زبان ترجمه قرآن تقریباً شبیه این زبان است. زبانی که در دیالوگ‌های فیلمنامه یوسف به کار رفته.

در مورد نهج البلاغه یکی از کسانی که زحمت بسیاری کشیده مرحوم سید جعفر شهیدی است. ولی در ترجمه ایشان هم اغلب روانی متن، ارتباط برقرار کردن با آن و فهم آسان آن فدای وجوه ادبی به ویژه پارسی نویسی و سجع و ایجاز شده. البته از این عرض من خدای نکرده سبک شمردن زحمات طاقت فرسای ایشان برداشت نشود. اگر بخواهیم حق مطلب ادا شود باید بگوییم که نهج البلاغه اثری ترجمه‌ناپذیر

است- با مفهوم متعارفی که ما از ترجمه می‌فهمیم. یعنی انتقال همه وجوه یک متن به زبان دیگر- ترجمه نهج البلاغه با رعایت همه وجوه امکان‌پذیر نیست. کاری را هم که بنده مشغولم ترجمه نیست.

معتقدم‌ماندن
بلندمدت‌در
مطبوعات
برای کسی
که می‌خواهد
کارهای عمیق و
اساسی بکند مضر
است



از من چاپ شد، چیزهایی بوده که قبلاً در قالب مطبوعات منتشر شده بود. زمانی که کار مطبوعاتی می‌کردم چه در روزنامه جمهوری و چه در رشد جوان حواسم بود که مطلب یک بار مصرف ننویسم. به عنوان مثال فرازهایی از نهج البلاغه یا ادعیه مأثوره از اهل بیت را ترجمه می‌کردم که بعدها بتواند در قالب‌های دیگر قابل عرضه باشد. هم‌چنانکه ترجمه قرآن و نهج البلاغه و ادعیه بعد از آن هم ادامه پیدا کرد. معتقدم که چه از قرآن و چه از نهج البلاغه ترجمه مطلوب به زبان امروزی نداریم و یکی از قله‌های ایده آل من رسیدن به این توفیق است.

رزیتا خاتون

- نظر شما درباره ثروت‌های بادآورده چیست؟
رزیتا خاتون: باد که ثروت نمی‌آورد، باد، خس و خاشاک و گرد و خاک می‌آورد. آنچه ثروت می‌آورد هوش و کیاست و رفاقت و رابطه و مقام و منزلت و نیرو و قدرت و اینهاست که اتفاقاً بد هم نیست. حالا اگر کسی عرضه داشت و توانست

دارد. مگر شاخص‌ترین و مقبول‌ترین ثروتمندان دنیا، دزدترین‌شان نیستند؟



از این رابطه به نحو احسن استفاده کند که نباید محکومش کرد.
اگر به من باشد، می‌گویم جایزه هم باید بدهند. این مطبوعات عادت دارند همه چیز را وارونه جلوه بدهند.

خب واقعا چه اشکالی دارد اگر یک جوان بیست ساله بتواند چند میلیارد ثروت کسب کند؟ اگر دزدی صریح و علنی هم کرده باشد، دست مریزاد



آینه‌زار

سید با مرام

سید محسن‌حسین‌فرشان

می‌گویم: سید جان قلمت شیرین است، دلنشین است، نرم است، لطیف است، تند است، تیز است، نویسنده‌ها تربیت کرده است، مبتنی بر پژوهش است، راه‌گشاست، منتقد است، مشوق است، محترم است، به روز است، پرتیراژترین است، درد دارد، درد دین دارد، درد انقلاب دارد، درد مردم دارد، غم دارد، شادی دارد، سوز دارد، طنز دارد، عشق دارد، عاطفه دارد، مهر دارد، قهر دارد، خواهان دارد. سرش را بلند می‌کند و نگاهی می‌اندازد و می‌گوید: اگر چیز کی هست همه‌اش لطف و عنایت خودشان است.

سر مرا پایین می‌اندازم و زیر لب می‌خوانم: گوهر پاک باید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

نوشتن درباره سید کاری است سهل و ممتنع. سهل است چرا که بیش از سی سال با او بودن، سفرها جلسات گپ و گفت و گوها، شادی‌ها و غم‌های مشترک، خنده‌ها و گریه‌های با هم، کوله‌باری از خاطره و تحلیل به جا گذاشته است و ممتنع است که مانده‌ام چه فرازی از این انبوه را انتخاب کنم که سید را به ما هم سید معرفی کند و ممتنع است چرا که معرف باید اجلی از معرف باشد و لذا فقط از باب حضور در زیر خیمه‌ای که مجله خیمه بر پا کرده است و نیز ادای دینی هر چند بسیار اندک به سید ما چند جمله‌ای می‌نویسم.

سید، مولا و سرورمان حسین علیه السلام را از زاویه‌های مختلف نگاه کرده، چشیده و چشانده است.

با «آفتاب در حجاب» از زاویه بانوی کربلا زینب کبری علیها السلام، با «پدر، عشق، پسر» از زاویه جوان رشید کربلا حضرت علی اکبر علیه السلام، با «سقای آب و ادب» از زاویه سقای دلاور کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام و با «مردان و رجزهایشان» از زاویه یاران و صحابه‌اش. ولی چرا سید به شخص آن حضرت نزدیک نشده است؟ جوابش را نمی‌دانم گرچه می‌دانم و می‌بینم که هر وقت نام مبارک حسین علیه السلام را می‌شنود

می‌لرزد و گرمی گیرد. از خودش بیرسید چرا؟ می‌داند سقای آب و ادبش چقدر طول کشید؟ حدود هشت سال!

مرام سید مرام ابوالفضلی است. فتوت و جوانمردی، رفاقت و گذشت، پایمردی و اطاعت از مولا و ولی. سید ذوب در این سقا و مرامش است و از این دست که خودش هم آب و ادب را سقایی می‌کند.

جایی گفته بودم که «طوفان دیگری در راه است» و قهرمانش مانیفست سید است که من این را در گفتارها، رفتارها و باورها و هایش دیده‌ام. شخصیت چند وجهی سید که در قلمش تبلور یافته است ما را به یاد شهید چمران می‌اندازد، چمرانی که عشق سید بود و هست و سال‌ها با خاطرات و نوشته‌های او زندگی کرد و فیلمنامه‌اش را نوشت و البته صد حیف که هنوز به تولید نرسیده است.

میانه سالن بیمارستان ایستاده بود. مثل جدش با سر و صورتی خونین. به این طرف و آن طرف نگاه می‌کرد. همه‌اش حس می‌کردم که الان از پامی افتد. دکترها و پرستارها از این طرف به آن طرف می‌دویدند. پسر جوانش در یک اتاق، همسرش در اتاق دیگر و دختر دلبندهش روی تخت اورژانس دراز کشیده بودند. هر کدام درد خودشان را داشتند ولی دختر را شوقی دیگر بود، شوق پرواز.

دکترها تمام تلاششان را کرده بودند ولی تصادف شدید بود و از دستشان کاری بر نمی‌آمد. لحظات به کندی و سختی می‌گذشت. سید ملتفت بود و دائم چشم می‌گرداند. از این اتاق به آن اتاق. لرزش گونه‌هایش را می‌دیدم. خودش کم درد نداشت ولی اصلاً به خودش نبود که درد را بفهمد. مانده بودم که چگونه به او بگویم که در دانه‌اش پر کشیده است. این یکی از من ساخته نبود. دیده بودم که چگونه او را مثل طفلی کوچک بغل می‌کرد، می‌بوئید و می‌بوسید و مثل بزرگسالان با او حرف می‌زد. برایش استدلال می‌آورد و کتاب‌هایش را برای دخترش می‌خواند.

پرستاری که از کنارمان می‌گذشت، سر بلند کرد و آهسته گفت: متأسفانه نشد، بیش از این کاری از ما بر نمی‌آید. و سید نشست، سر در میان دستانش گرفت. در مانده بودم که چه کنم.

لحظاتی بعد که به ثانیه‌ها نکشید بلند شد و زیر لب گفت: «الهی رضا بر ضاکن، الهی رضا بر ضاکن» و فقط این ذکر مقدس حسینی بود که مرتب بر لب‌هایش جاری بود. الهی رضا بر ضاک.

دیدار با سید حسن شجاعی
پدر آقای نویسنده!

پدر، عشق و پسر

ساده است و صمیمی. اهل این روزگار چند رنگ نیست. یک رنگ یک رنگ است. این را در همان اولین برخورد می‌شود فهمید. شوخ طبعی‌اش شیرین است و نمی‌رنجاند. سید موی و سپید روی و سپید دل. به چشم‌های روشنش که نگاه می‌کنی شباهت عجیب پدر و پسر را خوب می‌فهمی. آقا سید حسن شجاعی را می‌گویم. پدر آقا سید مهدی.

پیرمرد را دعوت کرده بودیم که در هیأت خیمه شرکت کند و او با روی باز پذیرفته بود. سال هاست که هیأتی است و هنوز هم هر هفته هیأتش ترک نمی‌شود و شب‌های پنج شنبه عضو ثابت هیأت احباب الحسین است و در همین هیأت پای منبر بزرگانی چون شهید مفتاح و آیت الله مهدوی کنی نشسته است و با روضه مداحان بزرگی اشک ریخته است. می‌گوید هیأت ما بیش از ۶۰ سال قدمت دارد و نسل اول آن فوت کرده‌اند.

در حین صحبت نگران اذان و نماز اول وقتش است و می‌پرسد: اذان شده؟

پدر آقا سید حسن از علمای سمنان بوده و به درخواست علمای تهران، مقیم تهران می‌شود و امام جماعت مسجد لرزاده.

خودش می‌گوید که از سادات موسوی است. پنج



بعد از خواندن «کمی دیرتر» اثر سید مهدی شجاعی

طنز دینی؛

دین فروشان دنیا دار، سالوسان مردم فریب

صادق کر میار / نویسنده

مسافری در شهر بلخ جماعتی را دید که مردی زنده را در تابوت انداخته و به سوی گورستان می برند و آن بیچاره مرتب داد و فریاد می زند و خدا و پیغمبر را به شهادت می گیرد که «و الله، بالله من زنده ام! چطور می خواهید مرا به خاک بسپارید؟ اما چند ملاً که پشت سر تابوت بودند، بی توجه به حال و احوال او رو به مردم کرده می گفتند: «پدر سوخته‌ی ملعون دروغ می گوید، مرده!» مسافر حیرت زده حکایت را پرسید. گفتند: «این مرد فاسق و تاجری ثروتمند و بدون وارث است. چند مدت پیش که به سفر رفته بود، چهار شاهد عادل خداشناس در محضر قاضی بلخ شهادت دادند که او مرده است. قاضی نیز به مرگ او گواهی داد. پس یکی از مقدسین شهر زنش را گرفت و یکی دیگر اموالش را تصاحب کرد. حالا بعد از مرگ برگشته و ادعای حیات می کند. حال آن که ادعای مردی فاسق در برابر گواهی چهار عادل خداشناس مسموع و مقبول نمی افتد. این است که به حکم قاضی به قبرستانش می بریم، زیرا که دفن میت واجب است و معطل نهادن جنازه شرعاً جایز نیست!»

ما هم در همین زمینه است که ببینیم آیا در شرایط کنونی جامعه‌ی امروز، طنز دینی می تواند زمینه رشد و بروز داشته باشد یا دست و پنجه‌ی نویسنده‌اش را به ساطور سالوسان می سپارد. پیشینه‌ی آشکار طنز دینی در ایران بعد از اسلام، شاید به دوران بنی عباس باز گردد و از بهلول و جحی یا ملانصرالدین بتوان به عنوان شاخص ترین طنز پردازان دینی یاد کرد. اینان منش و رفتارهای ضد دینی درباریان و قاضیان و محتسبان و متشرعانی را که از قوانین دینی و شرعی سوء استفاده می کردند، به سخره می گرفتند و طبیعی بود که تنها راه خلاصی شان از میر غضب و شمشیر این بود که دیوانگی پیشه گیرند و ژنده پوشند و مسخره کودکان و عوام الناس شوند تا از گزند گزندگان مصون بمانند. طنز اینان بیشتر در رفتارشان بود و در کنش و واکنشی که نسبت به کردار درباریان داشتند،

طنز از جایی آغاز می شود که قوانین تحریف و تأویل می شوند. این قوانین می تواند قوانین اجتماعی باشد، یا اخلاقی یا مدنی و سیاسی، یا حتی قوانین دینی که مورد سوء استفاده اصحاب قدرت و ثروت قرار می گیرد.

طنزهای اجتماعی و اخلاقی یا اصل مناسبات و قواعد اجتماعی و اخلاقی را به سخره می گیرند و یا سوء استفاده از این قواعد را نشانه می گیرند. طنزهای سیاسی به چارچوب‌های مسلم ملک داری حمله می کنند و طنزهای اصطلاحاً دینی به سوء استفاده از قوانین دینی توسط دین فروشان و سالوسان و مقدس نمایان می پردازند که در میان این مقدس نمایان البته روحانیانی که از دین برای دنیاشان بهره می گیرند، جرمشان بیش از دیگران است.

طنز دینی دشوار یاب ترین نوع طنز است که در واقع از راه رفتن روی لبه تیغ تیز خطرناک تر است. بحث

فرزند دارد و سید مهدی فرزند دوم اوست و فرزند اولش سید مظفر است و بعد از این‌ها سه دختر هم دارد. آقا سید حسن شجاعی خاطرات زیادی از منبری‌ها و پیر غلام‌های قدیم دارد. خاطراتی از مرحوم سید مهدی قوام دارد که شنیدنی است. می گوید: من آنچه در توانم بود و وظیفه‌ام بود، درباره سید مهدی انجام داده‌ام. شرعیات را یاد دادم و به روضه بردم. وقتی می پرسم از او راضی هستی؟ آنچنان محکم می گوید بله که از سوال خودم پشیمان می شوم. همه کتاب‌های سید مهدی شجاعی را خوانده و بعضی کتاب‌ها را قبل از چاپ خوانده است اما بیش از همه دلبسته کشتی پهلوی گرفته و آفتاب در حجاب و سقای آب و ادب است. از من می پرسد: کمی دیرتر را خوانده‌ای؟ می گوید به سید مهدی گفتم می دانی چرا کتاب‌های این قدر محبوب هستند؟ چون با اخلاص نوشته‌ای. پدر مهر تاییدی می زند بر اخلاص پسر. چه بهتر از این؟

شیرین می خندد و می گوید: وقتی سید مهدی بچه بود یک بار او را بغل کردم و به هوا انداختم ولی نتوانستم بگیرم که افتاد و پایش شکست. اصلاً انگار اشک بر سید الشهدا از واجبات این خاندان است که پدرها برای پسرهایشان به ارث می گذارند و مادرها آن را نمک شیرشان می دانند. روضه که شروع می شود چشمهای روشنش بارانی می شود. عشق پیرمرد، حسین علیه السلام است و با همین عشق زندگی می کند.



حکیمانه دیوانگی می کردند.

رگه های طنز دینی مکتوب هم از همان زمان شکل گرفت که یکی از آنها در اواخر دوران خوارزمشاهیان و اوایل دوران حمله مغول بود. شیخ ابوالحسن کسلانی که از ملایان دین پژوه و از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی بود، مکتوبی به نام «اسرار اللطیفه و الکسیله» از خود بر جای گذاشته که برخی از حکایات آن می تواند به عنوان طنز دینی تلقی شود. در یکی از حکایات این مکتوب آمده است:

«و خواجه نصیرالدین دانشمند یگانه روزگار در بغداد مراد رسی آموخت که همه ی درس بزرگان در همه ی زندگانیم برابر آن حقیر می نماید و آن این است:

در بغداد هر روز بسیار خبرهایی رسید از دزدی، قتل و تجاوز به زنان در بلاد مسلمان که همه از جانب مسلمانان بود. روزی خواجه نصیرالدین مرا گفت می دانی از بهر چیست که جماعت مسلمانان از هر جماعت دیگر بیشتر گنه می کنند با آنکه دین خود را بسیار اخلاقی و بزرگمنش می دانند؟

من بدو گفتم: بزرگوار همانا من شاگرد توام و بسیار شادمان خواهم شد اگر ندانسته ای را بدانم.

خواجه نصیرالدین فرمود:

ای شیخ تو کوشش هادر دین کرده ای و اصول اخلاق محمد که سلام خدا بر او باد را می دانی. و همانا محمد و جانشینانش بسیار از اخلاق گفته اند و از بامداد که مومن از خواب بر می خیزد تا شبانگاه راه بر او شناسانده شده است. اما چه سری است که هیچ کدام از ایشان ذره ای بر اخلاق نیستند و بی اخلاق ترین مردمانند و آنکه اخلاق دارد، نه از مسلمانان است که از وجدان بیدار او است.

اما عیب اخلاق مسلمانی چیست ای شیخ؟

در اخلاق مسلمانی هر گاه به تو فرمائی می دهند، آن فرمان «ما» و «اگر» دارد.

در اسلام تو را می گویند:

دروغ نگو، اما دروغ به دشمنان اسلام را باکی نیست.

غیبت مکن، اما غیبت انسان بدکار را باکی نیست. قتل مکن، اما قتل نامسلمان را باکی نیست.

تجاوز مکن، اما تجاوز به نامسلمان را باکی نیست. و هر مسلمانی به گمان خود دیگری را نابکار و نامسلمان می داند و اجازه هر پستی به خود می دهد و خدا را نیز از خود راضی و شادمان می بیند.

از قرن هفتم به بعد هم بیشتر غزلیات حافظ و حکایات سعدی شیرازی را می توان در زمره طنزهای دینی قرار داد. حافظ می فرماید:

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

یا سعدی می فرماید:

«یکی از ملوک بی انصاف، پارسایی را پرسید: از عبادت ها کدام افضل است؟ گفت: تورا خواب نیمروز تا در آن یک نفس خلق را نیاز آری!»

البته تا پایان قرن هشتم و بعد از آن شاعران دیگری نظیر عبیدزکانی و خیام و سوزنی سمرقندی و مولوی و عطار و ... طنزهای دینی را حکیمانه آورده اند.

بعد از مشروطیت، اما حکایت دیگر یست که نویسندگان و شاعران فرنگ رفته بودند و طنزهای «سروانتس» و «مارک تواین» را دیده بودند و از همین رو طنز به عنوان یک نوع ادبی شناخته شد. شاعران و نویسندگان مانند میرزاده عشقی و ملک الشعرا بهار و دهخدا و جمالزاده و بعد جلال آل احمد در فضای باز سیاسی آن دوران ظهور کردند. روی سخن بیشتر این طنزپردازان با متشرعان، واعظان دین فروش و مردمی بود که نه از باطن دین که از ظاهر دین هم آگاهی نداشتند. همزمان نشریات تخصصی طنز مانند: ملانصرالدین و حشرات الارض و بهلول و این اواخر توفیق هم به عرصه آمدند که لایه لای آنها می شد طنز دینی را دید. حتی شاعران نو پرداز مانند نیما یوشیج هم از سرودن شعر در زمینه طنز دینی غافل نماندند. آن ماجرای معروف میرداماد در قالب طنز نیمامندگار شد:

میرداماد شنید ستم من

که چو بگزید به خاک وطن

بر سرش آمد و از وی پرسید

ملک قبر که: «من ریک؟»

میر بگشاد و چشم بینا

آمد از روی فضیلت به سخن

اسطغسی است بدوداد جواب

بر داین واقعه پیش ذوالمن

که زبان دگر این بنده ی تو

می دهد پاسخ مادر مدفن

آفریننده بخندید و بگفت

تو بدین بنده ی من حرف مزین

اودر آن عالم هم زنده که بود

حرف ها ز که نفهمیدم من

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز

طنز دینی تقریباً از

اواخر دهه شصت با انتشار گل آقای صابری فومنی و دیگر نشریات طنز، جسته گریخته ادامه پیدا کرد که ابوالقاسم حالت در یک از اشعار خود، حج رفتگان را مخاطب قرار می دهد:

حاجی رجب از مکه چو برگشت به میهن

آورد دو صد گونه ره آورد به خانه

اشیای گران قیمت و اجناس نفیسی

کز حسن و ظرافت همه را بود نشانه

از رادیو و ساعت و یخچال و فریزر

تا دکلی و حوله و آیین و شانه

از پرده و ابریشم و روختی و مخمل

تا جامه ی مردانه و ملبوس زنانه

در جعبه محکم همه را چیده و بسته

تا لطمه نینند ز آفات زمانه

دیدم که بر آن جعبه نوشته است ظریفی

«مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه»

امانویسندگان در حوزه ادبیات داستانی در دهه های اخیر کمتر به طنز التفاط داشته اند که شاید ترس آنان از تکفیر و تعزیر بیشتر بوده تا نبود سوژه و موضوع داستانی. این ترس هم نشانه آن است که نوشتن طنز دینی دو وجه دارد. یکی تسلط به ادبیات داستانی است که اگر نباشد طنز آنان به حکایت های کهنه نزدیک می شود؛ و دیگری تسلط به دین، که این یکی اگر نباشد حاجب و محاسب و گز مه و قاضی همه با هم بر سر نویسنده فرودمی آیند چنان تأدیب می کنند که دین و دنیایش را با هم بگذار و بگریزد.

در این میان شاید تنها نویسنده ای که توانسته داستان های طنز دینی بنویسد و با وجود دادگاه های مفصل و محکمه های محکم، با پررویی و سماجت آنها را به چاپ برساند، سید مهدی شجاعی است.

بی تردید یکی از دلایل سماجت و یکدندگی شجاعی در چاپ داستان های طنز دینی، شناخت درست و عمیق او از دین و کارکرد اجتماعی و سیاسی آن در این دوره از تاریخ اجتماعی ایران است. ترجمه های او در زمینه دعاها و عرفه و ندبه و شعبانیه، مناجات ها و داستان های مذهبی چون «پدر، عشق و پسر» «کرشمه خسروانی» «هردی از جنس نور» «سقای آب و ادب» و ...

تسلط او را به مقوله های دینی نشان می دهد.

داستان های طنز

دینی سید مهدی

شجاعی در لا به

لای مجموعه

داستان ها و





بی تردید یکی از دلایل سماجت و یک‌دندگی شجاعی در چاپ داستان‌های طنز دینی، شناخت درست و عمیق او از دین و کارکرد اجتماعی و سیاسی آن در این دوره از تاریخ اجتماعی ایران است

نمایشنامه‌های او به صورت پراکنده در کنار طنزهای اجتماعی و سیاسی دیده می‌شود. «رزنا خاتون» مجموعه طنزهای شجاعی در نشریه نیستان است که طنز اصلی آن دفاعیه‌های او در دادگاه مطبوعات است. گرچه طنزهای دینی او در مجموعه نمایشنامه‌های «آئینه زار» بیشتر به محتوی توجه دارد تا به فرم، اما در آثار بعدی او مانند «دموکراسی یا دموقراضه» و آخرین اثر او «کمی دیر تر» فرم و محتوی چنان در هم تنیده شده که حالا می‌توان سید مهدی شجاعی را از نویسندگانی دانست که طنز دینی را در داستان جدی گرفته‌اند. گرچه از مجموعه آثار نویسنده می‌توان فهمید که او از قبل تصمیم نگرفته طنز دینی بنویسد، بلکه مقتضای زمانه و نیاز جامعه و اعتراض او به دین فروشان و سالوسان انگیزه نگارش این داستان‌هاست. «کمی دیر تر» زمانی است که بانگ‌های طنز آور به یکی از حساس‌ترین باورهای دینی شیعیان پرداخته است و در همان صفحات نخستین رمان، خواننده را ناچار می‌کند تا پایان داستان را بخواند. این رمان که به لحاظ ساختار داستانی پیچیدگی‌های ذهنی نویسنده را نشان می‌دهد، با روایتی چند لایه، داستان نویسنده‌ای را بیان می‌کند که قدم به قدم به دنبال جوانی غریب و غیر متعارف برای یافتن پاسخ به یک سوال ساده است.

در مقدمه‌ای که نویسنده بر پیشانی «کمی دیر تر» نهاده می‌گوید: «این رمان به قدری عربان از کار درآمده است که خودم هم خجالت می‌کشیدم همین‌طور لخت و عور، روانه کوچه و بازارش کنم. قصد داشتم سر فرصت، لباس شکیل و آبرومندی بر تنش بپوشانم و بعد...»

اما این کودک، از بدو تولد عجول بود و قدم‌هایش را دو تا یکی برمی‌داشت. پیش از این که من دستش را بگیرم و راه رفتن معقول را قدم به قدم یادش بدهم، شروع کرده بودید و شلنگ تخته انداختن، آنقدر که من به او نمی‌رسیدم و حریفش نمی‌شدم...

همین مقدمه که خودش لحن طنز شجاعی را نشان می‌دهد، بیانگر دو نکته مهم است؛ نخست این که شجاعی بیش از پیش به فرم و شکل داستان اهمیت می‌دهد و نمی‌خواهد مضمون و محتوایی لخت و عور را به مخاطب عرضه کند، گرچه نویسنده در این رمان به خوبی از پس ساختار داستانی پیچاپیچ برآمده که لذت خواندن داستان را به همراه دارد.

دومین نکته‌ای که در مقدمه آشکار می‌شود، ضرورت نوشتن و انتشار چنین داستانی در این دوره تاریخی است. دوره‌ای که در کنار دینداری پاره‌ای از مردم در سطوح گوناگون، عده‌ای دین فروش و نان به نرخ روز خور پیدا شده‌اند و باورهای عمیق دینی مردم را از برای رسیدن به دنیای خویش قرار داده‌اند. نویسنده با درک این آسیب خطرناک دینی و اجتماعی دست

به قلم شده و به این دریافت رسیده که تا دیر نشده این داستان باید منتشر شود و به دست مخاطب برسد، گرچه نویسنده هنوز از فرم داستان خود - که انصافاً زیباست و با محتوای خوبی در هم تنیده شده - چندان رضایتی ندارد و مانند هر نویسنده‌ای دوست دارد همچنان داستان خود را کناری بگذارد و بعد از مدتی دوباره به آن بازگردد و باز نویسی کند، اما ضرورت اجتماعی و دینی ایجاب می‌کند این کودک تازه متولد شده را زودتر روانه کوچه و بازار کند.

پیشتر گفتم که شجاعی از پیش تصمیم نگرفته که طنز دینی بنویسد، بلکه اقتضای دوران در رفتارهای مردم کوچه و بازار و مداحان و رئیس‌ان و مدیران و صاحب منصبان، او را واداشته تا اعتراض خود را به ادب‌اری که می‌رود جامعه را فراگیرد، در قالب داستان بیان کند. شاهد این باور هم از غیب نرسیده، بلکه در فصل اول کتاب که زمستان است، خود را نشان می‌دهد:

«خدا که باطن آدم‌ها را بهتر می‌شناسد و از نیت قلبی همگان خبر دارد، خودش شاهد است که من در مجلس شرکت نکردم که سوزهای برای نوشتن پیدا کنم یا اصلاً به فکر داستان و رمان و این حرف‌ها باشم. من اگر چه شغل و حرفه‌ام نویسنده‌گی است ولی این‌طور نیست که همه آدم‌ها و حوادث اطراف را با این نگاه ببینم یا همه به نام‌های زندگی‌ام را بر اساس شغل و حرفه‌ام طراحی کنم.

پس اگر شب نیمه شعبان در جشن سالروز ولادت امام زمان شرکت کردم صرفاً به دلیل اعتقادات و باورهای شخصی‌ام بوده برای یافتن سوز و نوشتن قصه و داستان...»

وقتی به صفحه دوم داستان می‌رسی، دیگر نمی‌توانی کتاب زمین بگذاری، زیرا اتفاقی افتاده که تو چه بخواهی چه نخواهی باید پایش را بفهمی:

«شب نیمه شعبان، در مجلس امام زمان، درست زمانی که همه عاشقان و شیفتگانش، یک صدا و با شور و حرارت فریاد می‌زنند: آقا بیا! آقا بیا! آقا بیا!

اگر یک نفر از میان جمعیت، با همان شور و حرارت و حتی با شدت و حدت بیشتری فریاد بزند: آقا بیا! آقا بیا! تعجب آور و غیر منتظره نیست؟

شما فکر می‌کنید که صدای آن یک نفر در میان جمعیت گم می‌شود یا شنیده نمی‌شود، ولی این‌طور نیست، یعنی این‌طور نبود، یا به تعبیر دقیق‌تر، این‌طور نشد، چرا؟...»

حالا این نویسنده می‌خواهد بداند چرا این جوان چنین برخلاف رفتار می‌کند و همه داستان در پی یافتن پاسخ به این چراست.

سید مهدی شجاعی غیر از سر دردهای همیشگی که گاه‌و‌گاه‌ها تا یک هفته در بستر می‌اندازد، باز هم سرش در می‌کند برای انگشت نهادن بر نقاط چرکین

جامعه‌ای که باعث می‌شود در در سراسر پیکر اجتماع گسترده شود، باکی هم ندارد که با این کار فریاد دیگران به هوار و دوا را تعزیر و تکفیر کنند. البته نه این که باک نداشته باشد، چاره‌ای دیگر ندارد، که اگر داشت، قلم به دست نمی‌گرفت.

«کمی دیر تر» را از یک جهت می‌توان نقطه عطفی در ادبیات داستانی بعد از انقلاب اسلامی دانست که راه را برای نوشتن طنز دینی به روی دیگر نویسندگان و شاعران گشود. در این میان ابوالفضل زروئی هم از نویسندگان و شاعران طنز پرداز است که تسلط عمیقی به متون کهن و قواعد و قوانین ظاهری و گاه باطنی دین دارد و هم بر ادبیات؛ که می‌تواند به صورت تأثیر گذار به طنز دینی بپردازد. چنان که او هم بعد از خواندن «کمی دیر تر» سر ذوق آمد و سروده ذیل را به سید مهدی شجاعی تقدیم کرد:

ما وارثان وحی و تنزلیم / عاشق ترین مردان
این ایلیم / مردم تمام از نسل قایلیند / ما چندان
فرزنده بیلیم / آن دیگران ناز و ادا دارند / ما بی‌قر
و اطوار و قنبیلیم / در بین ما یک عده هم هستند
/ این روزها مشغول تعدیلیم / در این دویدن‌ها
رسیدن نیست / عمر بیست ما روی «تردیلیم»
/ آخر کجایم آقا جان / بگذار ما مشغول
تحلیلیم / دنیا به کام قوم دجال است / ما هم که
با دجال فامیلیم / درس پیام نور تان از دور / خوب
است، ما مشتاق تحصیلیم / آقا شما تفسیر قرآنید
/ البته ما قائل به تأویلیم / نه عالم احکام قرآنیم /
نه عامل تورات و انجیلیم / گفتند شرط راستی
مستی است / ما هم که ذاتاً مست و پاتیلیم / در
کل زمین مصر است و این مردم / یاران فرعونند و
ما نیلیم / اینها اگر کردند ما ماریم / آنها اگر مورند
ما فیلیم / فیلیم در نزد سخن / اما / وقت عمل طیرا
ابا بیلیم / در حفظ ما باید به جد کوشید / ما نقطه
حساس آشیلیم / آدم شدن یک ایده نوپاست
/ ما هم نهادی تازه تشکیلیم / سید صد نفر آدم که
شوخی نیست / مستلزم تغییر و تبدیلیم / تعجیل
کلاکار شیطان است / اصلاً چرا مشتاق تعجیلیم /
وقتش که شد آن وقت می‌گوییم / آقا بیا کم کم که
تکمیلیم / وقت عمل هم می‌رسد اما / فعلاً به فکر
حفظ و تر تیلیم / آخر چطور حرف حق وقتی /
مشغول ذکر و ورد و تحلیلیم / ما با همین حالت که
می‌بینی / مستوجب تشویق و تجلیلیم / صندوق
عهد و رای اگر باشد / یاران داود و سموعلیم /
نوی صفا عشاق تان از صبح / ما صاحبان ساک و
زن بیلیم / بعضی به نامت بارشان شد بار / ما تازه
فکر بار و بندیلیم / کار غنایم را به ما بسپار / چون
خبره در تقدیم و تحویلیم / باد هوا خوردن که
ممکن نیست / آخر مگر ماها حواصیلیم / گفتند
روز جمعه می‌آید / ما روزهای جمعه تعطیلیم.

مروری کوتاه بر روزهای همکاری با سید مهدی شجاعی

بذرهایی که جوانه زد

زهرآزبان / نویسنده



مدت هاست که جای سید بزرگوار و ادیب گرانمایه، جناب سید مهدی شجاعی، در محافل ادبی خالی است. حضور چشمگیر و تأثیرگذار او در دهه‌های شصت و هفتاد به راستی قابل توجه بود. یادم می‌آید اولین دیدار ما، در سال ۱۳۶۶، در مجله رشد جوان بود. آن روزها تحقیقی شروع کرده بودم درباره نقش زنان در داستان‌نویسی انقلاب. باید داستان‌های چاپ شده در مجلات آن روزگار را می‌خواندم. قصدم این بود که داستان‌ها را از جهت کمی و کیفی بررسی کنم. به پیشنهاد آقای عموزاده خلیلی به مجلات رشد رفتم. با آقای شجاعی قرار جلسه گذاشتم. نیم ساعته منتظر او شدم. بعد از خلف وعده نیم ساعته‌اش - که بعدها فهمیدم از ملکات رفتاری اش شده - با او ملاقات کردم. با وقار و خوش‌رو بود. حرف‌هایم را شنید و خوشش آمد. استقبال کرد. قول همکاری داد. سری مجلات رشد را در اختیارم گذاشت. اجازه داد مجلدات صحافی شده را به خانه ببرم. کاری که در قوانین معمول مجلات رشد، مرسوم نبود. مجلدات صحافی شده، کم بودند. به صورت آرشیف نگهداری می‌شدند. اما او به خاطر شرایط خانوادگی ام که اجازه نمی‌داد هر روز به دفتر مجله بیایم، پذیرفت که مجلات را به خانه ببرم. از مدیر داخلی مجله خواست با من همکاری کند. از طرح خوشش آمده بود. شاید از شور و اشتیاقی که آن روزها در حرف‌ها و رفتارم دیده می‌شد، به وجد آمده بود.

مجلات را کول کردم و به سختی به خانه بردم. بعد مدام رفتم و آمدم. بعضی از داستان‌هایم را خواند. تشویقم کرد. خام بودم و تازه کار. داستان نویسی را تازه شروع کرده بودم. سال‌ها در مدارس تهران، بینش دینی درس داده بودم و تا مغز استخوانم، فقر و ضعف‌اوضاع فرهنگی کشور را لمس می‌کردم. نحوه تبلیغ و روش مربیان در مدارس را نمی‌پسندیدم. بچه‌ها از سختگیری‌های قاعده خوش‌شان نمی‌آمد. روز

به روز نسبت به دین رویگردان می‌شدند. برای او جالب بود که من به طور مستقیم و بی واسطه با دختران جوان و نوجوان سرو کار دارم. دغدغه‌هایم را می‌پسندید. برای اصلاح داستان‌هایم وقت می‌گذاشت. علیرغم همه موانعی که آن روزها وجود داشت، مطالبم را چاپ کرد. خواست که در تحریریه مجله با او همکاری کنم. اولین همکاری ما، مقالاتی بود درباره حجاب. بعدها شد کتاب «رایحه نجابت».

آن روزها با دغدغه‌های مشترکی که داشتیم، درباره کیفیت داستان دینی زیاد صحبت می‌کردیم. افق پیش‌روی من بسیار به هم نزدیک بود. او بسیار پرشور بود. خیلی هم خوش فکر. در میان مذهبی‌های آن روزگار، جزو آدم‌های به روز بود. در عین این که دردین داشت، به دنیا پشت نکرده بود. به قول بعضی‌ها جوان پسند بود. بچه‌ها قلمش را دوست داشتند. مخصوصاً وقتی با خط خودش سرمقاله می‌نوشت. شاعرانه و زیبا بود. تأثیرگذار هم بود. بچه‌های آن روزگار که حالا برای خودشان کسی شده‌اند، نوشته‌هایش

را دوست داشتند. او در دوره خودش، جریانی به راه انداخت که آن روزها جوی باریکی بود. تعداد داستان نویسانی که در دهه شصت، دغدغه کار دینی داشتند، اندک بود. خام بودند و بی تجربه. همه در اول راه بودیم. در دهه‌های مشترکی داشتیم. گاه در اتاق کوچک مجله رشد جمع می‌شدیم و داستان‌هایمان را برای هم می‌خواندیم. روی تکنیک داستان‌ها با هم بحث می‌کردیم.

کم‌کم سرش شلوغ شد. شهرتش بیشتر شد. سمت‌ها و مسؤولیت‌های اجرایی‌اش افزایش یافت. علیرغم میل خودش پیشنهادها را پذیرفت. کارها از سر و کولش بالا



او حق زیادی بر گردن فرهنگ و هنر این مرز و بوم دارد. بسیاری از هنرمندانی که این روزها برای خودشان کسی شده‌اند، از نردبان حضور او بالا رفته‌اند

می‌کشیدند. روز به روز وظایفش سنگین‌تر می‌شد. مدیر انتشارات برگ بود. معاون فرهنگی حوزه هنری. سردبیر رشد جوان هم بود. عضو شورای تحریریه مجله سوره. حلال مشکلات هنرمندان و فرهیختگان. روزهایی که به مجله می‌آمد، اتاقش پر می‌شد از همکارانش. انگار همه منتظرش بودند. اگر مدیر داخلی مجله جلو آنها نمی‌گرفت، ساعت‌ها در اتاق می‌نشستند و گپ می‌زدند. معمولاً زیاد وقت نداشت، دوروبرش، اما، همیشه پر از آدم بود. خوش اخلاقی کار دستش داده بود. انگار قرار بود تکیه گاه و امید خیلی‌ها باشد. کارها و سمت‌های اجرایی، وقت زیادی برایش نمی‌گذاشت. نه گفتن برایش سخت بود.

کارها و مسؤولیت‌هایش مردافکن بود. خودش را می‌کشید. گاه بیماری به او هجوم می‌آورد. ز مینگیرش می‌کرد. اما دوباره بلند می‌شد. راه می‌افتاد. مدیریت می‌کرد، کار راه می‌انداخت. در اوقات کم خلوتش می‌نوشت. شاید بی اغراق، او به اندازه

دو برابر عمرش، از خود کار کشیده باشد. همیشه حیران کارهای او بودم. بعضی را خوب انجام می‌داد و از عهده بعضی بر نمی‌آمد. قلمش، امپراطورات خود را داشت. با سوز می‌نوشت و دل‌ها را به تب و تاب می‌انداخت. آرزو داشت کارهای اجرایی را کنار بگذارد و فرصت مغتنمی برای نوشتن به دست آورد. تلاش زیادی می‌کرد، اما زورش نمی‌رسید. تلفن‌ها را جواب نمی‌داد. گاهی دل دوستانش را می‌رنجاند. چاره‌ای هم نداشت. توانش محدود بود. از عهده این همه کار بر نمی‌آمد. اهل محبت بود و محبت‌ها را جذب می‌کرد. اگر چه تحلیل‌های سیاسی و فرهنگی‌اش را گاهی نمی‌پسندیدم و با هم بحث می‌کردیم، اما همیشه برایم قابل احترام بود.

او حق زیادی بر گردن فرهنگ و هنر این مرز و بوم دارد. بسیاری از هنرمندانی که این روزها برای خودشان کسی شده‌اند، از نردبان حضور او بالا رفته‌اند. او مشوق کسانی بود که دردین دارند و سر سوزن ذوقی. این روزها جایش در محافل ادبی بسیار خالی است. برایش آرزوی توفیق و سلامتی دارم. به اومی گویم. بذرهایی که با خون دلش آبیاری کرده، این روزها جوانه زده و میوه داده است. آن جوی باریکی که صدای شرشرش گاه به سختی شنیده می‌شد، این روزها نقل محافل و اعتبار سنجش آثار بسیاری از هنرمندان شده است. اگر چه هنوز کج سلیقه‌ی او و بدفهمی‌ها ادامه دارد، اما زلالی چشمه‌ای که از درون او جوشیده، هنوز، پر شتاب، دل‌های بسیاری از اهل فرهنگ را آبیاری می‌کند.

مصایب نوشتن در روزگار حرفه‌ای‌ها؛

محتوایست، تکنیک هشتاد!

«کشتی پهلوی گرفته» آقا سید مهدی شجاعی را خیلی‌ها خوانده‌اند. کسانی که اتفاقاً خیلی هم کتاب‌خوان نبودند و نیستند، و وقتی نام محدود کتاب‌های خوانده شده‌شان را فهرست می‌کنند، «کشتی پهلوی گرفته» یکی از آنهاست. ماجرای نوشتن و چاپ و انتشار این کتاب را در همین پرونده از زبان جناب شجاعی بخوانید که خواندنی است! اما آنچه اینجا، پیش روی تان هست، نامه‌ای از خانم زواریان، نویسنده خوب این روزها و نویسنده جوان و تازه‌کار اما پرشور و جسور دهه شصت است به سید مهدی شجاعی، بعد نوشته و نقدهای خود را بر کتاب مطرح کرده و پاسخی مکتوب از آقای شجاعی دریافت کرده که به درخواست ما و از سر لطف، همه را برای انتشار در این پرونده، در اختیار «خیمه» قرار داده است.

عزیز گرانمایه جناب سید مهدی شجاعی
سلام لبریز از ستایشم را بپذیرید

راستش را بخواهید قبل از هر چیز باید بگویم که به حال تان غبطه می‌خورم. آنچه شما برای نوشتن محور قرار داده اید و احوال آن عزیزی که قلم شما را مزین ساخته‌اند، به راستی توفیقی است که نصیب هر کسی نمی‌شود. طبقی از اخلاص و قلبی مالا مال از عشق و بندگی می‌خواهد. در این وانفسا و روزگاری که هر کس به سلیقه خویش می‌بیند و می‌انگارد، به حق تسلیمی بزرگوارانه است. این شاید منتهی است که آن اولیاء بر شما گذاشته‌اند و شما چه قدر باید به این منت و این توفیق مفتخر و سپاسگزار باشید. چندی پیش با پیش کسوتی که خودش را صاحب نظر و منتقد در ادبیات می‌داند، درباره ارزش گذاری قصه‌های کودکان و نوجوانان بحث می‌کردم. می‌گفتم چرا این قدر به محتوا کم اهمیت می‌دهید و در نقدهای مفصل و طولانی خود محتوای قصه‌ها را بحث نمی‌کنید. می‌گفت از نظر ما محتوا بیست نمره دارد و تکنیک هشتاد نمره. کسی که مسلمان است مسلمانان اش برای خودش است و وقتی می‌خواهد قصه بنویسد، باید تکنیکش مورد توجه قرار بگیرد. می‌گفت ادبیات وسیله نیست و... خیلی چیزهای دیگر که مرا به شگفتی انداخت. به او گفتم همین شما منتقد‌ها هستید که باعث می‌شوید این همه قصه‌های بی‌عار و بی‌دردافزایش یابد و هر کس از راه می‌رسد، قصه نویس انقلابی شود.

باری... منظورم این است که بگویم در این شوره‌زاری که منتقد مسلمان، اسلام و مسلمانان را از اثر هنری جدا می‌بیند و اصلاً اثر هنری را وسیله‌ای برای گفتن حقایق نمی‌داند، کار شما درباره چنین بزرگان و اولیایی، به حق، کاری ارزشمند و قابل ستایش است.

اما از آن جا که همیشه چماق تکنیک را بر سر مای می‌کوبند، گمان می‌کنم باید به این جنبه بیشتر اهمیت دهیم و سعی کنیم این

نقطه ضعف را به نقطه قوت و اوجی تبدیل کنیم. اگر ما بتوانیم با تکنیک بالا مفاهیم ارزشمند را بنویسیم، جدا اثری ایده‌آل و ماندنی خلق کرده ایم. اگر شما گرمی اجازه دهید علیرغم همه زیبایی‌ها و جنبه‌های عرفانی کتاب «کشتی پهلوی گرفته» مروری از نظر فرم به این اثر داشته باشیم:

قبل از این که کتاب را ببینم، همیشه فکر می‌کردم زندگی فاطمه زهرا سلام الله علیها را به صورت رمان نوشتن چه کار بزرگ و ارزشمندی خواهد بود. فکر می‌کردم اگر شما بتوانید چنین رمانی را با فرم و ساختاری قوی بنویسید، چه تحول بزرگی در رمان نویسی این مرز و بوم به وجود آورده‌اید. همیشه با خود می‌گفتم نوشتن رمان درباره زندگی معصوم، آن هم فاطمه زهرا سلام الله علیها، چه کار سخت و دشواری خواهد بود.

حال که بعد از دو سال انتظار، و بیرون آمدن کتاب از زیر چاپ، افتخار خواندن آن را پیدا کردم، جسار تا باید بگویم انتظارم بیش از اینها بود. گمان می‌کنم آن چه شما نوشته‌اید، نه تنها رمان نیست که حتی فرم و قالب داستانی هم ندارد. اصلاً فضا، فضای داستانی نیست. شکلی از یک روایت تاریخی است با نثری دلنشین و زیبا. اگر قصه را هنر بدانیم و اگر قصه نویس را موظف به ایجاد ابداع و آفرینشی خاص، باید بگویم شما در این اثر، از آفرینش هنری به دور افتاده‌اید. بیشتر خواسته‌اید تاریخ بگویید. همین و سواس در روایت حوادث تاریخی، محدودیت بزرگی پیش روی شما ایجاد کرده و شمار از پرداخت هنر مندانه باز داشته‌است.

براهنی در کتاب قصه نویسی خود می‌گوید فرق قصه و تاریخ در این است که تاریخ نگاهی دارد بر ظاهر و سطح وقایع، اما قصه نقبی می‌زند به درونیات و انگیزه‌ها و تأثرات و آنچه در مجموع دیدنی یا شنیدنی نیست.

ای کاش شما باز دست دادن این قید تاریخی، دست خود را باز می‌گذاشتید و بیشتر به تأثیر گذاری بر مخاطب می‌اندیشیدید. قصه، روایت خاطره گونه نیست، بلکه توصیف و ساختن فضای

الله علیها خیلی سریع گذشته‌اید.

نکته دیگری که به ذهنم می‌رسد این که، فضای حاکم بر نوشته شما بسیار غمگین و متأثر کننده است. البته قبول دارم که زندگی بانوی بزرگ ما پر از گرفتاری و سرشار از مظلومیت بوده است. اما به راستی آیا بانوی ما لحظه شاد و خوشی در زندگی نداشته است؟ آیا شادی کوچکی بوده است از دواج او با علی علیه السلام؟ آیا لذت کمی بوده در آغوش گرفتن در دانه‌هایی چون حسن و حسین؟ آیا شادمانی و رضایت روحی فقط در جنبه‌های مادی زندگی است؟ آیا در آن خانه کوچک، زندگی شادمانه‌ای جریان نداشته است؟ زندگی در خانه‌ای که سایه‌ای چون محمد صلی الله علیه و آله بر سرش و کودکانی ماهر و مزیّن کننده لحظه‌هایش بوده، مگر کم افتخار و مباهات و شادمانی دارد؟ در حالی که شما چهره این بانوی بزرگ را بسیار غمگین نشان داده‌اید. نکته دیگر این که، آن چه شما تا قبل از فصل آخر به آن کم پرداخته‌اید، شخصیت علی علیه السلام است. شما این مرد بزرگ را در حاشیه زندگی بانوی مطرح کرده‌اید. در حالی که گمان می‌کنم حضور علی علیه السلام در زندگی حضرت زهرا سلام الله علیها پر رنگ و از جنس حضوری فعال و لحظه به لحظه بوده است.

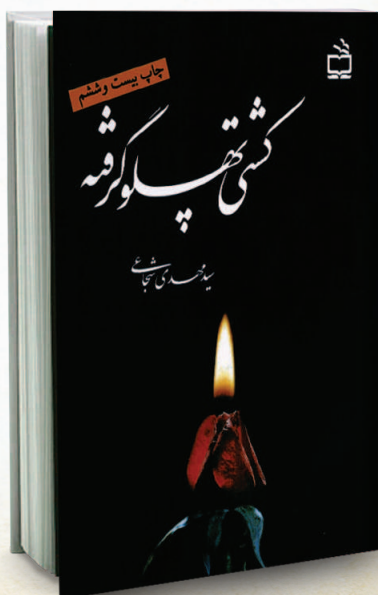
بهترین و موفق‌ترین فصل کتاب؛ خدا حافظی علی علیه السلام با بانوست. آن جا که مولاد در فرق همسرش از سر درد اشک می‌ریزد. یکی از دلایل موفقیت این فصل، این است که شما در این قسمت، تاریخ را روایت نکرده‌اید، بلکه احساس درونی شخصیت را به تصویر کشیده‌اید. این همان چیزی است که منظور من است. یعنی استفاده از شیوه‌ای که بتواند خواننده را با خود همراه کند و او را در فضای آن زمان قرار دهد. شاید یکی از چیزهایی که باعث شده کار لطمه ببیند، استفاده زیاد از احادیث و متن‌های عربی و نقل قول‌های ادبی و غیرمحاوره‌ای است. این کاش از خیر ذکر اینها می‌گذشتید و به داستانی‌تر شدن کار فکر می‌کردید. گرامی‌ام! بساور کنید از این که مجبورم زندگی بزرگوارانه و سرشار از معنویت آن بانو را با حساس و قالبی تنگ و بسته تحلیل کنم، احساس شرمساری می‌کنم. اما چه کنم؟ گمان می‌کنم اگر ما واقعاً بخواهیم حرف‌مان را درست‌ترین و در سطوح بالاتر آن را مطرح کنیم، گریزی از این نقدها و تحلیل‌ها نداریم. باید تن در دهیم و نقایص را برطرف کنیم. من چه قدر دلم می‌خواهد شما بتوانید و همت کنید حال که اصل پژوهش و تحقیق را انجام داده‌اید، در یک برنامه ریزی و فرصت سه یا چهار ساله، زندگی این بانوی عزیز را در قالب داستان یا رمان بنویسید. رمانی که بتواند با فرم و سبکی قابل قبول، در سطح جهانی، مطرح شده، شیوه و پیامی نو در اندازد. برای تان آرزوی موفقیت می‌کنم. جسارت و بی ادبی مرا ببخشید.

اجر کم عند الله
ان الله بصیر بالعباد
زهرا زواریان
دوم بهمن ۱۳۶۸

مورد نیاز و مؤثر شخصیت هاست.

شاید یکی از دلایلی که باعث شده شما در بسیاری قسمت‌ها از روایت بهره گیرید، استفاده از زاویه دید دوم شخص است. یعنی این نویسنده نیست که وقایع را بیان می‌کند، بلکه شخصیت‌هایی هستند که می‌خواهند ضمن صحبت با فاطمه زهرا سلام الله علیها وقایع را بازگویند. یعنی وقتی بانو خدیجه سلام الله علیها می‌خواهد با دخترش حرف بزند، مجبور است وقایعی را نقل کند که خود در جریان آن حوادث بوده و این محدودیت ضربه اساسی به کار وارد کرده است. چه خوب می‌شد اگر از زاویه دید دانای کل استفاده می‌کردید و چون نویسنده‌ای که به همه چیز آگاه و داناست، وقایع را فضا سازی می‌کردید. مثلاً واقعه مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار تکان دهنده و تأثیر آور است. اما چون آن را صرفاً روایت کرده‌اید و فضای واقعی برایش نساخته‌اید، خواننده را با خود همراه نمی‌کنید.

نکته دیگر این که: در آغاز کتاب می‌گویید: رمز خلقت تو نشان دادن راز آفرینش زن است. وقتی این جمله را خواندم، بسیار کنجکاو و دقیق شدم که بدانم بالاخره رمز آفرینش زن چیست؟ دلم می‌خواست از لایه‌های نوشته‌ها و سطور کتاب جواب این پرسش مهم را دریابم. اما راستش در نیافتم! البته این را حمل بر بی استعدادی و کودنی من نکنید. می‌خواهم بگویم از نوشته‌های شما چنین پاسخ روشنی بر نمی‌آید. یعنی اگر به قول خودتان دختر جوانی این را بخواند، راه و رسم و الگوی خاصی را در نمی‌یابد. و این شاید به خاطر این است که شما تحلیل عاطفی، روانی و تربیتی از شخصیت حضرت زهرا سلام الله علیها ارائه نداده‌اید. مثلاً از موارد مهمی چون از دواج، همسر داری و مادری حضرت زهرا سلام



پاسخ مکتوب سید مهدی شجاعی به نامه زهرا زواریان

روندگان کم‌اند و به مقصد رسیدگان کمتر!



خواهر مهربانم خانم زهرا زواریان

پیشاپیش باید از لطف و حساسیت و توجه‌تان، صمیمانه تشکر کنم و یادآور شوم که من انتقادهایی چنین -از سر دلسوزی و درد دین- را بر تعریف و تمجیدهایی چنان -از سر هنر و تفنن و تکنیک- ترجیح می‌دهم.

هیچ یک از کاستی‌ها و نقایصی که اشارت فرموده‌اید، منکر نیستم و ضمناً انتقادهای دیگری را خودم به کار قایلیم که مهم‌ترینش این است که شخصیت آن بانوی گرامی در این کار در نیامده است و گذشته از ابعادی که نفهمیده‌ام، آنچه فهمیده‌ام را هم نتوانسته‌ام ترسیم کنم. همه این‌ها درست، منطقی و بجاست. بخصوص که کسی چون من در ابتدای این راه است و این راه، راهی است که روندگان آن کم‌اند و به مقصد رسیدگان آن کمتر.

اما یکی -دو توضیح دارم که امیدوارم با مقدماتی که عرض شد، دیگر جنبه توجیه نداشته باشد.

ببینید خواهر خوب و متدین و دلسوزم! ما یعنی من و شما و کسانی مثل ما، تفاوت‌مان با نویسندگان دیگر در این است که از مذهب به سمت هنر رفته ایم و نه از هنر به سمت مذهب.

نویسندگان، فیلم‌سازان و کلا هنرمندانی در ایران و جاهای دیگر بوده‌اند که با پشتوانه قوی تکنیکی و هنری -بابی انگیزه‌ای- به سمت یک سوژه مذهبی رفته‌اند، کار و تحقیق کرده‌اند و نهایتاً هم یک اثر خوب هنری تحویل داده‌اند (اینکه کارهای دیگرشان چه قدر با این کارشان تناسب داشته است و چه قدر روح و معنویت حاکم بر آن سوژه مذهبی راز کار در آورده‌اند، بحث دیگری است)

ما ولی انگیزه و راه و رسم و هدفمان برای یک کار مذهبی با آن‌ها متفاوت است. ما در این مسیر محتوا برای مان اصل است و فرم و قالب وسیله، منکر این نیستیم که تکنیک ضعیف، محتوا را ضایع می‌کند و منکر این نیستیم که باید دنبال قوی‌ترین و غنی‌ترین فرم‌ها و قالب‌ها گشت و منکر این نیستیم که فرم بر تر، محتوا را بهتر ارایه می‌کند... این‌ها اصول مسلمی است. بحث، بحث هدف و وسیله است.

گاهی هدف آدم این است که یک رمان قوی بنویسد و گاهی هدفش این است که شخصیت و زندگی سروری را در یک قالب خواندنی ارایه دهد. باز تاکید می‌کنم که ایده‌آل، پیوند این هر دو با هم است. یعنی ارایه شخصیت و زندگی مولایمان در یک رمان قوی. اما مهم این است که شما اگر ناگزیر به انتخاب میان یکی از این دو شدید، چه می‌کنید؟ ترجیح می‌دهید قالب‌های مورد قبول و شأن نویسندگی را حفظ و رعایت کنید یا به اصالت محتوا پایبند بمانید؟

من چون در این کار ادعای رمان نویسی به مفهوم مصطلح آن را

نداشته و ندارم، اگر زیر شدیدترین ضربه‌های نقادان تکنیکی هم قرار بگیرم، خم به ابرو نمی‌آورم در حالی که بدانم دخترانی و زنانی با این کار، یک قدم به سمت حضرت زهرا سلام الله علیها نزدیک‌تر شده‌اند و یک جرعه معرفت بیشتری کسب کرده‌اند.

توجه کنید! نمی‌خواهم با مذهب روی ضعف‌هایم پوشش بگذارم بلکه بالعکس معتقدم باید از هنر و آبروی هنری در این مسیر مایه گذاشت. راستش به اظهار لطف‌هایی که در مورد خودم هم فرموده‌اید -علیرغم تشکر فراوان- متکی نیستم، چون اولاً خودم و ضعف‌ها و بدی‌ها و گناهانم را بیشتر از هر کسی می‌شناسم و مطلع‌م. ثانیاً معتقدم کار باید خودش جوابگو باشد و اینکه من به فرض محال آدم درستی باشم، نادرستی‌های کارم توجیه نمی‌شود.

بگذارید برای آن تعارضی که گفتم، قدری بیشتر توضیح بدهم. من در مسیر این کار رسیدم به یک خطبه باشکوه و معجزه‌وار از بانویی که آماج شدیدترین حملات و مشکلات واقع شده است. از سویی آوردن یک خطبه تمام و کمال، مغایر با ابتدایی‌ترین اصول حتی یک کار نیمه داستانی است، از سویی دیگر یکی از برترین ابعاد و جودی این شخصیت در این خطبه متجلی است. چه کار باید کرد؟ بی‌تردید یکی از این دو باید فدای دیگری بشود.

و من داستان را به پای این شخصیت، قربانی کردم -با توجه به اینکه من خودم نسبت به این شخصیت، بی‌تفاوت نیستم و احساسم کار را پیش می‌برد و نه منطق داستانی-.

نخستین باین عربی الکن و ضعف بضاعت در مقابل آن خطبه سنگین و معجزه‌وار سرشار از بلاغت و روزها و شب‌های متمادی وقت صرف کردم تا یک ترجمه نسبتاً ادبی از این خطبه داشته باشم.

این یک تمثیلی است از کلیت کار و این تعارضی است که از همال ابتدای سوژه با آدم دست و پنجه نرم می‌کند.

این‌ها که عرض می‌کنم، پاسخ انتقادهای صحیح و بجای شما نیست. فقط شرح مواقع و درد دلی است از انجام یک کار، و گر نه خودم می‌دانم به روشنی که:

تفاوت این کار با یک کار ایده‌آل مورد نظر شما و خودم، تفاوت کودکانه است که تاتی تاتی می‌کند یا یک قهرمان دوندگی جهان. هر چند ممکن است فرشتگان خدا، کودک را از افتادن و سقوط، محافظت کنند اما تادونه شدن راه بسیاری باقی است. و در این مسیر رهنمودهای عزیزی چون شما بی‌تردید توشه راه است و دعای‌تان نیز، تضمین سلامت.

باتجدید احترام و ارادت

برادر تان: سید مهدی شجاعی

۱۳۶۸

ته مقاله

دخیل پنجره فولاد

اول

شرمند. مجبوریم تعداد صفحات را کم کنیم. کاغذ گران است و ما هم در گیر و دار مشکلات اقتصادی برای برپا نگه داشتن خیمه چاره‌ای نداریم که فعلا تعداد صفحات را کم کنیم. دعا کنید دستان باز شود و دوباره ۱۳۲ صفحه‌ای شویم.

دوم

عجیب بود امام موسی صدر. یک سخنرانی که به تازگی پیدا شده از او را به همت موسسه فرهنگی امام موسی صدر در بخش ضمیمه مجله برای اولین بار منتشر کرده‌ایم. گزارشی است از کار فرهنگی امام در لبنان. اول مدیران و مبلغین بخوانند. بعد همه آن‌هایی که هوای کار فرهنگی در سر دارند. عکس امام موسی در کنار آیت الله خویی و دیگر علما را هم برای اولین بار در این صفحات می‌بینید.

سوم

داستانی دارد اربعین حسینی در کربلا. محشری برپاست و صحنه‌هایی بس شگفت‌انگیز. سعی کرده‌ایم در گزارشی همراه با تصویر گوشه‌ای از آنچه در آنجای گذر درانشان بدهیم.

چهارم

استاد سید مهدی شجاعی. بی شک کتاب‌های او بخشی از ذهنیت مانسبت به اهل بیت را ساخته و رد قلمش را در قلم خیلی‌های دیگر هم می‌توان دید. آخرین کتابش (کمی دیر تر) یک جور هابی با هیأت و هیأتی‌ها مرتبط است. گرچه به این بهانه سراغ خیلی‌ها رفته. دغدغه‌های آقای نویسنده فراتر از کتاب و نویسندگی است. گفت و گوی خواندنی او و یادداشت‌های مرتبط در بخش فرهنگ آمده. متن نامه‌های زهرا و زاریان و سید مهدی شجاعی هم برای اولین بار منتشر می‌شود.

پنجم

هنر این است که قبل از اینکه اتفاق بدی بیفتد آن را پیش بینی کنیم و جلوگیری را بگیریم و گرنه پس از اینکه تشت رسوایی بر زمین افتاد دیگر داد و بیداد کردن فایده‌ای ندارد.

ششم

مصاحبه با دکتر محسن اسماعیلی را در ابتدای مجله از دست ندهید که هوایی تازه است در این روزهای آلوده.

هفتم

خداوند به همه پیر غلامان و مداحان و خادمان با اخلاص اباعبدالله عمر با عزت بدهد. برای سلامتی همه‌شان صلوات.

هشتم

امشب دخیل پنجره فولاد می‌شوم / در بیستون عشق تو فرهاد می‌شوم

نهم

می‌خواهیم دادگاهی تشکیل بدهیم و تمام بخاری نفتی‌ها را مجازات کنیم تا دیگر جرأت نکنند به سیمای دخترکان این دیار دست درازی کنند.

دهم

دوباره انتخابات دیگری در راه است و این سوالات باید پاسخ داده شوند. مداح باید سیاسی باشد؟ مداح نباید سیاسی باشد؟ همه حرف سیاسی می‌زنند مداح چرا نزنند؟ مداحان در انتخابات تعیین کننده هستند؟ نیستند؟ اگر اشتباه کردند چه؟ اگر پشیمان شدند تکلیف چیست؟ دخالت مداحان در سیاست واجب است؟ واجب نیست؟ ضرر دارد؟ ندارد؟ آیا مداحان مورد سوء استفاده سیاست‌بازان قرار می‌گیرند؟ آیا مداحان می‌توانند روی سیاست‌مداران اثر بگذارند؟ کدام هیأت‌ها سیاسی‌اند؟ هیأت‌ها باید سیاسی باشد؟ نباید باشد؟ مداح باید بار رئیس جمهور عکس بگیرد یا بگیرد؟ مداح باید حزبی باشد یا نباشد؟

یازدهم

این برای همه ماسوال است که چرا حاج اکبر ناظم هنوز و پس از سال‌ها عزیز است و هنوز شعرها و سبک‌هایش تکراری نشده؟

پانزدهم

اللّٰهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعَمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحَضْرِهِ

بامادر ارتباط باشید ۳۰۰۶۹۶۱

پیامک‌های شما

■ در مجله خیمه با حاج رضانبوی هم مصاحبه داشته باشید و در صورت امکان از وصیت نامه‌های شهدا مخصوصا شهید علی اکبر شیروودی توی مجله چاپ کنید، باتشکر علیرضا شیرازی از پیشکوه فریدون شهر اصفهان.

■ لطفا اگر نسخه جدید خیمه منتشر شده است بفرمایید از کجا و چگونه می‌توان تهیه کرد.

■ خیمه در کلیه دهکده‌های مطبوعاتی توزیع می‌شود. مشترک هم می‌توانید بشوید.

■ ۱-فونت نوشته‌ها را بزرگتر کنید ۲- خواندن نوشته‌ها روی قسمت رنگی بسیار سخت است ۳- مطالب ورزشی و مداحان جوان ندارد ۴- اگر می‌شود محصولات فرهنگی تان را به هیأت ارسال کنید.

■ سخنان آیت الله بهجت در مورد زیارت مشاهد مشرفه صفحه ۶۰ شماره ۹۱ خیلی جالب بود، ولی از زیادی اشعار ویژه نامه خوشم نیامد. رضا خرم آبادی از کاشان.

■ سلام خدا قوت. هیت فرهنگی مذهبی چهارده معصوم روستای تشون از بندپی شرقی بابل بابر نامه‌های مخصوص و متنوع می‌باشد دوست داریم در ماهنامه شما جایی برای ما باشد WWW.TASHO14masom

■ یکی از دوستداران ماهنامه خیمه هستم اما آنرا هیچ جا پیدا نمی‌کنم لطفا راهنمایی فرمایید چگونه مشترک بشوم و هر ماه ماهنامه را به موقع دریافت کنم و پیشنهاد دارم بیشتر در خصوص اهل بیت و مسایل روز جوانان و هدایت آنها به سوی اسلام ناب از علما استفاده فرمایید.

اشتراک بهترین راه برای دسترسی به ماهنامه خیمه است.

واقعا اگر خیمه وام دار شخص و گروه و صنفی نیست چرا با مداح‌هایی مثل رضاهلالی، مهدی مختاری، حسین سیب سرخی کربلایی مجتبی رضانی مصاحبه نمی‌کنید؟

سر فرصت حتما سراغ آنها هم می‌رویم.

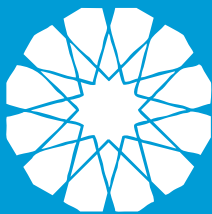
■ کادر محترم نشریه خیمه سلام اگر ممکن است شرح حال بیمار مرحوم حاج اکبر ناظم را اعلام بفرمایید در کدام شماره نشریه خیمه چاپ شده با تشکر پیر غلام اهل بیت حسین کچوی اردستان اصفهان.

مطلب حاج اکبر ناظم در شماره ۸۲ چاپ شد.

■ نشریه خیلی جالب و پر محتواست فقط در شهر ما کمیاب است ما مشتاق نشریه خیمه برای هیأت خودمان هستیم. باتشکر حمیدرضا یزدانی گلوردی سرپرست هیأت مجبان الرضاع). مراسم هفتگی دعای توسل. مازندران نکا.

■ کاروان می‌آید از شهر دمشق. بر سر خاک شه سلطان عشق. کاروان با خود رباب آورده است. بهر اصغر شیر و آب آورده است. کاروان آمد ولی اکبر نداشت. ام لیلا شبه پیغمبر نداشت. کاروان آمد ولی شاه‌ی نبود. بر بنی هاشم دگر ماهی نبود. مصیب محسنی پور از گندمان.

ضمیمہ



عکس منتشر نشده از امام موسی صدر و آیت الله خویی در جمع علماء



گفتاری منتشر نشده از امام موسی صدر که سال‌ها پیش در حسینیۀ عمادزاده اصفهان ایراد شده است

خون ما که از ابا عبد الله رنگین‌ترین است!

در گوشه‌ای از نقاط دنیا انجام داده‌ام و به عنایت الهی قدم برداشته‌ام، به عرض آقایان برسد تا آن همبستگی حفظ شود، مشورت و نصیحت، مارا بهره‌مند کند و از خطاها جلوگیری کند. جناب معزی، دوست عزیزم فرمودند که از تجربه‌های من دیگران بهره ببرند و در کارت دعوت‌م چنین چیزی نوشته شده ولی بنده خودم را کوچک‌تر می‌دانم و تصور می‌کنم عرضه این تجربه‌ها برای بهتر شدن آن‌ها، خود اثری بسیار دارد. بحث امشب بنده در سه قسمت به طور مختصر انجام می‌گیرد. یک بحث راجع به گذشته شیعه در لبنان و یک بحث در کارهایی که در مدت اقامت بنده، ۱۱ سال، به لطف و عنایت الهی صورت گرفته است و دیگر اینکه در آینده چه کارهایی شود کرد و چه آرزوها در ذهن شیعیان لبنان برای آینده

که هفت گروه هستند که خداوند از آن‌ها حمایت می‌کند و در سایه رحمت و عنایت خداوندی هستند، یوم لازل الاظل؛ یکی آنان هستند که برای خدا دور هم جمع می‌شوند و برای خدا از هم جدا می‌شوند. تصور نمی‌کنم هیچ عامل دیگری جز رضای خدا در این ملاقات بوده، زمان مبارک و مکان مبارک و لقاء مبارک، بهترین دیدارها را برای ما فراهم کرده است. دیداری که امیدوارم به مراتب اشرف و افضل باشد از اینکه آقایان مکرم از من دیدن کنند یا من بازدید به جا آورم. این دیدار حتماً مورد رضایت و عنایت خداست و سایه رحمت الهی بر سر ما گسترده است و امیدواریم نتایج و برکات فراوان هم در این ملاقات باشد. ارادتمند که فردی از این طبقه هستم و کوچکی از این بزرگانم، لازم است فعالیت‌هایی را که

ارساله بالهدی و دین الحق لیظهره علی دین کل ولو کره المشرکون و الصلاه و السلام علیه و علی آل بیه و من تبعهم باحسان و علی کل من یسعی فی سبیل احیا کلمتهم و رفع شأنهم و تعلیم شعائر دین الی یوم الدین شب مبارکی است. غروب روز عرفه و شب عید اضحی، عید قربان، روزی که مسلمان را به یاد فداکاری‌ها و گذشت‌ها و تلاش‌ها و تسلیم مقابل اراده الهی می‌اندازد. مکان هم مکان مبارکی است به نام حضرت سیدالشهدا تأسیس شده و الهام بخش فداکاری و سعی و خدمت است. محضر هم محضر مبارکی است. محضر علمای اعلام و خطبای گرام و مؤمنان و این حدیث مبارک را به خاطر می‌آورد





پرورده می شود.

جنوب لبنان؛ عالم خیز و شیعه پرور

درباره گذشته شیعیان باید عرض کنم که لبنان شاید یکی از قدیم ترین منطقه های شیعه نشین جهان باشد. بعد از اینکه لشکر اسلامی شام، پایتخت شامات را - در آن زمان سوریه و لبنان و فلسطین و اردن و همه این منطقه ها جزو شامات بود - را فتح کرد و مقاومت بیزانس ها، مسیحیان شرقی و رومیان و ارتش شان تسلیم شد و حاکم از طرف مسلمانان معین شد، دیگر فعالیت ارتشی در آنجا نبود. مسلمانانی که به تبلیغات علاقه مند بودند، هر یک منطقه ای را اختیار می کردند و تبلیغات و فعالیت و خدمت می کردند و گاهی در این منطقه ها به مبارزات و مشکلاتی بر می خوردند. در کتاب «الاستیعاد» نوشته شده که این منطقه را به نام «منطقه الدعوة والجهاد» می نامیدند.

یکی از بهترین اصحاب پیغمبر که حضرت ابی ذر باشد، در این راه قدم های زیادی برداشت. تصور می کنم علت آن هم این بوده که قبایل بنی قطار که ابی ذر از آن قبایل بوده، در منطقه ای نزدیک به شام زندگی می کردند و تجارت مکه که به تجارت به شام می رفتند، یا تجارت شام که به تجارت به مکه می آمدند، یا به یمن می رفتند، از بین قبایل بنی قطار عبور می کردند. از این جهت قطاری ها با عادات و لهجات شامی ها آشنا بودند. ابی ذر هم چنین وضعی را داشته است. حتی در قصه ای که استیعاب نقل می کند، گفته می شود ابوذر مورد تعدی و تجاوز قرار گرفت. بعضی ها گفتند به این مرد ظلم نکنید برای اینکه قافله های تجارتی که از میان قوم بنی قطار رد می شود و به شام می رود، مورد خطر واقع می شود. ابوذر در آنجا فعالیت کرد، اسلامی را که او آموخت خواست ایجاد بکند، خواه ناخواه بر حسب مذهب شیعه است. ابوذر به مدینه برگشت و با خلیفه زمان اختلاف نظر پیدا کرد، همه می دانیم که صراحت و شدتش در مجلس عثمان مورد ناراحتی و نارضایتی عثمان قرار گرفت. اولین بار به او گفت «الحق بمکتبک». به دفتر کار خود ملحق شو. مکتب ابی ذر در شام بود و باز استیعاب نقل می کند که سلمان هم به آن منطقه رفته است. عده زیادی از اصحاب پیغمبر اکرم که مورد نارضایتی خلفا بودند، به آن منطقه ها رفتند. بعد هم جنگ صفین در شیعه کردن آن مناطق اثر فراوان داشته است. همچنین اسرای آل بیت را که خلفای اموی و یزید مایل بودند در تمام نقاط کشور های اسلامی بگردانند برای اینکه مردم را مرعوب کنند، خود به خود اثر زیادی در تشیع مردم داشت. این خود بحثی طویل است.

شیعه شدن آن منطقه خیلی زودتر از شیعه شدن عراق، یا شیعه شدن بقیه مناطق اسلامی بوده است. شیعیان جبل عامل که در اصطلاح لبنانی به جنوب لبنان گفته می شود و در اصطلاح عراقی به همه شیعیان لبنان گفته می شود، مردمی باهوش، ادیب، متدین و محکم بودند. در روایتی که منسوب به حضرت صادق است از آن ها تمجید شده و بر کات الهی شامل حالشان بوده. در کمتر شهر و دهی از ده ها و شهر های جبل عامل عالم یا مؤلف نبوده است. شیخ حر عاملی در کتاب «عمل العامل» می فرماید یک چهارم علمای شیعه و یک چهارم کتب شیعه از جبل عامل است. با وجود اینکه منطقه منطقه کوچکی است. شیخ حر عاملی می فرماید گویا این منطقه مورد عنایت خداست و شاید از کلمه «الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله» می خواهد استفاده کند که این منطقه، منطقه ای مبارک است برای اینکه اطراف مسجد الاقصی است.

۸۰۰ سال مقاومت، فقط از شیعه بر می آید

در هر صورت شیعیان در لبنان و جبل عامل فعالیت فراوان داشتند و خدمات فراوان کرده اند و در ایران و هندو عراق هم اقدامات و فعالیت های زیادی داشته اند. متأسفانه تقریباً در ۸۰۰ سال قبل در اثر اختلافاتی که بین ایوبیان، صلاح الدین ایوبی و فاطمیین که شیعه بودند در می گیرد و

به انقراض فاطمیین منتهی می شود، حملات شدیدی در آن منطقه علیه شیعیان شروع می شود. بعد از آنکه شیعیان عصر طلایی خود را بر آن منطقه می گذرانند و فاطمیین در مصر و در قسمتی از شام، حمادیین در شام و حلب، مرداصیین در سواحل و بنی العمار در لبنان ساکن بودند، بحران هایی بسیار سخت برای شیعیان پیش می آید. بحران هایی که حدود ۸۰۰ سال طول می کشد. در این مدت علما را می کشتند، کتابخانه ها را آتش می زدند، همه را بیرون می کردند، خانه های شان را خراب می کردند، مدرسه ها را تعطیل می کردند و تهمت شیعه گری در آن منطقه تهمت بسیار بزرگی بود. ۸۰۰ سال مدت طولانی است. تصور نمی رود هر مذهبی اگر ۸۰۰ سال مورد تعدی و تجاوز قرار بگیرد، مقاومت کند. بدون شک ایمان به ظهور حضرت حجت عجل الهد فرجه، گذشته از تعلیم عظیمه و عالی تشیع، امید را همیشه در دل این ها زنده نگه می داشته

عقب ماندگی
شیعه در مقابل
مذاهب دیگر،
زمانی خطرش
بیشتر می شود
که نگاه کنید و
بدانید لبنان یک
چهارسوق جهانی
است

و این ها باقی مانده اند. این ۸۰۰ سال که گذشت، وضع شیعیان در لبنان و سوریه، وضع رقت آوری بود. بی سوادی فراوان، تربیت دینی کم، اخلاق عشایری منتشر بود. خونخواهی های عشایری که از آثار جاهلیت است، در این منطقه فراوان بود و به طور کلی مورد احتقار آن منطقه بودند، حتی اسمی را که آن منطقه برای شیعیان انتخاب کرده بودند، اسم احتقار آمیزی بوده است. گذشته از رافضه و مخالفین، می گفتند متواله و متوالی و این کلمه را با یک تحقیری بیانی می کردند.

بعد از اینکه لبنان استقلال پیدا می کند و رژیم حکومتی در آنجا رژیم مذهبی می شود، یعنی ائتلاف ۱۶ مذهب کشور لبنان را به وجود می آورد. می دانید که در لبنان ۱۶ مذهب مختلف در مقابل هم قرار می گیرند. شیعه و سنی و درزی، یعنی بقایای اسماعیلیه و ۱۶ امامی ها، از آن طرف مسیحی ها هم مذاهب مختلف دارند؛ کاتولیک، پروتستان، مارونی، سریانی، کلدان، ارمن و لاتین که مذاهب مختلف مسیحی هستند. وقتی این مذاهب مقابل هم قرار می گیرند، نقص و کمبود کاملاً حس می شود. برای اینکه «تعرف الاشیاء باضدادها» وقتی چیزهای مخالف برابر هم قرار می گیرند، کمبود کاملاً حس می شود. عقب ماندگی شیعه در مقابل مذاهب دیگر، زمانی خطرش بیشتر می شود که نگاه کنید و بدانید لبنان یک

چهارسوق جهانی است. اولاً کشوری است در کنار دریای مدیترانه بین آفریقا و اروپا و آسیا قرار گرفته است. در درجه دوم مذاهب گوناگون و مختلف در لبنان زندگی می کنند که هر یک به کشوری، ملتی، مذهبی وابستگی دارند و رفت و آمد می کنند، در نتیجه از دنیا بیشتر باخبر می شوند و دنیا هم بیشتر به آن ها توجه می کند. بیش از نیمی از اهالی لبنان مهاجرانی هستند که در آفریقا و آمریکا و اروپا و آسیا زندگی می کنند و بعد از تجارت به کشور خودشان بر می گردند و در نتیجه بیشتر توجه دنیاراه به کشورشان معطوف می کنند. در زمان ترک های عثمانی هم یک منطقه از لبنان که به نام جبل لبنان معروف است مورد حمایت ۷ دولت استعماری قرار می گیرد که این هم باز مزید بر علت می شود و توجه دنیاراه به این منطقه بیشتر جلب می کند. کشور کوچکی به صورت یک نمایشگاه جهانی درآمده است. قدیمی ترین دانشگاه در عصر جدید در لبنان



کرده‌اند ولی آن قدر عقب افتادگی زیاد بوده که باز هم زمانی که نسبت بی‌سوادی را مطالعه می‌کنیم، بی‌سوادی در شیعیان لبنان ۴۰ درصد است، ولی در سایر مذاهب؛ ۱۰ درصد و ۱۲ درصد و ۵ درصد است و بعضی از مذاهب، اصلاً بی‌سوادی ندارند. این‌ها اسباب سرشکستگی و تأثر ماست.

شاید ده‌ها روستا در لبنان باشد که اصلاً مسجد ندارد. صدها روستا در لبنان باشد که مسجد دارد ولی روحانی که برود آنجا اقدام بکند و وضع زندگی‌اش تأمین شده باشد، وجود ندارد. در منطقه جزین می‌توانیم دهه‌هایی نام ببریم که ۵۰ سال پیش شیعه بودند و حالا مسیحی‌اند. دهه‌هایی نام ببریم که ۵۰ سال پیش شیعه بوده‌اند و حال سنی‌اند مثل دهی به نام کفریادر شمال طرابلس. می‌شود دهه‌هایی را نام ببریم که وضع دینی‌شان درست نبوده است. بنده خودم در دهی به نام «کفر کونه» برای نماز میت شرکت کردم و دیدم در تشییع جنازه، جلو جنازه یک ارکستر موسیقی هست، روی تابوت عکس صلیب هست و زمانی که خواستند دفن کنند، به ذهنم آمد که مبادا دفنشان غلط باشد، رفتم مردم را پس زدم و دیدم میت را قفا خوابانده‌اند. پشت یقه گورکن را گرفتم و کشیدمش بیرون و پرتش کردم و خودم وارد قبر شدم و خودم او را دفن کردم و در تمام این مدت گریه می‌کردم که این چه وضعی است! چه کسی مسئول است و کی باید این مشکلات را معالجه کند؟

با ولایت‌مداری شیعه، کنار نمی‌آیند!

این وضع در اثر آن گرفتاری‌ها و عقب افتادگی‌ها و فقدان

۸۰ ساله پیش آمده بود. یک موضوع را هم باید بیفزایم که شیعیان به طور کلی در کشورهای اسلامی مورد تجاوز و مبارزه طولانی قرار گرفته‌اند. علتش هم واضح است. شیعیان ولایت را رکنی از مذهب می‌دانند. حدیث مستفیض می‌فرماید که «و ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایه» ولایت متابعت و تلاش و سعی برای حکومت حق است که در امیر المومنین متجلی بود و بعداً ثمه معصومان و هر کس که در این خط قدم بردارد. به این دلیل شیعیان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و ... را احکام جور می‌دانستند و از آن‌ها «ظلمه» تعبیر می‌کردند، همکاری با آن‌ها را حرام می‌دانستند و قلم دادن

تأسیس شده است. دانشگاه امریکایی‌ها تقریباً در حدود ۱۱۰ سال قبل در لبنان تأسیس شده است. این مذاهب روبه‌روی هم، وقتی در معرض انتظار عمومی دنیا قرار می‌گیرد، کاملاً عزت و ذلت یک مذهب در عزت و ذلت هم مذاهبان او تأثیر فراوان خواهد داشت. به این دلیل تمام مذاهب دنیا تلاش می‌کنند که در لبنان وضع مذهبی دوستان‌شان خوب باشد. شاید تعجب کنید وقتی عرض کنم که روس‌ها - کشور اتحاد جماهیر شوروی که کشوری کمونیستی است و بر حسب قانونش ضد دین است - نسبت به ارتدو کس‌های لبنان علاقه فراوان دارند و کمک‌های فراوان کرده و حتی در حدود ۳۰ میلیون تومان به ارتدو کس‌های لبنان پول داده‌اند که آن‌ها مریضخانه مجهزی بسازند و وضعیتشان خوب باشد. همچنین دانشکده امریکایی‌ها بودجه سالیانه‌اش از میلیون تجاوز می‌کند، شاید به ۵ میلیون تومان برسد که تمامش کمک‌هایی است که جمعیت‌های خیریه مذهبی امریکا به این مؤسسه می‌کنند، این‌ها دلیل بر تأثیر این وضع بر مناطق مختلف است.

بنابراین می‌شود گفت که این کشور در اثر وضع جغرافیایی و در اثر تقابل و روبه‌رو بودن مذاهب، مورد توجه و اهمیت و علاقه تمام جهان است. روزی که اسرائیل فرودگاه لبنان را آتش زد، تمام دنیا اعتراض کردند و پاپ آن روز رادر تاریخ زندگی خودش به نام «روز سیاه» نامید. این مسائل کاملاً نشان می‌دهد که تا چه حد وضع این کشور مؤثر است. سازمان ملل مرکز فعالیتش در لبنان است. شرکت‌های تجاری بزرگ، مؤسسات سیاسی و اجتماعی بزرگ، دفترهای

مرکزی‌شان در لبنان است و در این حال عقب بودن شیعیان بسیار اسباب سرشکستگی و تأثر و پیشرفت‌شان موجب خوشوقتی و افتخار می‌شود. از این جهت است که تمام شیعیان جهان نسبت به مرحوم آیت‌الله آقای آسید عبدالحسین شرف‌الدین و مرحوم آیت‌الله آقای آسید محسن امین رحمه‌الله علیهما توجه دارند. علمای بزرگ دیگری هم در دنیا بوده‌اند ولی بیشتر به این دو نفر توجه دارند، چون این‌ها در نظر شیعیان جهان عزیزند. چون کاری که آنجا شود، اثر زیادی دارد. البته این دو بزرگوار و آقایان دیگر در آنجا برای مبارزه با جهل و فقر و عقب افتادگی شیعیان اقدامات بسیار درخشان و مفیدی

یک صبح بلند شدم و دیدم بالای رختخوابم کسی با اسلحه ایستاده. ولی خداوند مرا حفظ کرده و حفظ خواهد کرد. تازه اگر هم نکند فدای سر زنده‌ها، خون ما از امام حسین و اصحابش که رنگین تر نیست

دستشان را جرم می‌شمردند. حتی صفوان جمال را که آرزو می‌کند خلیفه باقی باشد تا زمانی که شترهایش بر گردند و پول از دولت بگیرد، همین مقدار هم مورد تصویب و علاقه حضرت قرار نگرفته است. بنابراین شیعیان از نظر عقیده یک عنصر خطرناک برای حکام در زمان گذشته شناخته می‌شدند. حکام هم ساکت نبودند و با این‌ها مبارزه می‌کردند، می‌کشیدند و از دهاتشان کوچشان می‌دادند. ده‌ها هزار شیعه را از کوفه به لبنان و مصر و جاهای دیگر تبعید کردند. مبارزه‌های عجیب و غریب با شیعه می‌کردند. گذشته از این مبارزه‌های حاد، مبارزه تبلیغاتی می‌کردند. یعنی تهمت‌هایی



نیستند. اگر فقری هم شناختید به ما بگویید ما وضع او را اداره می‌کنیم. اگر هم می‌خواهید صدقه دهید و دفع بلا کنید، یا به ما بدهید، یا در صندوق صدقات بیندازید.

در مدت دو هفته گدایی به کلی از بین رفت و مدرسه‌ای حرفه‌ای ساختیم که آقای معزی از آن نام برد. در آنجا حرفه‌های مختلف آموزش داده می‌شود. دارالایتام است. این مدرسه هم برای معالجه فقر به وجود آمد. یک مدرسه برای تربیت دختران برپا شد که به دختران با حجاب، ظرف یک سال خیاطی و طبخی و کارهای دستی و کمک‌های اولیه که به من می‌شود و کلیه شوون مادری به علاوه تعلیمات دینی را آموزش می‌دادیم. مدرسه پرستاری درست کردیم که پرستار متدین درست کند. این جور کارها مردم را خیلی تشویق و علاقه‌مند کرد. از طرف دیگر نوع تبلیغات دینی بنده به لطف خدا و به برکات اهل بیت مورد قبول همه مذاهب قرار گرفت. یعنی همان طور که ما از بی‌دینی و نارضایتی مردم و به خصوص طبقه جوان نگران هستیم سنی‌ها و مسیحی‌ها هم همین طور

هستند. هیچ فراموش نمی‌کنم یک شب رئیس الوزرای وقت که سنی بود و الان هم هست، به من گفت اگر جوانان شیعه را به طرف اسلام دعوت می‌کنی به خاطر علی، جوانان سنی را هم به طرف اسلام دعوت کن به خاطر محمد صلی الله علیه و آله. گفتم ما خدمتگذار محمد هستیم. اگر علی را هم احترام می‌کنیم برای این است که از بهترین شاگردان پیغمبر است. و همین طور درس‌هایی در مدارس سنی‌ها می‌دادم. مسیحی‌ها هم دیدند که جوانانشان از دین بیرون می‌روند. دعوت به خدا مورد قبول همه است. آن‌ها هم از ما دعوت می‌کردند. در دیرها و مدرسه‌های تربیت کشیش، در ندوه‌ها، در سالن‌های سخنرانی، در دانشکده‌ها، دانشکده امریکایی‌ها، دانشکده ژوژوئیت‌ها، در همه جا به لطف خدا از بنده دعوت می‌کردند که صحبت کنم. در هر صورت بنده به وضع لبنان آشنا شدم و از وضع اسف‌بار شیعیان لبنان خبر پیدا کردم و دیدم که وضع شیعیان بد است و مانند گوشت قربانی وسط افتاده و هر کس می‌تواند، می‌راند.

فلان کشیش دهی به نام خود در طرف بلبلک گرفته و مردم را تربیت می‌کند به سمت مسیحیت.

**باید به وضع شیعیان
و مسلمانان جهان
مقابل اسرائیل
علاقه‌مند باشید.
نمی‌گویم کسی
علیه یهود اقدام کند،
اما اسرائیل دولتی
متجاوز و جانی
و مزاحم و طماع
است لا اقل بهشان
کمک نکنید**

بروید، می‌بینید نسبت به شیعه نظر شک و تردیدی دارند، چون نمی‌شناسند. مصریان آن قدر به اهل بیت علاقه مندند که قسم‌شان به اهل بیت است. از حضرت امیر به «ابوالحسنین» تعبیر می‌کنند و قسم می‌خورند. پیغمبر را «جدالسبطین» می‌نامند. قبری که می‌گویند رأس الحسین آنجاست، قبر حضرت زینب را، همان طور زیارت می‌کنند که ما قبر امام حسین را زیارت می‌کنیم و زمانی که می‌خواهند از حرم بیرون بیایند، عقب عقب می‌آیند. پشتشان را به حرم نمی‌کنند. با همه این‌ها وقتی نام شیعه را می‌بری، حالتی به آن‌ها دست می‌دهد. برای اینکه نمی‌دانند شیعه هیچ معنایی جز پیروی از اهل بیت ندارد. این وضع داخلی و آن هم وضع خارجی. اقداماتی هم شده ولی هنوز آن اقدامات آن طور که لازم است، انجام نشده است.

دین برای بهتر زندگی کردن است

خداوند عنایت کرد مرحوم آیت الله آسید عبدالحسین شرف‌الدین که در شهر صور بود، یک سال قبل از فوت اتفاقاً بنده را دیدند، چون نسبتی داریم به دیدارشان رفتم و دستشان را بوسیدم و یک هفته نزدشان بودم و ایشان خوششان آمد و اظهار محبت کرد و گویا در زمان مرگش به مردم صور گفته بود که اگر توانستید فلان کس را به اینجا بیاورید. یک یا دو سال گذشت، در لبنان هم علمای بزرگی هست و علمای زیادی از لبنان خواستند به آنجا بروند و مردم صور راضی نشدند. بالاخره بنده به عنوان تجربه رفتم و آنجا ماندم. در آن شهر فعالیت‌هایی

کردیم. به مردم می‌گفتم که دین همچنان که برای اصلاح شوون آخرت و اصلاح روابط بین انسان و خدا خوب است، برای بهتر زندگی کردن هم هست. شوون زندگی مردم را هم معالجه می‌کند. راه حل مشکلات مردم هم دین است. ضمناً به کارهای فقرا و بیماران و مستمندان هم اظهار علاقه‌ای نشان می‌دادیم. مثلاً با گدایی مبارزه کردیم و این کار را در آن منطقه برانداختیم. چون اغلب گدایان شیعه بودند و دستشان را پیش دیگران دراز می‌کردند. به فقیر واقعی رسیدگی کردیم و برایش حقوقی تعیین کردیم و بعد هم به مردم می‌گفتم ای مردم این‌هایی که شما به آن‌ها کمک می‌کنید، فقیر



را به شیعه می‌چسبانند که این‌ها مخالفند، اینها رافضی‌اند و «علی» را خدای دانند و وحی الهی را از آن «علی» می‌دانند و زمانی که مادر نماز الله اکبر می‌گوییم، این‌ها می‌گویند «خان الامین» یعنی جبرائیل خیانت کرد و به جای اینکه این وحی را به «علی» نازل کند، به رسول اکرم نازل کرد... البته ما روحمان هم از این مسائل خبر ندارد.

تهمت‌های زیادی زده شد برای اینکه شیعیان را بدنام کنند، تا کسی رغبت نکند با ما تماس بگیرد. این است که واقعا مردم تقصیر نداشتند. رهبران سیاسی و علمای سوء در این مدت این کارها را انجام دادند. بنابراین در کشورهای عربی و هر جا که

فلان کس در دهی به نام مجدال از طرف سنی ها مسجدی ساخته و مردم را با مذهب حنفی آشنا می کند. در مدرسه ها فلان جوان شیعه، مسیحی شده و دیگر حاضر نیست نسبت به تولی و تبری اقدامی کند. دیدیم وضع بد است. بنده هر قدر بدوم - من با اینکه از لطف خدا ماشین هم دارم، در یک سال ۱۰۰ هزار کیلومتر راه می رفتم - ولی دیدم یک نفری به جایی نمی رسد.

ما چه کردیم، دیگران چه می کنند!

دیگران چه کردند؟ دیگران سازمان منظمی برای روحانیت خود دارند. یعنی ۱۶ مذهب مختلف ۱۵ تشکیلات مذهبی منظم در داخل کشور شان دارند. ما هم در اسلام ما موریم به تنظیم، خداوند در قرآن کریم در سوره الرحمن می فرماید «والسما رفعها ووضع المیزان» خدا آسمان را برافراشت و ترازو گذاشت. خدا کجا ترازو گذاشت؟

ترازو گذاشت کنايه از منظم و دقیق و موزون بودن همه چیز است. در آیه دیگر داریم «قد جعل الله کل شیء قدرا و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله بقدر معلوم». همه چیز در عالم حساب دارد. «والشمس والقمر بحسبان» هر ذره ای، هر موجی، هر آبی، هر گردی، هر خاکی، همه چیز در دنیا حساب دارد. قرآن که می گوید «والسما رفعها ووضع المیزان» فوراً می گوید «الا تظنوا فی المیزان و اقیموالوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان» ای بشر این دنیا، دنیای منظمی است و شلوغ

کاری به کاری نمی خورد. اگر کسی می خواهد در این دنیا پیروز باشد، باید منظم و دقیق باشد و گرنه فراموش می شود، نابود می شود و همه کار هایش هم از بین می رود. کار منظم درست پیش می رود. این ستون ها و سقف ها در این حسینیّه زیبا اگر روی حساب نبود، الان این سقف ها پایین می ریخت. این سقف می ماند چون روی حساب است. کاری که منظم نباشد، هیچ نتیجه ای ندارد و از بین می رود. همه مذاهب منظم هستند، چرا ما منظم نباشیم؟ گفتیم آقایان ما هم باید منظم باشیم. ما هم به یک سازمان مرکزی احتیاج داریم. برای اینکه اگر این سازمان مرکزی نباشد، بچه ها مان در مدرسه تعلیمات دینی نمی بینند. بچه ای که در مدرسه تعلیمات دینی ندید، در خانه تعلیمات دینی ندید، توی کوچه هم تعلیمات دینی ندید، از کجا دین دار می شود؟ رفتم در مدرسه ای و پرسیدم ۱۲ امام را

وقتی که سرمان
در سرهای می آید،
ما که به مذهب
خودمان معتقدیم،
افکار و عقایدمان
و مواضعمان و
اجتهادمان از همه
جلوتر است، فقط
باید حرفمان را
بزنیم

نمی دانستند. عید غدیر رانمی دانستند. عید قربان و عاشورا رانمی دانستند. اگر همچنین مجلسی نباشد، این منطقه های دور و دراز که در لبنان است و شیعه هستند، کسی برای آن ها مبلغ نمی فرستد. از این بالاتر ده ها هزار لبنانی شیعه در افریقای غربی و در امریکای شمالی و جنوبی و در لیبی و کانادا و استرالیا هستند. آن ها در این منطقه های مسیحی اگر مبلغ نداشته باشند، از بین می روند. چه دختر های شیعه که با مسیحی ها ازدواج کردند و مسیحی شدند. چه پسر های شیعه که با دختر های مسیحی در برزیل و آرژانتین و مکزیک و پروا ازدواج کردند و مسیحی شدند. همه از بین رفتند و به طور کلی این جسم شیعه در حال آب شدن است. مسئول این کار ها کی است؟ گذشتگان مادر سخت ترین و بحرانی ترین شرایط اسلام و تشیع را حفظ کردند و حال که به دست ما رسیده، از دست بروند؟ این درست نیست.

گفتیم که ما هم باید تشکیلات داشته باشیم. البته این به ذهن خیلی ها گران آمد. خیلی از مردمی که می دیدند بی تشکیلاتی شیعه محیط مناسبی برای صید آن ها است و مردم را دنبالشان می کشند و از ما استفاده می کنند، برایشان گران تمام شد. آن ها هم ساکت نشستند و شروع کردن به تهمت زدن و فحش دادن که این از ایران آمده و جاسوس است، این با پیمان مرکزی هم دست است، این با اسرائیل هم دست است، این با آمریکا هم دست است. یکی از آن ها می گفت که این سید

موسی بچه بوده، امریکایی ها او را برده اند آنجا و در امریکا تربیتش کرده اند و بعد او را فرستاده اند. یکی می گفت سید موسی برادری دارد که سفیر ایران در اسرائیل است. هر چه بخواهید تهمت زدند. تهمت مالی، تهمت اخلاقی، تهمت سیاسی. چهار پنج سال حتی بنده در خطر مرگ بودم. دو مرتبه یاسه مرتبه مورد سوء قصد قرار گرفتم. این ها بود و از آن طرف ۹۵ درصد شیعیان مثل آتش دنبال ما بودند و حرف ما را تایید می کردند. هر چه می گفتیم می کردند، تعطیل کنید، می کردند، بیایید می آمدند، تهمت می زدند، می ریختند و هر چه می خواستیم تایید می کردند. ما هم از داخل مورد مبارزه قرار گرفتیم و هم از خارج. کشورهای عربی هم فکر می کردند که چه خبر است! چیزی آمد! پیش آمدی کرد! حتماً یک قصد سیاسی در میان است و گرفتار شدیم. با اینکه خدا شاهد است که مقصودی جز دین در پیش نبود.

ما مسلمان تراز هر مسلمانی هستیم

به لطف خدا بعد از ۳ یا ۴ سال مبارزه و خستگی فراوان، سازمانی به نام «المجلس الاسلامی الشیعی الاعلی» تأسیس شد. معنایش مجلس اسلامی اعلا ی شیعیان است. نام اسلام را بردیم تا بگویم ما مسلمان هستیم. اسلام در اختیار اهل سنت نیست. ما مسلمان تراز هر مسلمانی هستیم و باوفا تر به اسلام از هر کس دیگری هستیم. این مجلس تأسیس شد. شکل مجلس به این ترتیب است که روحانیان شیعه در لبنان که حدود ۹۰ نفر هستند، جمع می شوند و ۱۲ نفر روحانی انتخاب می کنند. این ۱۲ نفر که نامشان «المجلس الشرعی» است، همه برنامه های دینی مدارس و رادیو و تلویزیون و روزنامه ها و مناسبتها و اعیاد مذهبی، تبلیغات دینی در مناطق مختلف لبنان و خارج لبنان، اداره امور اوقاف و تنظیم شئون موقوفات و همه شئون مذهبی را به عهده دارد و هر قانونی که از مجلس بگذرد، اگر با مورد دینی ارتباط داشته باشد، ممکن نیست بدون موافقت ما از مجلس بگذرد. این اختیارات مذهبی این مجلس است. در کنار این ۱۲ نفر یک کمیته اجرایی هم هست. یعنی پزشکان، مهندسان، تجار، مهاجران، شهر دارها، رؤسای مدارس و رؤسای جمعیت های خیریه و اعضای هیئت مدیره اتحادیه های کارگری و اتاق تجارت و نخبه مردم هم جمع می شوند که در حدود ۱۰۰۰ نفر هستند و آن ها هم ۱۲ نفر مدنی انتخاب می کنند که این ۱۲ نفر، کمیته اجرایی ما هستند. چون مجلس شیعیان علاوه بر مسائل مذهبی، مسائل اجتماعی هم مورد علاقه اش است. چون لبنان از ۱۶ مذهب تشکیل می شود و حالت ائتلافی دارد. مثلاً ۹۹ نماینده داریم؛ ۱۹ نفر از آن ها باید شیعه باشند. از ۱۲ وزیر، ۲ نفر از آن ها باید شیعه باشند. رئیس مجلس شورای ملی باید شیعه باشد. از ۸۰ تا مدیر کل، ۱۲ نفر باید شیعه باشند. از استاندار ها چه قدر باید شیعه باشد، باید دستگاهی باشد که از این ها مراقبت کند. بگوید آقا این برای ما کم است، این زیاد است. این را بدهید، آن را ندهید. یک جنبه اجتماعی هم داریم. ۱۹ نماینده مجلس هم داریم که می شود ۴۳ نفر. ۱۲ روحانی و ۱۲ مدنی و ۱۹ نماینده می شوند ۴۳ نفر که در یک مجلسی جمع می شوند و رئیس مجلس شیعیان را انتخاب می کنند. که او رئیس مذهب و گوینده رسمی است که با کمال تواضع و امید که خداوند لیاقت بدهد، خود را در تمدن هستم که دو معاون انتخاب کرده ام. یکی روحانی که مفتی منطقه بقاع و بعلبک است؛ آقای شیخ سلیمان یحقوقی و یک معاون مدنی آقای دکتر عدنان حیدر که طبیب است و بیمارستان مفصلی دارد. دبیر کل این مجلس هم



اعتصاب کردیم، «مجلس جنوب» را گرفتیم
شروع کردیم به آمارگیری درباره موقوفات، خانه‌هایی برای بی‌بضاعت‌ها ساختیم، مدرسه‌هایی برای یتیم‌ها درست می‌کنیم. زمینی را برای ساخت یک دانشگاه فراهم آورده‌ایم. دانشکده‌ای به نام دانشکده علوم اسلامی را هم امسال در بیروت تأسیس کردیم و همچنین مشغول این تلاش‌ها و اقدامات از لحاظ دینی هستیم و ضمناً از نظر اجتماعی هم دیگر نمی‌گذاریم حقوق شیعه پایمال شود. از دولت می‌خواهیم که حق ما را بدهد. برنامه‌های رادیو را هم ما تنظیم می‌کنیم و می‌دهیم. یک اتفاق در جنوب لبنان افتاد که اسرائیلی‌ها مشغول حمله و تعدی به جنوب لبنان شدند تا روزی که چند مکان را زدند و خیلی از مردم فرار کردند. دولت را مدت‌ها تذکر می‌دادیم که جنوب لبنان، جبل عامل را باید محافظت بکنی و این کار را نمی‌کرد، بنده از مردم تقاضا کردم اعتصاب عمومی بکنند. روز سه‌شنبه‌ای اعتصاب عمومی شد که در تمام کشور تمام دکان‌ها شیعه و سنی و مسیحی بسته شد. حتی فرودگاه و بندرگاه و دانشگاه‌ها. دولت همان روز مجبور شد سازه‌های ما را به نام «مجلس جنوب» تأسیس کند که شروع کرد به اسلحه دادن به مردم و تعلیمات نظامی دادن و مدرسه ساختن و جاده ساختن و برق کشیدن و اصلاح امور که نسبتاً بهتر شد. از نظر روحی مردم قوی شدند و حس می‌کنند که سری در سرها دارند.
۱۰ سال پیش که مرحوم آیت الله بروجردی فوت

ولی الله و حی علی خیر العمل.» خدامی داند آنقدر این مسائل جالب بود که در تمام کشورهای عربی صبح‌های شنبه‌ها و حتی به‌قراری که حضرت آقای لنگرانی استاد بزرگوار بنده و همه می‌فرمودند، در عراق هم شنبه می‌شد و دل‌ها خنک می‌شد و شیعه‌ها از شنیدن این مسائل خیلی خوشوقت می‌شدند. از نظر معنوی راحت می‌شدند. عاشورا را امسال برای اولین بار تعطیل کردند. سابقاً عاشورا تعطیل نمی‌شد. روضه خوانده می‌شد در محیط‌های شیعه ولی رسماً تعطیل نمی‌شد. حالا تعطیل می‌شود، ۱۴۷ مدرسه از مدارس دولتی را معلم می‌فرستیم که تعلیمات دینی بدهد. البته برایمان گران تمام می‌شود. شاید ماهیانه ۲۵-۲۶ هزار تومان خرج این کار می‌شود. ولی بچه‌هایمان را به عهده چه کسی بگذاریم اگر این تعلیمات دینی را ندهیم؟ دولت مدارس را می‌سازد و ما معلم دینی می‌فرستیم که تربیت دینی کنند. در بعضی از مناطق روحانیون را فرستاده‌ایم و در بعضی از کشورهای آفریقایی هم روحانی فرستاده‌ایم. در پایتخت سنگال که کشوری است در آفریقای غربی که اسمش پایتختش داکار است، یکی از علمای ما الان مشغول تبلیغات است. در غنا کشوری که به نام ساحل طلا معروف است، یک جوان آفریقایی که فارغ التحصیل مدرسه‌های ما است به نام شیخ اسحاق ابراهیم در آنجا مشغول فعالیت‌های مذهبی است و همچنین در نظر داریم برای مناطق دیگر این اقدام را بکنیم.

طبيب نفسانی است به نام دکتر احمد ضربی و بقیه. این مجلس تأسیس شد. زمانی که از جای صحیح یعنی از جایی که باید شروع شود، کار شروع شد خداوند هم به سرعت عنایت کرد و توانستیم پیش برویم. هر چه مذاهب دیگر در مدت ده سال کسب کرده بودند، ما در مدت ۲ یا ۳ سال توانستیم همه را کسب کنیم. حالا بنده برای شما چند تا مثال عرض می‌کنم امیدوارم که سبب خستگی خاطر آقایان نشده باشم.

جان گرفتیم و حرف‌مان خریدار پیدا کرد!

به مجردی که این مجلس تأسیس شد، ما به عنوان یک مذهب بزرگ در لبنان به دولت گفتیم: ای دولت این رادیو و تلویزیون و خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها برای همه ملت است، یا برای بعضی از افراد است؟ گفتند برای همه ملت. گفتیم اگر برای همه ملت است، سهم و نصیب ما را هم بدهید. از این جهت یک روز جمعه از مسجد برادران سنی ما و یک روز جمعه از مساجد شیعیان نماز پخش می‌شود. نماز و اذان. برای اولین بار در تمام کشورهای عربی در اذان هم «شهدان علی ولی الله» گفته می‌شود، «حی علی خیر العمل» گفته می‌شود. و این چیزی است که امیدوارم ذخیره‌ای باشد برای آخرت ما و کفاره گناهان ما باشد که پیش اهل بیت روسفید باشیم که مادر کشورهای عربی سرتاسر در عراق که ۸۰ درصد از عرب‌های آنجا شیعه هستند، چنین چیزی نیست و ما توانستیم «شهدان علی ولی الله و حی علی خیر العمل» را بگوئیم. آن هم از لبنان مترقی‌ترین کشور عربی. تمام مناسبت‌های مذهبی از رادیو پخش می‌شود. هر چه بخواهیم بگوئیم دعا‌های حضرت امام زین العابدین، مدایح اهل بیت و قصاید درباره اهل بیت و شئون اهل بیت. هر چه خواسته باشیم، رادیو در اختیار ما است. ماه رمضان‌ها در سحر یک ساعت به صبح مانده، برنامه با این آیات افتتاح می‌شود. بعد از اینکه گوینده اعلام می‌کند که برنامه صبح از رادیو لبنان؛ این آیات گفته می‌شود که «یا ایها المزمّل قم الیل الا قلیلاً» تا آن آیه‌ای که می‌رسیم «ان لک فی النهار صبحاً طویلاً» تا آنجا خوانده می‌شود. که آمادگی شب انسان برای مجاهدت و روزش را خداوند به پیغمبر دستور می‌دهد. بعد هم صدای مسجدی شنیده می‌شود که مردم در آنجا نماز به جامی آورند و این آیه «قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً» که دعوت مردم به توبه است و بعد دعایی از حضرت امام زین العابدین و یک تکه از تاریخ اسلام به سبک شیعه و مناجات و ۱۰ دقیقه تفسیر قرآن که خود بنده می‌گویم و قرآن و اذان صبح با «شهدان علی



شد ما در صور مجلسی بسیار کوچک گرفتیم ولی مرحوم آیت الله حکیم که فوت شد، رادیو لبنان اعلام عزای عمومی کرد. موسیقی تعطیل شد، پرچم‌ها نیمه افراخته شد و رئیس جمهور و کلیه وزرا و سفرا آمدند که به شیعیان تسلیت بگویند. این از نظر روحی برای ما خیلی افتخار آمیز است که مورد احترام قرار بگیریم و هم چنین مسائل تابعی است. روز عید غدیر رئیس بیاید و احترام بکند و به مذهب احترام گذاشته شود. این کارها نسبتاً ما را به راه انداخته و امیدمان را بیشتر و طمع مان را هم زیاده تر کرده است. ما ملاحظه می کنیم که لبنان در حقیقت چهارسوقی است، نمایشگاهی است، سرکوهی است که هر کاری در آنجا شود، در جاهای دیگر بهتر انجام می شود.

باید آفریقا را دریابیم!

حوزه علمیه کوچکی در صور دارم که ۴۳ نفر محصل در آن هستند، ۱۰ یا ۱۲ نفر از آن‌ها آفریقایی‌اند. آنقدر از آفریقا برای ما نامه می‌آید که ما می‌خواهیم بیاییم و در آنجا درس عربی بخوانیم و تربیت اسلامی پیدا کنیم. واقعا می‌شود در مدت ۴ سال ما یک آفریقایی را اینجا بیاوریم و تربیت اسلامی بکنیم و مبلغی شیعه شود و او را بفرستیم. در مدت ۵ سال شیخ اسحاق ابراهیم را فرستادیم و به آنجا رفته و کار انجام می‌دهد. خیلی آسان می‌شود در آفریقا و آمریکا و اروپا فعالیت کرد، اگر ما بتوانیم این‌ها را اداره کنیم. چون می‌توانیم آقا زاده‌ها و شاهزاده‌های آفریقا را بیاوریم و تعلیمات اسلامی بدهیم. ما امید داریم که بتوانیم این حوزه را در آینده توسعه دهیم و بتوانیم در آفریقا اثر فراوان بگذاریم. آفریقا در آینده مسیر دنیا را عوض می‌کند. چون تنها قاره خام و بکر است و هنوز از این کشور استفاده نشده است. الان مسیحی‌ها هزاران هزار مبلغ و هزاران مؤسسه و درمانگاه و مدرسه برای تربیت مردم دارند. مسلمانان هم باید فعالیت کنند تا مردمی که از جان و دل به اسلام علاقه‌مندند، به اسلام دعوت شوند. ما آرزو داریم که در آینده بتوانیم کارهای بیشتری بکنیم و امیدواریم که بتوانیم در آینده مریض‌خانه‌ای برای شیعیان دنیا در آنجا بسازیم تا به جای اینکه برای معالجه بروند اسرائیل و سبب سرشکستگی ما باشد، در این مریض‌خانه درمان شوند. آقایی که می‌روند اسرائیل، بدانند که با هر تومانی که به آن‌ها پول می‌دهند، یک تیر به قلب مسلمانان شیعه می‌زنند. جنوب لبنان که مورد تجاوز است و این همه مردم کشته می‌شوند، شیعه هستند. هم‌اشار دروغ است، چنین سطح علمی بالایی ندارند. هم‌اشار تبلیغات است، امیدوارم بتوانیم بیمارستانی به وجود آوریم

که بیماران را معالجه کنیم و دانشکده پزشکی هم در کنارش به وجود بیاوریم. ما آرزو داریم که بتوانیم مجله‌ای ایجاد کنیم که از نظر ایدئولوژی جوانان مان را در اروپا و آفریقا و آمریکا تامین کند و بتوانیم مرکز معلومات و کنگره و دبیرخانه برای شیعیان ایجاد کنیم.

به قول منبری‌ها؛ کربلا شد!

ما می‌توانیم افکار غلطی را که از شیعیان در ذهن مسلمانان دنیا هست، تصحیح کنیم. بنده به مصر رفتم و در کنگره مجمع بحوث اسلامی سخنرانی کردم و دیدند ما هم حرف‌های خوب می‌زنیم و ما هم مسلمان هستیم و ما هم از مواضع اسلام خبر داریم. سخنرانی در جه اول آنجا محمد غزالی و شیخ از هر صحبت کردند. گفتند راجع به هجرت پیامبر صحبت کنیم و زمانی که صحبت کردیم، دیدند که خوب است. یک بار ما را به جبهه جنگ در شهر سوئز بردند که کانال سوئز به این نام خوانده می‌شود که تمام علمای مسلمان بودند. وقتی نماز جمعه را خواندیم - البته زمانی که علمای مسلمان جمع می‌شوند، نماینده فلسطین پیش نماز می‌شود که یعنی مسلمان‌های دنیا برای فلسطین عاطفه مخصوصی دارند - نماز

جمعه را خواند و بعد نماز جمعه و خطبه‌ها در شهر سوئز شهری که یک نفر زنده در آن نمانده، شهر خراب شده و خالی از مردم است و همه مدرسه‌ها و خانه‌ها به جز مکان‌های نظامی تخریب شده است. جز بوی جنگ چیز دیگری نیست. نظامی‌های جوان نماز جماعت را خواندند. واقعا آدم متقلب می‌شد. بعد از نماز یکی از افسران پیر آن‌ها بلند شد و گفت ما به نصیحت‌های شما احتیاج فراوان داریم و باید همه هیأت‌های نمایندگی صحبت کنند. نماینده افغانستان و پاکستان و هند و مالزی و چین و روسیه و آمریکا - آنجا هم مسلمان هست - صحبت کردند. گفتند نماینده لبنان هم صحبت کند و من هم صحبت کردم. ما این مکان‌ها را مکان مبارزه می‌دانیم و خداوند عنایت کرد، بنده شروع به صحبت کردم که یهودی‌ها مردم دنیا را به دو قسمت تقسیم کردند و خودشان را دوستان و اقوام خدا می‌دانند و دیگران را در جه ۲ می‌دانند. شماها که اینجا مبارزه می‌کنید، از همه مسلمانان و از همه بشر دفاع می‌کنید. ناگهان وسط صحبت‌هایم متوجه شدم که این روحانیونی که هستند، همه در حال گریه هستند و منقلب شده‌اند و افسران و همه نظامیان در حال شعار و فریاد هستند. یک وضعی



و خطبای عزیز و گرامی هم خواهش می‌کنم ما را راهنمایی کنند و ارتباط را حفظ کنیم برای اینکه اگر ما آنجا جدا بیفتیم، اقلیت هستیم، تنها ایم، کوچکیم و در خطریم. ولی اگر قدرت داشته باشیم، می‌توانیم خدمت کنیم. می‌توانیم به اینجا هم خدمت کنیم. برای اینکه از آنجا خیلی آسان تر است که شما یک نفر را می‌خواهید به آرژانتین یا برزیل به عنوان مبلغ بفرستید از آنجا خیلی راحت تر می‌شود فرستاد.

بنده به سخنانم پایان می‌دهم و به به حرمت این شب و مکان مبارک و این جلسه مبارک از خداوند متعال می‌خواهیم ما را خدمتگذار اسلام و اهل بیت قرار دهد. ما را خدمتگذار حضرت ولی عصر قرار دهد و نیت ما را پاک و عمل ما را مسدود و محکم قرار دهد. خودش به ما الهام کند که کار بهتری کنیم. وضع روحانیت را در هر جایی که هستند صحیح و با عزت و متحدالکلمه قرار بدهد و فرج حضرت امام زمان را هم برساند و مشکلات و گرفتاری‌های مسلمانان را در جهان برطرف کند و به طور خاص، ای شیعیان مرتضی‌علی از شما می‌خواهم به این دعا پاسخ دهید، یادتان باشد که شما فرزندان و پیروان امامی هستید که بعد از اینکه یهود در مدینه خیانت کرد، به امر پیغمبر، مولود یک روز ۹۰۰ نفر از آن‌ها را گردن زد. شما باید به وضع شیعیان و مسلمانان جهان در مقابل یهود علاقه‌مند باشید، در مقابل اسرائیل. نمی‌گویم کسی علیه یهود اقدام کند، اسرائیل دولتی متجاوز و جانی و مزاحم و طماع است. نباید بهشان کمک کرد. از خدا بخواهید که خداوند پرچم اسلام را در بیت المقدس که قبله دوم مسلمانان و حرم سوم مسلمانان و رمز جهانی شدن و جاودانی اسلام است، پرچم اسلام را از نو در آن منطقه برافرازد و ما را توفیق دهد که در راه جهاد و احقاق کلمه توحید و نشر تعالیم اسلام و تعمیق و توسعه افکار اهل بیت عصمت و طهارت و خدمتگذاری این مذهب موفق بدارد. از علمای بزرگ و خطباء که شب عید وقتشان را صرف کردند و تشریف آوردند که به عرایض بنده گوش دادند، تشکر می‌کنم. بنده سربازی هستم که در خط اول جبهه مشغولم. مطمئن باشید بیش از ۵ یا ۶ سال جان من در کفم بوده است. البته کار خیلی شده است و فداکاری هم خیلی انجام شده است. خطر هم خیلی بوده. یک صبح من بلند شدم و دیدم بالای رخت خوابم کسی آمده و کیف مرا برداشته با اسلحه. این طور اتفاقی‌ها خیلی برای من افتاده است. ولی خداوند مرا حفظ کرده است و حفظ خواهد کرد. تازه اگر هم نکند فدای سر زنده‌ها، خون ما از امام حسین و اصحابش رنگین تر نیست. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

چه روزی است. پسر پیغمبر برای مبارزه با ظلم خروج کرد و کشته شد. به نام امام حسین این روز زنده است. مردم زمانی که حقیقت را می‌شنوند، خوشحال می‌شوند. مردم کینه که ندارند، دلشان می‌خواهد حرف را بفهمند. این جور کارها هم اقدام شد برای خاطر اینکه آن صورت زشتی که متأسفانه از آنها در دلها هست، تصحیح شود. هنوز هم خیلی کار داریم تا این فکر را درست کنیم. خوشبختانه رئیس جمهور مصر مردی است سید و علاقمند. البته شیعه نیست، ولی علاقمند است. می‌شود از فرصت استفاده کرد. ما امیدواریم خدا نصر نشان بدهد بر یهود که دشمنان مسلمان‌ها و دشمنان خدا و دشمنان انسانیت هستند بشود از وجودش استفاده کرد. از وجود سوری و ولویینی که الان حکومت را دارند، بشود استفاده کرد. آرزوهایی دور و دراز در سر داریم؛ گر بماندیم، باز بدویم جامه‌ای که از فراق چاک شده/ور بمردیم عذر ما بپذیر، ای بسا آرزو که خاک شده

ایران، پدر و مادر شیعیان جهان است

بنده نمی‌توانم این مطالب را در یک منبر عرض کنم، فقط آنچه آرزو دارم این است که شیعیان ایران، ایرانی که مادر شیعیان جهان است و پدر شیعیان جهان است، ایران است که نجف را حفظ کرده، ایران است که مشاهد مشرفه و مقام حضرت زینب را در شام آباد کرده، ایران است که هر گوشه‌ای که بویی از تشیع بیاید، حمایت می‌کند، جبل عامل را هم از نظر دور نداشته باشد. اگر آقایان آن سمت آمدند یا به مکه رفتند، یا به فرنگ رفتند، فرقی ندارد لبنان هم سر راه مکه و هم سر راه فرنگ است، بیایند موسسات ما را ببینند و اگر بیایند ما را دلخوش کنند و شیعیان لبنان را خوشحال می‌کنند. خدا می‌داند یک ایرانی که می‌بینند در مسجد، به قدری خوشحال می‌شوند، حس می‌کنند که بال و پر دارند، قدرت دارند، ریشه دارند. چون آن‌ها نیم میلیون انسان در بین ۱۰۰ میلیون سنی هستند. وقتی ببینند در آن طرف‌های مرز هم دوستانی دارند، از لحاظ روحی تقویت می‌شوند. من آرزو دارم که آقایان به آنجا بیایند و ما را تقویت کنند و تجربه‌های ما را هم ببینند. می‌توانیم محصل بپذیریم و مدرسه درست کنیم. می‌توانیم مجله درست کنیم و کار کنیم و همکاری کنیم. همچنان که می‌شود در اینجا یا در عراق یا در مشهد، فعالیت‌های خیر و کارهای اصلاحی کرد، می‌شود در لبنان هم کرد و اثرش هم خیلی زیاد است چون همانطور که عرض کردم، چهار سوق دیناست و از علمای اعلام

شد و به اصطلاح آقایان منبری، کربلا شد. بعد از آنکه حرف‌هایم تمام شد نظامیان ریختند دور ما و ما را به خندق‌هایشان بردند و گفتند دست به این تفنگ و این توپ بزن و اینجا را مبارک کن! عجیب بود و می‌خواستند ما را آنجا نگه دارند و بالاخره قرار شد جمعه آینده من به آنجا بروم و نماز جمعه را بخوانم و خطبه را بخوانم که از رادیوی مصر پخش شد.

وقتی که واقعاً سرمان در سرهایم آمد، ما که به مذهب خودمان معتقدیم، افکار و عقایدمان و مواضعمان و اجتهادمان از همه جلوتر است، فقط باید حرف‌مان را بزنیم. توفیق پیدا کردم و در آنجا ۵ سخنرانی در دانشگاه‌های مصر کردم. سخنرانی‌های جالب و بعد از سخنرانی سوال می‌کردند شما شیعه هستید؟ می‌گفتم بله. می‌گفتند آیا شما علی را خدا می‌دانید؟ انسان عصبانی می‌شود ولی اگر انسان عصبانی شود که نمی‌تواند حرف خود را بزند. گفتم خیر ما علی را خدا نمی‌دانیم. آیا شما می‌گویید وحی برای علی بوده است؟ خیر. به چه دلیل؟ گفتم من حاضر هستم خرج شما را بدهم و شما را به یک دهاتی در مناطق شیعه ایران، عراق، لبنان ببرم و از هر بچه‌ای بپرسی می‌گوید «الله ربی محمد نبی علی امامی». شما می‌گویید علی از تمام اصحاب پیغمبر افضل است؟ گفتم: بله، مگر این کفر است؟ اتفاقاً آقای باکوری که یکی از علمای بزرگ سنی است و از دوستان اهل بیت است، گفت «وانا اشهد ان علی افضل اصحاب». گفتم اسلام بر حسب تفسیر قرآن «الایمان بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخره»، این اسلام ما است. کسی که علی را قبول دارد که کافر نمی‌شود. چرا ما را دور می‌کنید؟ هزار سال با ما مبارزه کردید، چه نتیجه‌ای گرفتید؟ از بین رفتیم؟ میلیون‌ها شیعه و کتاب و موسسه دینی داریم. این پسرده را بردارید و از ما استفاده کنید و ما را طرد نکنید، ما را تکفیر نکنید، بگذارید با هم همکاری کنیم. در مجله‌ای به نام «روض یوسف» و مجله‌های دیگر مقاله‌هایی نوشته شد که در حدود ۳۰۰ یا ۳۵۰ هزار عدد در دست خودشان منتشر می‌شود.

در یک سفر در مراکش بودیم وقت عاشورا بود - عاشورا در مراکش که از علاقمندان به اهل بیت هستند مفهوم مبهمی دارد، نمی‌دانند عاشورا چیست. چون بنی‌امیه هم آنجا بوده‌اند در زمان اندلس. یک دسته شب عاشورا آتش روشن می‌کنند و جار و در خانه نمی‌برند و بعضی از قبایل گریه می‌کنند. بعضی از قبایل - جسارت است - سر گوسفند را سر چوب می‌گذارند. بعضی از قبایل شیرینی می‌دهند. معلوم نیست چرا؟ - خداوند فرصت داد و بنده در تلویزیون شرح دادم که عاشورا

امام موسی صدر مطالب خود را در سه قسمت بیان می‌کند. یک بحث راجع به گذشته شیعه در لبنان و یک بحث در کارهایی که در مدت اقامت



۱۱ ساله‌اش در لبنان انجام داده و موضوع دیگر نیز کارهایی است که در آینده می‌شود کرد و به تعبیر خودش صحبت درباره آرزوهایی که در ذهن شیعیان لبنان برای آینده پرورده می‌شود. امام صدر پس از توجه به تقارن زمان جلسه با عید قربان و روز عرفه، سخنان خود را این گونه ادامه می‌دهد: «روزی که مسلمان را به یاد فداکاری‌ها و گذشت‌ها و تلاش و تسلیم در برابر اراده الهی می‌اندازد.

مکان ما هم مکان مبارک است. به نام حضرت اباعبدالله، سید الشهداء، تاسیس شده است و این مکان هم الهام بخش فداکاری و سعی و خدمت است. محضر ما هم محضر مبارک است. محضر علمای اعلام و...» و بعد با حدیثی سخن را پی می‌گیرد: «... هفت دسته‌ای که خداوند از آن‌ها حمایت می‌کند و در سایه رحمت و عنایت خداوندی هستند یوم لا ظل الا ظله یکی آنان هستند که برای خدا دور هم جمع می‌شوند و برای خدا از هم جدا می‌شوند. تصور نمی‌کنم هیچ عاملی جز رضای خدا در این دیدار بوده باشد...» در این نوشتار، نکاتی از سخنرانی امام موسی صدر را برجسته‌تر می‌کنیم و کمی بیشتر به آن می‌پردازیم.

آیا گزارش دادن کسرشان نیست؟

امام صدر در بیانات خود این سوال را پاسخ داده است. ایشان ارائه گزارش عملکرد را نه تنها کسرشان و افت شخصیت نمی‌داند بلکه فوایدی را نیز برای آن می‌شمرد:

(الف) حفظ همبستگی با دیگر علما

(ب) بهر مندی از مشورت و نصیحت دیگران برای بهبود و رشد کار
(ج) جلوگیری از خطا در عملکرد و بهتر کردن تجربه‌ها

به عبارت دیگر امام دو نوع فایده را در این جلسه می‌بیند: فایده مستقیم و فایده غیر مستقیم. فایده مستقیم آن جلب دفععت است و دفع ضررهای احتمالی و فایده غیر مستقیم آن نیز آن روح و روحیه‌ای است که از امثال آن نشست‌ها حاصل می‌شود.

ترسیم مسیر تاریخ

امام صدر با بیان مسیر صحبت و سخنرانی خود



نگاهی تحلیلی به

سخنرانی امام موسی صدر

مدیریت نمونه اسلامی در کار فرهنگی

علی جعفر آبادی

امام موسی صدر در ماه ذی‌الحجه سال ۱۳۵۰ و در حالی که یازده سال از فعالیت‌هایش در لبنان می‌گذرد به ایران سفر می‌کند و در یکی از دیدارهایش که با جمعی از علما و روحانیون در حسینیه عمادزاده اصفهان است، سخنرانی می‌کند. سخنانی که هم مرهم است و هم درد. مرهم است؛ چون داغ دیرین و دغدغه‌های سالیان را از زبان یک روحانی سستی و روشن بین می‌شنویم و درد است، چون پس از قریب نیم قرن همچنان در دهایمان همان است و مشکلاتمان همان.



مسیحیان سخنرانی کند.

و ما ادریک ما تشکیلات؟

اعتقاد به کار تشکیلاتی چیزی نیست که محقق و علاقمند به اندیشه امام را به تحقیق و جستجوی زیاد وادارد. امام صدر پس از مشاهده قواعد و سازوکارهای حاکم در لبنان و اینکه از بین شانزده تشکیلات متفاوت و مختلف، پانزده گروه داری نهادی مستقل اند؛ با پشتوانه فکری تعالیم اسلام، به فکر تاسیس نهادی برای احقاق حقوق شیعیان می افتند. امام می گوید: «ما در اسلام موظف به منظم و دقیق و موزون بودن هستیم. ای بشر! این دنیا دنیای منظم است. شلوغ کاری به درد نمی خورد و الا فراموش می شوی و نابود می شوی. چرا ما منظم نباشیم؟ ما هم به یک سازمان مرکزی احتیاج داریم. اگر مبلغ نداشته باشیم شیعیان از بین می روند. به طور کلی این جسم شیعه آب می شود. مسئول کیست؟» و سپس به هزینه های آبرویی و جانبی که ایشان را تهدید می کرد اشاره می کنند.

ره صدساله

پس از مرور خون دل ها و سختی های مسیر تاسیس مجلس اعلا تازه هدف امام از این همه جزئیات و ریزه کاری ها مشخص می شود. تازه می فهمیم که چرا امام صدر این همه بر ریزه کاری ها حساس بوده و چرا این ریزه کاری ها و دقت ها را جزء به جزء اعلام می کند: «وقتی از جای صحیح شروع شد توانستیم خوب پیش برویم. دو ساله توانستیم کار ده ساله بکنیم.»

غیرت یا بی غیرتی؟

پس از اشاره ای به کارهای انجام شده و نیز مروری به آرزوهای دست نیافته، از برخوردی که با ایشان شده بود و سوال هایی که در مسیر معرفی اندیشه تشیع مطرح شده بود نمونه می آورند. ظاهراً کسی از امام پرسیده است که: «آیا شما علی را خدا می دانید؟» و امام صدر با بیان اینکه از مواجهه با این پرسش ظاهر اعصابی می شود، می گوید: «خوب آدم عصبانی می شه» ولی بلافاصله نکته ای کلیدی را برای مبلغ دلسوز صاحب فکر بیان می کند: «ولی اگر عصبانی بشه نمی تونه حرفش رو بزنه.»

فتح خون

بی هیچ توضیحی با جمله ای از امام این نوشته را ختم می کنم: «خون ما از خون امام حسین علیه السلام و اصحابش که رنگین تر نیست.»

میدانی امام است. اشاره به طی صدهزار کیلومتر در یک سال در کشور کوچک لبنان نیز مثالی دیگر از وسواس و حساسیت امام برای تصمیم گیری و برنامه ریزی بر اساس اطلاعات دقیق است.

مگر گناه شیعه چیست؟

امام صدر سبب ظلم و تعدی به شیعیان در طول زمان را یک چیز می داند: پیروی از ولایت و سپس بااستخدام حدیث «و ما نودی بشی مثل مانودی بالولایه» ولایت را متابعت و سعی و تلاش برای حکومت حقه تعریف می کند که به تعبیر ایشان: «منظور امیر المومنین است و بعد هم هر کس در این مسیر قدم بر دارد.»

دین نقد یا نسیه؟

نکته ی مهمی که امام صدر در حد یکی دو جمله گذرا مطرح می کند ولی در منظومه فکری و عملی ایشان جایگاه رفیعی دارد، کارکرد دین در جامعه است. امام صدر بر این باور است که دین همچنان که برای اصلاح شئون آخرت و رابطه با خداست، برای اصلاح شئون دنیوی هم هست. در بیان دیگری امام شأن اصلاحی دین برای امور دنیایی را حتی مقدم بر اصلاح آخرت دانسته و گفته: «دین پیش از آنکه توشه ای برای آخرت باشد، والاترین وسیله برای زندگی است.»

این نگاه وقتی به صورت عملیاتی در می آید، می شود مثل هایی که امام در ادامه آن ها اسم می برد: رسیدگی به کارهای فقر و مستمندان و مبارزه با گدایی و تاسیس مدرسه حرفه ای و دارالایتام و مدرسه دختران و کلاس های خیاطی و آشپزی و کمک های اولیه و تعلیمات دینی و مدرسه پرستاری و... و بعد به نتیجه مهمی از این همه فعالیت ها اشاره می کند: «این فعالیت ها مردم را تشویق و علاقمند کرد.» آیا برای یک مبلغ دینی دستاوردی بالاتر از علاقمند شدن و اقبال و استقبال مردم متصور است تا او بتواند پیام خود را در دل های آن ها بنشانند؟

دفع حدا کثری؟

امام صدر می گوید: «نوع تبلیغات دینی ما مورد قبول همه مذاهب قرار گرفت. چون دغدغه بی دینی در ادیان و مذاهب مشترک است... یک بار رییس الوزرا که سنی بود به من گفت اگر جوانان شیعه را برای خاطر علی علیه السلام به اسلام دعوت می کنی جوانان سنی را هم به اسلام دعوت کن برای خاطر محمد صلی الله علیه و آله.» با آن روش تبلیغی بود که امام توانست درس هایی در مدارس سنی ها ارائه کند و در دیرها و مدارس برای

در واقع مسیر تاریخ را پیش روی مخاطب ترسیم می کند. ابتدا گذشته شیعه در لبنان را بیان می کند و بعد گزارش اقدامات یازده ساله خود را ارائه می کند و نقاط قوت و ضعف را بیان می کند و در مرحله سوم کارهای انجام نشده و آرزوهای شیعیان لبنان را به زبان می آورد. امام صدر با بیان تاریخ و ویژگی ساکنین لبنان، از گذشته تا حال، هم اوج استعداد شیعه لبنان را بیان می کند و هم عمق درد و رنج و آمال مردم را به تصویر می کشد و سپس به شاه کلید (به زعم نگارنده) و رمز موفقیت شیعه در حرکت اصلاحی خود اشاره می کند: امید به ظهور حضرت حجت. نگارنده بر این باور است که امام صدر با این مطلع و سپس با ارائه گزارشی از کارها و محنت ها و موفقیت ها و سپس ترسیم افق های پیش رو و عمق دادن به اهداف و نگاه ها (آنجا که به مخاطبان بالقوه در آفریقا و آمریکای جنوبی و کانادا اشاره می کند)، خواسته یا ناخواسته، تعریف عملی از انتظار فرج ارائه داده است.

مجمع الجزایر دور افتاده یا شبکه ی به هم پیوسته؟

در ادامه سخنرانی امام، با آگاهی یافتن از شرایط جغرافیایی و مذهبی و اجتماعی لبنان و نفوذ استعمارگران نسبت به خطر عقب ماندگی شیعه در مقابل مذاهب دیگر آگاه می شویم. امام صدر می گوید: «عزت و ذلت یک مذهب در عزت و ذلت هم مذاهب تاثیر می گذرد.

روس ها که ضد دین هستند به اردو کس ها کمک کرده اند تا آن ها بیمارستان بسازند. دانشکده آمریکایی ها سالانه حدود ۵ میلیون کمک از خیریه ها می گیرد. چون تاثیر گذار است و یا وقتی اسرائیل فروگاه لبنان را بمباران کرد همه ی دنیا معترض شدند (چون همه دنیا به نوعی به لبنان مربوط است)» و سپس نتیجه می گیرد که عقب ماندگی و یا پیشرفت شیعیان به ویژه در محیط لبنان بسیار روی دیگر شیعیان تاثیر می گذارد. این نگاه شبکه ای و متصل به هم و دید عمیق و جهانی امام را در دیگر گفتارها نیز می بینیم و به نوعی این نگاه از ویژگی های منظومه فکری امام صدر است.

مدیریت کیلویی؟

امام صدر در بخش هایی از صحبتش از آمار و ارقام استفاده می کند. آمار بی سوادی، اشاره به کمبود مسجد و روحانی، ذکر نام مناطقی که قبلاً شیعه بوده اند و در اثر کم کاری شیعیان، سنی یا مسیحی شده اند و یا واقف و عالم به احکام نیستند؛ نمونه هایی از اطلاعات به روز و دقیق و مطالعات



هفته نامه فرهنگی، هنری، اجتماعی کودکان و نوجوانان

تخفیف ویژه برای مدارس و مهدهای کودک

نشانی: خیابان سمیه . نرسیده به خیابان استاد نجات اللهی . پلاک ۲۴۱ . طبقه چهارم

تلفن: ۷۳ - ۸۸۹۳۴۹۷۰ صندوق پستی: ۱۹۴۱ - ۱۵۸۱۵



انتشارات خلیه تقدیم می‌کند
شماره تماس: ۰۲-۶۶۹۶۲۷۰۱

السلامة علیها السلام

عاشورایی

دومین مسابقه عکاسی

www.ashorapic.ir

مهلت ارسال آثار ۲۶ آبان لغایت ۲۳ دی ۱۳۹۱

موضوعات مسابقه:

- عاشورا و ولایت ▶ جلوه‌های عزاداری
- آیین‌های عزاداری در استانها و شهرستانها
- عزاداری کودکان در ایام سوگواری
- حماسه عاشورا، الگوی بیداری اسلامی

به نفرات اول تا سوم به ترتیب تندیس جشنواره و کمک هزینه سفر به مکه مکرمه، کربلای معلی و مشهد مقدس اهدا خواهد شد. برای کسب اطلاعات بیشتر به سایت ashorapic.ir مراجعه فرمایید.
آدرس دبیرخانه: میدان خراسان، خیابان خاوران، فرهنگ‌سرای خاوران
تلفن دبیرخانه: ۳۳۷۱۷۰۳۷



حسین، حرارت قلب من

طواف حسینی

غبطه به عباس

طراحی مفهومی از سه حدیث عاشورایی

جنس از پنبه پلی استر مخصوص چهار فصل
بسته‌بندی شده سلفون در چسب‌دار

دوخت عالی در چهار اندازه S, M, L, XL
با برند ایرانی و دستور شستشو

تگ‌فارسانه TAGFMedia

تلفن مرکز پخش: ۰۲۱ ۲۲۷۳۸۵۲۳-۴



نام: * نام خانوادگی: *
 جنسیت: مرد ☐ زن ☐ شغل: * تحصیلات: * رشته: سن:
 شماره تلفن همراه *
 آدرس پست الکترونیکی:
 آدرس پستی کامل:
 کد پستی:
 اشتراک: ۶ ماهه عادی ☐ ۹ ماهه عادی ☐ یک ساله عادی ☐
 ۶ ماهه سفارشی ☐ ۹ ماهه سفارشی ☐ یک ساله سفارشی ☐

کد پستی

تعارف اشتراک

عادی			سفارشی		
شماره ۱۲	شماره ۹	شماره ۶	شماره ۱۲	شماره ۹	شماره ۶
۳۰۰۰۰۰	۲۳۰۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰	۳۱۰۰۰۰	۲۱۰۰۰۰
تمام قیمت‌ها به ریال است شماره حساب ۳۴۵۸۵۰۲۲/۵۰ بانک ملت به نام ماهنامه خیمه					
پست عادی عبارت است از نامه‌ها و مطبوعاتی که فرستندگان روی آن‌ها تمبر الصاق نموده و در صندوق پستی انداخته یا به باجه‌های پستی تحویل می‌دهند و مرسوله به صورت عادی در جریان کار، مبادله و به مقصد ارسال می‌شود و هیچگونه ثبت و ربطی روی آن صورت نمی‌گیرد و ممکن است تا حدود ۳ هفته طول بکشد. این نوع ارسال به دلیل موارد بالا توصیه نمی‌شود.			پست سفارشی عبارت است از: مرسولاتی که قبول آن از فرستنده و تحویل آن به گیرنده در قبال صدور و اخذ رسید صورت پذیرفته و امکان پیگیری سرنوشت مرسوله وجود دارد. ارسال هر مرسوله در داخل کشور درون شهری ۲۴ الی ۴۸ ساعت و شهرستان‌ها ۴۸ الی ۷۲ ساعت زمان لازم است. لازم به ذکر است که این نوع ارسال هم توسط پست و هم توسط خیمه به مشترکین توصیه می‌شود.		

آدرس: تهران، خیابان سمیه، نرسیده به استاد نجات‌اللهی، پلاک ۲۴۱، طبقه چهارم
 تلفن: ۳-۸۸۹۳۴۹۷۰ صندوق پستی: ۱۹۴۱-۱۵۸۱۵



پست جواب قبول



نیازی به الصاق تمبر نمی باشد

هزینه پستی براساس قرارداد شماره ۱۵۸۷۵/۳۳۰ پرداخت شد

ماهنامه خیمه
۱۵۸۱۵-۱۹۴۱
۸۸۹۳۹۴۷۰-۳
تهران

نام موسسه:
شماره صندوق پستی:
تلفن یا تلفکس:
نام شهر:

